بیمن فیض شافی حقیقی مزیل علل و امراض مطلق

زبدهٔ قرابادین مشتمل بر تصریح امراض و تنقیح اسباب با فوائد گزین مسمی به

ایسر المعالجین

از تصنیفات حکیم نامی نور الدین محمد عبد الله حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی منشی نولکشور مطبع پذیر مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بیقیاس مر آن حکیم مطلق و طبیب برحق را سزاست که نفس ناطقه را پادشاهی ابدان عطا فرموده
و قوت مدبره را تشریف وزارتش سرفراز ساخته صنوف اغذیهٔ لذیذه و صنوف ادویهٔ مفیده برایش پیدا ساخته
اما بعد می گوید فقیر حقیر امیدوار رحمت پروردگار بنده نواز نور الدین محمد عبدالله حکیم عین الملک شیرازی غفر الله
ذنوبهم و ستر عیوبهم که چون از تالیف کتاب الفاظ الادویه فارغ گشتم از سرکار ابد قرار که صفتش از حیطهٔ تحریر
بیرون و نامش در الفاظ الادویه مذکور بدان مامور شده که قرابادینی مختصر بطرز جدید بطریق تصریح مرقوم و تنقیح مهذب
که بفواید جلیله و خاصیتهای جدیده مملو باشد بنویسم پس باعانت ایزدی این کتاب را تالیف نموده
به انیس المعالجین موسوم ساخته به هفده باب و یک خاتمه ختم نموده و در هر باب فصول مختلفه نگاشتم
و در هر فصل نسخهای مجربه حواله ساختم امید از درگاه شافی مطلق آنکه بالفضل حبیب خویش مقبول طبع اطبای عالی
مقام و مفید کافهٔ انام نماید آمین یا رب العالمین بحرمة نبیه الکریم صاحب طه و یس

باب اول در امراض سر

فصل در صداع یعنی درد سر اگر سبب حدوث آن از خون بود علامتش سرخی روی و چشم و گرانی سر و شیرینی
دهان و امتلای رگهای بدن خصوصاً رگهای سر و عظم نبض است علاجش نافع از برای این قسم صداع چون طلا
کرده شود بر سر بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و آشامیدن شراب و شرابهای تمر هندی و استعمال اغذیه

از ماش مقشر و عدس مقشر تمر هندی صفت آن آرد جو کشنیز تر و برگ خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ مجموع
یا سرکه پیسه آمیخته طلا کنند طلائی نافع درین قسم صداع صفت آن قند سفید سه توله در هفت قاشق آب حل کرده
و نیم قاشق آب لیمو و دو قاشق گلاب داخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد
علامتش تلخی دهن و زردی روی و شدت درد سر و زردی قاروره و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت نبض است
نقوع نافع از برای این قسم صداع بجهت تلیین طبیعت صفت آن تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا دو دانه
شب در آب بخیسانند و صباح صاف نموده شربت بنفشه یا شراب نیلوفر هر کدام که باشد ده درهم داخل کرده
بیاشامند غذا ماش و برنج یا اسفاناخ و آب تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین پخته بخورند نقوع دیگر اقوی
از اول صفت آن تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب بخیسانند و صبح صاف نموده ترنجبین و شیرخشت
خراسانی از هر یک پانزده درهم دران حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر که اسهال صفرا کند صفت آن
پوست هلیله زرد ده درهم شب در یک پیاله آب خورده بخیسانند صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درهم دران
حل کرده بیاشامند طلاهای که درین قسم صداع که هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صفت آن
صندل سرخ صندل سفید با آب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند پاشویه که در وقت هیجان و شدت الم مفید است
صفت آن برگ بید و گل بنفشه و گل خطمی سفید و آرد جو و عنب الثعلب و اکلیل الملک جوشانیده پاهای را از زانو
تا قدم بشویند و کیسه بمالند و باید که از بالا بزیر بمالند برای صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاده این پاشویه
عاجل النفع است همچنین در حمیات که خوف سرسام باشد نقوع ملوخ فرا آرد و صداع صفراوی را نافع بود
صفت آن عناب ده دانه سپستان و مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموع را در آب خیسانیده
فلوس خیار شنبر و ترنجبین از هر یک هشت درهم دران حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال حل کرده
قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخه دیگر ترمس اصفهانی ده دانه در نقوع حل کرده نقوع دیگر از هلیله که
مسهل صفراوی را نافع است صفت آن پوست هلیله زرد ده درهم در پنجاه درهم آب آلو بخارا بخیسانند پس
از پیشتر مگی بمالند تا آلو قوت هلیله بگیرد و پس صاف نموده ترنجبین پانزده درهم دران حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر عوض آلو تمر هندی داخل کنند شاید حب مسهل صفرا مستعمل حضرت سید قدس سره در صداع
صفراوی نافع است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه سنای مکی از
هر یک یک اوقیه کوفته بیخته با روغن بادام شیرین یک مثقال چرب کرده حب ساخته با آب سرد فرو برند جمله یک خوراک است

حقنه که سرسام و جمیع امراض دماغی و غیر دماغی و حمیات را سود دارد صفت آن عناب سپستان هر یک نیم کوفته
گل بنفشه سبوس گندم خطمی خشکسار اکلیل الملک هر یک کفی انجیر زرد پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا برطلی آید
بپالایند و شکر سرخ پنج درم روغن بنفشه روغن بادام روغن کنجد هر یک پنج درم اضافه نموده نیمگرم حقنه کنند بدو نوبت
اگر قدرے قوتیر خواهند هفت درم فلوس خیارشنبر نیز داخل کنند سفارشی گل بنفشه تخم خطمی خبازی شعیر مقشر هر واحد کفی
اصل السوس مقشر یک مثقال چقندر یک دسته لطیفه در آب بپزند و صاف نمایند و بعض مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ
هفت درم روغن کنجد هفت درم بورق یک درم و گاهی محموده ربع درم می افزایند اگر تب قوی نباشد نطول نافع
از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر خبازی پوست خشخاش نیکوفته عنب الثعلب اجزا برابر
مساوی در آب پخته صاف نموده در آفتابه کرده نیمگرم بر سر بریزند و اگر حدوث صداع از غلبه بلغم باشد علامتش
گرانی سر و غلبه خواب و تری دهان و عدم حرارت سر و سفیدی بول و غلظ آن و سطبری نبض ست و دوای منضج
مستعمل درین قسم صداع تا زمانی که اثر نضج از قاروره ظاهر شود صفت آن ماء الاصول پنجاه درم با شراب اسطوخودوس
و شربت لیمو از هر یک یک اوقیه یا ماء الاصول و روغن حب الخروع یا ماء الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلقند بیاشامند
و حب صبر و حب ایارج که برای اخراج ماده داده میشود ماء الاصول مستعمل درین قسم صداع نسخه آن پوست بیخ ازیانه
پوست بیخ کرفس سلیخه و سنبل الطیب تخم ارمنی انیسون مصطگی از هر یک یک مثقال جوشانیده صاف نموده مقدار یک
رطل نیم قیراط زان یک مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند چون ماده نضج یابد ایارج فیقرا در ان ماء الاصول
یا روغن حب الخروع داخل کرده بیاشامند حب ایارج مستعمل درین قسم صداع صفت آن ایارج یک درم تربد سفید
یک درم نیم تخم حنظل نصف درم سقمونیا انیسون از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بگلاب بسرشند و حب سازند جمله یک شربت است
حب صبر مستعمل درین قسم صداع نسخه آن صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله ثلث درم مصطگی یک درم گل سرخ و انیسون
و کثیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن
درین قسم صداع نافع ست صفت آن قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا از هر یک سه مثقال جند بیدستر دو مثقال
اجزا نیکوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا که به نصف رسد بعده صاف نموده شش مثقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده
چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که درین صداع با لیدن بر سر نافع ست صفت آن
فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جند بیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم کوفته در یک پیاله آب انگوری
بجوشانند چون به نصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن بماند

آب چنطیا نا از راوند چینی حب الغار چند بید ستر شیطرج غرول از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته بیخته با روغن گاوی چهار مثقال
عسل مصفی دو مثقال روغن گردگان و چهار درم عسل بلادر سرشته گلولها سازند هر یک یک درم و شربتی
یک عدد و غذا اسپید گوشت باشد یعنی با معجون بلادر هیچ قسم گوشت جایز نیست بلکه مضرت میکند

فصل در جمود و آن مرضی است که باطل شود حس و حرکت مریض حقنه نافع است از برای این مریض که اخراج
سودا کند صفت آن سنا مکی پنج مثقال بسفایج فستقی نیکوفته سه مثقال گل بنفشه بادیان تربد سیاوشان بابونه
گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان سی دانه همه را در یک من آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ
و فلوس خیارشنبر از هر یک دو مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن بابونه ده مثقال در آن حل کرده حقنه
ساخته بطریق متعارف نیمگرم دو دفع حقنه نمایند

فصل در مالیخولیا یعنی سودای غلیظ سیاه است و این بیماری را باسم سبب نام ذکر کرده اند پس اگر سببش سودای
دموی بود علامتش سرخی رنگ مائل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض و سرخی قاروره
مطبوخ منضج مستعمل درین قسم مالیخولیا بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربای ماش در گوشت بزغاله
یا بره صفت آن عناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو درم جوشانیده
و صاف نموده گلقند یک اوقیه داخل کرده بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج ماده که از قاروره ظاهر گردد
استعمال شود صفت آن عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنامکی از هر یک پنج درم هلیله سیاه
گاوزبان گیلانی بسفایج فستقی نیکوفته افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده فلوس
خیارشنبر ده درم تمر هندی ده سیر قند سفید یک سیر ترنجبین نیم سیر در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر ده
مثقال شیرخشت خراسانی اضافه نمایند اقوی میگردد و سبب سودا صفرا سوخته بود علامتش کرب و اضطراب
و غضب و زردی روی و بدخوئی و جنگ جوئی و بیخوابی و حرارت بدن علی الخصوص در سر و زردی قاروره است از شربتها
شراب لیمو و شراب نارنج و غوره و شراب زرشک بعرق گاوزبان بنوشند شراب منضج مسهل درین نوع مالیخولیا از برای
نضج ماده صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هر یک هفت درم آلوی سیاه پنجاه عدد تمر هندی سی درم
خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آورده هر روز پانزده درم
از آن با آب گرم بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج مواد مستعمل است صفت آن عناب خراسانی
چهل عدد و پوست هلیله زرد و شاهتره و سنامکی از هر یک پنج درم افتیمون مصری و گل سرخ و گاوزبان

از هر یک چهار درم تمر هندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند مطلا نافع برای این قسم مالیخولیا صفت
آن روغن کدو و شیرین و شیر دختر آن در هم کرده بر سر بمالند و اگر سببش مرض سوداوی بود علامتش حدت و
سکوت و کثرت ترس و گریه است مطلا نافع درین قسم بعد از فصد اگر ضرور باشد و مانعی نداشته باشد صفت
آن گاوزبان بنفشه تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هر یکی دو درم پرسیاوشان اصل السوس
بیخ سوسن از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل کرده نیم گرم بنوشند بعد یک شربت است مطبوخ
مسهل که بعد از نضج ماده درین قسم مستعمل ست صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه هلیله سیاه پنج درم
بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریقی از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هر یک چهار درم
سنا مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم سوده بر آن نموده نیم گرم بیاشامند آخر روز
باید که بجهت تقویت قلب مفرح یا شربت گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو پاشیده بدهند و اگر سببش سوداوی بلغمی باشد
علامتش کسل و لین نبض و بلادت آن و رطوبت بینی و دهان ست مطلا نافع درین قسم مالیخولیا صفت آن گلنگبین
یا گلقند ده درم بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال گرفته حل کرده صاف نموده نیم گرم
بنوشند بعد از مطبوخ مسهل مذکور در مرض سوداوی بدهند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب با دارچینی زعفران بخورند

فصل در صرع در لغت بمعنی افتادن است و نزد اطبا سده ناقصه است در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون یا صفرا
و این نادر است علاج صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بسبب قوقایا و مطبوخ افتیمون حب نافع از برای
صرع بلغمی که بمشارکت معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون سفید از هر یک یک درم کوفته
بیخته با آب حب سازند حبا یک شربت ست ضماد نافع از برای صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب
قسط ارکنید مصطکی کوفته بیخته شراب ریحانی سرشته ضماد نمایند کمادی از برای صرع که بمشارکت عضوی باشد
ببیند چون انگشت پا اول مرتبه بالا از آن موضع را که از آنجا بخار بدماغ متصاعد می شود داغ دهند عطوسی
نافع برای صرع صفت آن اسطوخودوس مغز فندق هندی که آن را ریٹھا گویند دارچینی اجزای مساوی
کوفته بیخته در بینی دمند تا عطسه آورد و از چیزهایی که بخاصیت مفید ست صرع را ابن عرس یا گوشت
آن بسرکه بخورند همچنین ست که سم گورخر و بوزینه بخور نمایند

فصل در کابوس و آن علتی ست که چون مردم بخوابند چیزی تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت
مقدمه صرع است و سکته و مقدمه جنون حب نافع از برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون افتیمون

پس در شیشه کرده نگاه دارند و اگر صداع از غلبهٔ سوداوی حادث شده باشد علامتش گرانی سر است از بلغمی
کمتر و خشکی بینی و بدن و تیرگی رنگ و بطوء وقت نبض و فکرهای فاسد و بی رنگی قاروره یعنی سفید بودن رنگ
قاروره مثل آب دوائی که نضج ماده دهد صفت آن گل بنفشه گاؤزبان گل سرخ اصل السوس از هر یک سه درم
جوشانیده صاف نموده شربت گاؤزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده بنوشند تا زمانی که
نضج و غلظ قاروره بکند پس مطبوخ افتیمون استفراغ نمایند غذا نخود آب با گوشت بزغاله و مرغ فربه باشد یا
حب ایارج که مستعمل شود درین قسم صداع صفت آن افتیمون غاریقون سفید از هر یک یک درم بسفایج فستقی سه درم
ایارج فیقرا هفت درم نمک طعام دو درم و نیم هلیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بیخته حب سازند شربت
دو درم ضماد نافع از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته با آب بیخته روغن بنفشه
و روغن بادام و روغن نرگس داخل کرده در هاون ریسته بمالند تا چون مثل مرهم شود و بعده بر سر ضماد نمایند و اگر حدوث
صداع از گرمی ساذج باشد مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن غذای گرم و غیر آن از اشیاء سخنه علامتش
تقدم سبب یا وجود وی است و گرانی سر ضماد نافع درین قسم صداع که استعمال کرده میشود و بعد از تلئین طبیعت که بحد
اسهال نرسد صفت آن آرد جو و کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد کنند و اطبا از برای این قسم صداع ضماد
فرا گرفته اند از ادویه قابضه چون صندل و شیاف مامیثا و برگ بید و ما کرده بیدا ریم آنها را و اگر حدوث صداع
از سردی ساذج باشد مثل برودت هوا و غذا و دواهای سرد علامتش تقدم یا وجود سبب است و سردی ملمس سر
ضماد نافع برای این قسم صداع صفت آن بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش برنجاسف
نانخواه کوفته با آب بیخته روغن خیری داخل کرده نیم گرم ضماد کنند سعوط نافع بصداع بارد صفت آن مرزنجوش قیصوم بابونه
اکلیل الملک قیصوم شبت شیح نانخواه شتر غار همه ادویه بیخته بدستور نطول آرند سعوط نافع برای صداع حار و مادی
صفت آن گل بنفشه برگ خطمی جو مقشر نیم کوفته گل نیلوفر بابونه همه اجزا با آب بیخته در طشتی کرده روغن بنفشه
در آن داخل کرده نطول آرند حب شبیار دماغ را از صفرا و بلغم پاک کند و صداع را نافع باشد صفت آن
پوست هلیله کابلی سنا مکی پوست بلیله از هر یک هفت درم ورق گل سرخ حب النیل از هر یک ده درم
صبر سقوطری کندر از هر یک هفت درم مقل ازرق یک درم کتیرا سه درم عصاره ریوند چینی مصطگی از هر یک یک درم
مقل را در آب حل کنند و اجزای دیگر کوفته بیخته حب سازند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال وقت خواب فرو برند
و بخوابند و اگر حدوث صداع از بادهای غلیظ باشد علامتش تمدد سر است ضماد مستعمل حضرت سید سند قدس سره درین قسم صداع

صفت آن آرد جو و گل بنفشه و گل خطمی سفید از هریک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب و اندکی روغن گل و سرکه سرشته
و نیمگرم بر سر ضماد نمایند **نقوع** معمول قدوة الاطباء الدباجی قدس سره درین قسم صداع **نسخهٔ آن** عناب خراسانی و بهدانه
در عرق بید مشک بیست و پنج مثقال بخیسانند و صبح عرق منقوع عناب را کوفته تخم خرفه و تخم خشخاش از هریک یک مثقال
دران شیره کشیده و طباشیر یک دانگ کوفته بران پاشیده بنوشند و لیکن باشد که عوض کرده شود و تخم خرفه و تخم
خشخاش به تخم کاهو و تخم خیار مقشر و تخم بادرنگ از هریک یک مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع بشراب بنفشه
یا شراب خشخاش در شدت صداع نیز معمول است و مقدار شربت هریکی ازین اشربه یک اوقیه است **نقوع** الملیین
ملیین طبع منقول از ابن سرافیون معمول حضرت سید سند درین قسم صداع هرگاه یبوست باشد احتیاج بتلیین طبیعت
نسخهٔ آن آلوی سیاه و عناب از هریک ده دانه و تمر هندی یک اوقیه و مویز طایفی خسته بیرون کرده پانزده دانه
باب گرم بخیسانند و صاف نموده فلوس خیار شنبر و ترنجبین خراسانی از هریک ده مثقال دران حل کرده بیاشامند
و اگر ماده صفراوی باشد بجای آن ستاره پوست هلیله زرد ده مثقال پوست آمله ده مثقال درین نقوع
داخل نمایند غذا شوربای ماش و برنج کدو ران کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال آن باشد کنند
و اگر تپ نباشد گوشت بزغاله یا گوشت مرغ بچه داخل نمایند

فصل در سهر که بیخوابی مفرط است روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو در بینی و گوش چکانیدن و
مالیدن بکف دست و پا و شقیقین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را نافع است **روغن کاهو** که جهت صداع
و سهر و صرع صبی نافع مرطب و منوم ست **صفت آن** شیرهٔ کاهو دو حصه روغن بادام یک حصه باهم بجوشانند
که روغن بماند و روغن کدو همچنین اگر دارو دو درم سر کدو تر ست پوست کرده بقرا فسیده و با شحم و لحم و تخم او را
بکوبند و آب آن گرفته چهارم حصه روغن کنجد آمیخته مثل روغن کاهو تیار نمایند یا از مغز کدو شیرین مثل روغن بادام بکشند

فصل در نسیان که فراموشی است **علاج** روغن نرگس و روغن سوسن را مالیدن بر سر نسیان
حادث از سردی و خشکی را نافع ست و استعمال ایارج فیقرا نافع ست از برای نسیان بلغمی **ضماد** نافع از برای
این قسم **صفت آن** خردل سوده بعسل سرشته بر سر ضماد نمایند **شموم** نافع از برای نسیان **صفت آن**
اشق را حل کرده جوزبوا کوفته بیخته بآب سرشته بشکل شمامه ساخته ببویند مجرب فقیر است —

فصل در حمق و رعونت که نقصان عقل یا بطلان فکر ست **معجون بلادر** نافع ست از برای
این مرض خصوصاً اگر ماده سودا یا بلغم باشد **صفت معجون بلادر** فلفل و دارفلفل قسط تلخ و وج ترکی شونیز از هریک ده مثقال

شحم حنظل نمک هندی هر یک نیم درم یا فرفی برای طبیب که مصلحت داند جمله یک شربت ست و غذا باید که لطیف باشد

فصل در سکته که سده است در بطون دماغ و بآن معطل باشد حس و حرکت جمیعاً سوای نفس و لیکن باشد که نفس نیز بمرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال شبیه میگردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کنند اگر عکس ناظر در چشم ظاهر شود زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حاصل و حادث میشود و آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر و دوست حقنه نهم درین قسم مرض بعد از فصد قیفال حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم آید علامتش سفیدی رنگ و تقدم اسباب بلغم است مثلی که در حال و گلو ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده عسل یا نبات داخل کرده و بوره نمایند و حقنه کنند آنرا حقنه که از سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل سازند بعده نمک اضافه نمایند حقنه حاده که در سکته بلغمی نافع است صفت آن افتیمون اقریطی شحم حنظل از هر یک یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال بوزیدان [illegible] یک سه ته جوشانند و بپالایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی و یک مثقال نمک [illegible] درم [illegible] داخل نمایند بسیار [illegible] اقوی [illegible] چون [illegible] را گرم کرده میان بالای [illegible] [illegible] [illegible] نافع [illegible]

فصل در فالج و استرخا که عبارت از بطلان حرکت [illegible] و نصف بدن است [illegible] اگر یا نصف [illegible] فالج و لقوه است و اگر تمام بدن سوای راس فرو گیرد بطلان حرکت آنرا فالج گویند و اگر بطلان حرکت یک عضو باشد آنرا استرخا نامند علاج باید که تا چهار یوم [illegible] ماء العسل [illegible] غذا [illegible] نمایند علاجی که بعد از چهارم تا پانزدهم از نضج ماده داده می شود صفت آن اسارون بادیان از هر یک پنج درم بادرنجبویه سه درم [illegible] پانزده سیر آب بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و ده درم گلنگبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با شیره تخم [illegible] القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب یا عرق بادرنجبویه بخورند و حقنه که در سکته ذکر شده بعد پانزدهم دو سه مرتبه حقنه نمایند حبی که پس از استعمال حقنه بآن استفراغ بلغم نمایند صفت آن صبر سقوطری پنج درم بوزیدان ترید سفید غاریقون سفید از هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم و در ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت دارچینی و زعفران و قرنفل و سعتر و زیره و پیل [illegible] انداخته بخورند گلنگبین که مستعمل در فالج و سائر امراض بلغمی باشد و در خدر و تشنج و [illegible] بلغمی و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گل سرخ تر را قیمه کرده یک من عسل مصفی را بقوام آورده در [illegible]

گل مذکوره بریان بیامیزند و چهل روز در تابش آفتاب دارند و اگر فالج و استرخا بسبب ورم نخاع باشد علامتش در
درد و تمدد پشت و تپ ضماد نافع بحسب همان ابتدا و تزاید صفت آن آرد جو و خبازی ضماد نمایند ضماد دیگر برای
فالج و استرخا که بسبب ضربه و سقطه باشد بهترست صفت آن گل ارمنی سه درم برگ سرو و گل سرخ از هر یک
پنج درم صبر سقوطری دو درم مازو نیست درم بآب برگ مورد سرشته ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخا
بسبب ضربه و سقطه در هر وقتیکه بسبب ضربه سرخی پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل
سفید و فوفل از هر یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضماد نافع بجهت ضربه و سقطه که بسبب فالج و استرخا باشد و وقتیکه
ضربه و سقطه حادث باشد صفت آن سرنیشه و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بیخته بروغن گل و گلاب سرشته
ضماد نمایند حب شافی فالج صفت آن سم الفار دو مثقال کات سفید چهار مثقال طباشیر سفید دو مثقال همه را بآب زنجبیل
بسایند پس حب بمقدار یک رتی ببندند و مفلوج صباح و شام عددے ازان بخورد و تا هفت روز و بروز سوم شربت
از قند بنوشند و از خوردن این حب مفلوج را قے بشدت خواهد شد و گوشت نخورانند طعام بے نمک بخورانند

فصل در تشنج که انقباض عضو ست و بهم کشیده شدن آن چنانکه در انبساط و کشادن عاجز آید اگر سبب تشنج
بلغم باشد علامتش آنکه دفعةً حادث شود فرفیون مالیدن بآن و تنقیه بلغم بشرایط نافع ست از برای این قسم
تشنج ضماد نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر فرفیون بوره موم زرد و روغن سوسن گداخته همه را در هم
کرده ضماد نمایند و بدانکه صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل بدهند بعد از سه روز نخود آب با نگاه
و خردل و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و گنجشک و تدرو و مانند آنها ماء اللحم ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست
باشد علامتش تقدم اسباب یبوست مثل تبهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیارست و این تشنج در کودکان و
جوانان نادرست و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید ست ضماد نافع از برای تشنج که بسبب ورم
عضلات است استعمال کرده شود بعد از فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بشیرخشت صفت آن صندل
و فوفل سوده بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند عطوسی نافع از برای لقوه و تمدد و تشنج بلغمی [illegible]
صفت آن جند بیدستر کندش فلفل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند

فصل در تمدد و کزاز تمدد تشنج عصب است از هر دو جانب و کزاز را بعضی اطلاق میکنند بر تشنج که ابتدا
او عضلات چنبر گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا هر دو جانب و بعضی بر مطلق تمدد اطلاق کرده اند [illegible]
فالج و لقوه و صرع و نسیان و رعشه و تمدد و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد و باه را زیاده کند و معده را قوت دهد صفت آن

عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج از هریک ده درم سداب جنطیانا زراوند مدحرج حلتیت حب الغار جندبیدستر
شیطرج هندی خردل از هریک پنج درم عسل بلادر چهار درم ونیم دارو هارا کوفته بیخته بروغن گرو گان چرب نمایند
وباسه وزن ادویه بعسل مصاف بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال الفر ویا صغیر منافع آن قریب
بمنافع کبیر است صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله املهٔ مقشر از هریک ده درم سعد سنبل کندر وج زنجبیل عسل بلادر
از هر کدام پنج درم ادویه هارا کوفته بیخته بروغن گرو گان چرب کنند وباعسل بلادر وسه وزن ادویه مصاف بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند
فصل در رعشه وآن مرضی ست که حرکات غیر ارادی با حرکات ارادی مختلط باشد صعب تر آنکه در جانب چپ بود
جلابی که نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی باشد صفت آن انیسون بادیان از هریک
سه درم جوشانیده صاف نموده گلنگبین عسلی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با شیره
حب القرطم وگوشت گنجشک وکبوتر یا گوشت آهو مطیب بدارچینی وفلفل وزعفران باشد واگر مادی باشد تنقیه
بلغم نمایند واگر از خمر باشد علامتش ترک شراب بالکلی طلاء نافع از برای این قسم رعشه صفت آن
روغن گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری در هم مخلوط نموده دیر بیشتر بمالند
فصل در لقوه ولقوه مرضی ست که روی از یک جانب فرو کشیده شود ضماد نافع لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار
یا گاو کوهی انچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صفت آن ادویه
بودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده بمالانید وزیر ابرو و پیشانی بمالند متصل آنرا ببوئید طلای نافع صفت آن خردل
سوده بسرکه بسرشند وطلا نمایند بدانکه اصل علاج این مرض آنست که اول تنقیه ماده و بعده بمااء الاصول بعد تنقیه نمایند
پس دوای المسک حلو خورانند این همه در مادی ست وغرغره وسعوطات را اثر ظاهر ست بعد از تنقیه غرغره که فالج ولقوه
وصرع را نافع بود و سر ودماغ را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ایارج فیقرا وج خردل زنجبیل عاقرقرحا مویزج
فودنه صعتر اصل السوس پوست بیخ کبر کوفته بعسل آمیخته غرغره نمایند
فصل در اختلاج که حرکت عضو باشد از بدن بخلاف عادت اگر اختلاج از ریح غلیظ باشد که متولد شود از بلغم
کما دنمایند آن عضو را بسبوس گندم ونمک باروغن فرفیون وروغن قسط را بعد از آنکه موضع را بخرقه خشن مالیده باشند
که سرخ شده باشد طلا نمایند واگر ازین تدبیر رفع مرض نشود تنقیه بلغم نمایند بایارج فیقرا یا عصاره لوقون
فصل در زکام ونزله فرود آمدن فضول مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند وانچه بجانب گلو فرو ریزد نزله
گویند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش وخارش وحرارت بینی وسرخی چشم است و تقدم مسخنات مانع

مثل در آفتاب نشستن و خوردن دواهای گرم مثل اینها پس اگر امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و در
مادی بعد از تنقیه و در سافج در اول شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بدهند و غذا ماء الشعیر باشد
و یا ماش که با اسفاناج پخته باشند و اگر از سردی باشد علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و رخاوت تن
و چیزیست که منع از سردی کند و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بر سر رسد و اگر از غلبه خلطی باشد علامتش
معلوم میگردد و پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج سافج نطولات و کمادات و شمومات اکتفا کنند و گفته اند
که حمام در اول زکام بارد مضر است و در آخرش نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نزله گرم را بشراب خشخاش
و سرد را به برشعثا منع کنند مطبوخ نافع از برای خداوند نزله صفت آن سپستان خشک [illegible] درم اصل السوس مقشر
نیکو کوفته ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس پالایند و بیست درم گلقند در آن حل کرده بنوشند حب [illegible]
حبی لطیف از برای نزله صفت آن [illegible] ده درم رب السوس یک درم کوفته عسل خیار شنبر بقدر کفایت
سرشته حب سازند جمله یک شربت است حبی نافع از برای سعال حاد و شدت از نزلات [illegible] این حب [illegible] را
بر آورد صفت آن رب السوس تخم کدو [illegible] کتان [illegible] از هر یک [illegible] بادام
تلخ پنج درم فانید [illegible] درم کوفته بیخته حب سازند شمومی که چون نزله [illegible] آن [illegible]
صفت آن شونیز بریان کرده یک شبانروز در سرکه بخیسانند پس در پارچه کتان [illegible]
بجانب بینی کشند شمومی بجهت کشادن سده بینی در زکام صفت آن اجوائن را یک شب در سرکه تر کرده و
خشک نموده ببویند انکبابی که همین منفعت کند صفت آن سبوس گندم را بسرکه بجوشانند و سر را به بخار آن
دارند انکبابی که چون سده بینی را گرفته باشد و راه نفس بسته باشد فی الحال بگشاید صفت آن دیگچه را پر آب
سازند و زنجبیل و فلفل اندازند چون پخته شود سر را بر بالای آن بدارند و [illegible] سر [illegible] باشند تا بینی
[illegible] لیکن می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نزند [illegible] تا نزله بگلو و سینه [illegible] صفت
آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک کزمازج مجموع را در پیاله آب
بجوشانند چون یک پیاله آب باقی ماند صاف نموده غرغره نمایند

فصل در بیان اطریفلات که برای امراض سر بکار آید اطریفل صغیر جهت تقویت دماغ و تصفیه ذهن [illegible]
مفید است صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر جمله برابر کوفته و بیخته بروغن گاو چرب ساخته
با عسل سرشته [illegible] درم تا [illegible] درم استعمال نمایند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و معده و قوت باه صفت آن

بلیلہ سیاہ و پوست بلیلہ بلیلہ کابلی آملہ مقشر فلفل دارفلفل از ہر یک پنج درم و نیم زنجبیل بسباسہ بوزیدان شیطرج
ہندی شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد ولسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر خشخاش سفید
ہر یک دو درم و نیم بہمنین پنج درم کوفتہ و بیختہ بروغن گاو بقوام آرند شربت از دو درم تا چہار درم

باب دوم در امراض چشم

فصل در رمد کہ ورم ملتحمہ است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلای عروق چشم
و بسیاری وسخ ست علاجش فصد قیفال از جانب ورم است و اگر در ہر دو چشم باشد از ہر دو دست فصد نمایند
و حجامت کنند بر پس گردن و تلیین طبیعت فرمایند بشیر لیسہ کہ متخذ باشد از عناب و آلوی سیاہ و گل بنفشہ و شیاف ابیض
بسائیدہ و تخم مرغ یا بشیر دختر سودہ کشند و برگ عنب الثعلب خرفہ تر مجموع را کوفتہ بر پیشانی و چشم ضماد نمایند
غذا عدس و ماش با شیرہ بادام یا روغن گوسفند و اسفاناخ چاشنی دادہ تمر ہندی و شکر یا برگ خرفہ و کدوی تازہ
چاشنی دادہ تمر ہندی یا قند سفید بخورند و زردہ تخم مرغ نیم برشت اگر قبض طبیعت باشد بخورند و اگر رمد از صفرا باشد علامتش
آنست کہ آماس و سرخی و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست کہ اگر بالغ نباشد فصد کنند
لیکن از دموی اخراج خون کم نمایند پس اسہال کنند بمطبوخ ہلیلہ یا بمطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست ہلیلہ زرد و
یک درم کشمش کوفتہ با آب گرم دہند خوب باشد ضماد نافع از برای این قسم رمد صفت آن لعاب بہدانہ و بزرقطونا و تخم خرفہ
ہمراہ و سپیدہ بیضہ آمیختہ پارچہ را بآن تر نمودہ بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را بشیر خشت حل کردہ در گلاب و کشنیز
خشک یک درم با آب خیسانیدہ صاف نمودہ در ہم داخل کردہ وقت خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش غلظ ورم و
و بسیاری آب ریختن از چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و وسخ بسیار شیاف ابیض و لعاب حلبہ سرشتہ و تخم کتان
یا لعاب گل خطمی سودہ در چشم کشند ضماد نافع از برای این قسم رمد صفت آن صبر سقوطری حضض مکی مرمکی زعفران
با آب سودہ بر چشم ضماد نمایند غذا نخود آب با شیرہ حب القرطم بخورند جلاب نافع از برای نضج مادہ این قسم رمد صفت
آن بادرنجبویہ رازیانہ از ہر یک دو درم صعتر گل بنفشہ خشک از ہر یک سہ درم اصل السوس یکدرم جوشانیدہ
بمالایند و گلقند آفتابی دہ درم دران حل کردہ و صاف نمودہ بنوشند و این جملہ یک شربت ست و اگر گلقند نباشد
در عرق گل سرخ دو درم بیفزایند و بجاے گلقند قند سفید سودہ دہ درم داخل نمایند و چون اثر نضج از قارورہ ظاہر
گردد اسہال بحسب صبر و ایارج فیقرا کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی چشم و تیرگی رنگ
و وسخ ناقص و اندکے سرخی ملتحمہ و گاہ بود کہ سرخی در ملتحمہ نباشد اما در پلک چشم البتہ باشد

فصل در سبل آن غشائیست که بر سطح ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد از غشا رقیق و هم یافته شیاف احمر لین
و شیاف دینار چون در چشم کشند نافع آید دوای که درد چشم را بیک لحظه ساکن کند صفت آن لوبیه سپیده گندم روغن گاو
هر یک چهار درم همه را خمیر کنند و چهار غلوله سازند و سفالی بر آتش ملائم نهند و یک غلوله بران گذارند چون گرم شود نرم کرده بر چشم
نهند تا آن زمان که سرد شود پس غلوله دیگر که گرم شده باشد آنرا بر چشم نهند تا آن زمان که سرد شود همچنین کنند تا درد فرو نشیند
فصل در جرب العین و آن مرضیست که پلک چشم درشت و سرخ بود و با خارش و آب ریختن و جوشش دانه ها
خرد که سر ها سفید بود و پوستی تنگ از آن جدا شود و یا دانه ها می باشد بصورت دانه های انجیر علاج شیاف احمر و شیاف
سماق کشیدن در چشم بعد از فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نافع ست و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر
در چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع ست
فصل در جساء الاجفان و آن علتی ست که پلک چشم سخت شود چنانچه بر وقت که از خواب بیدار شود چشم
نتواند گشود و تازه ماندنی که درست بیمار ضماد نافع از برای این علت صفت آن گل بنفشه گل خطمی با آب پخته ضماد نمایند
و سر به بخار آن آب گرم دارند و چشم را با آب گرم شستن سود دارد
فصل در سلاق و آن مرضیست که پلک چشم غلیظ شود و خارش داشته باشد و مژه بریزد و در ابتدا
حدوث این مرض سماق را بگلاب خیسانیده در چشم کشند ضماد نافع از برای سلاق در ابتدا صفت آن برگ کرفس
خرفه برگ کاسنی تر کوفته روغن گاو داخل کرده ضماد نمایند طلای که همین منفعت دارد صفت آن سفیده تخم مرغ
به روغن گل مخلوط کرده به پلک چشم طلا نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعده مطبوخ هلیله بدهند و سر
به بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف [illegible] در چشم کشند ضماد نافع [illegible] صفت آن عدس مقشر تخم [illegible] کوفته [illegible] ضماد نمایند
فصل در قمل یعنی شپش که بر مژه و در محل رستن مو پیدا شود و غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه صفت آن
عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده و صاف نموده آبکامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را با آب شب یمانی بشویند
فصل در شعر زاید و شعر منقلب بعد از تنقیه موی را برکنند و خون خارپشت بران موضع طلا کنند و کندن
یک یک و داغ نمودن یا سوزن گذرانیدن چنانچه کحالان دانند مفید است
فصل در غرب که جمعیتیست در گوشه چشم جانب بینی و ناسور شود و شیاف غرب چون بعد از تنقیه و فصد قیفال و اسهال
بقرص بنفشه در چشم کشند نافع ست صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین مر [illegible] صمغ [illegible]
گلنار فارسی از هر یک یک درم زنگار ربع درم شیاف ساخته با آب سوده بر موضع ناسور چکانند شیاف [illegible]

بزهرهٔ گاو یکدرم مرداسنگ بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از برای ابتدای
نزول ماء و انتشار و بیاض نیز نافع است و این زهره و شیاف را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچشم
و مداومت نمایند و اگر این کفایت کند بهتر و الا میل طلا موضع غرب را داغ کنند

فصل در قرحه یعنی ریش چشم اگر چرک داشته باشد علاجش آنست که بماء العسل یا شیر دختر بشویند و شیاف کشند
فصل در بیاض و آن سفیدیست که بعد از قرحه ظاهر شود و اگر بعد از قرحه باشد تمام زائل شود و اگر از ضربه و صداع
و شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب خرم صینی و خرم کبیر و خرم معتدل بچشم کشند بعون الله تعالی نافع است
فصل در دمعه یعنی پر آب شدن چشم و سیلان اشک چون بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد سرمهٔ اصفهانی و
توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از میوه و شوربا پرهیز کنند و بر شعشا و رجوع باب عاجل النفع است
فصل در نزول آب و آن رطوبت باشد غریبه که در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقهٔ قرنیه بایستد و
مانع دیدن باشد علاجش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید بیم نزول آب بود و لیکن این حالت
از بخارات معده نیز می باشد پس اگر هر دو چشم دائم نباشد و در وقت امتلای معده زیاده شود و در وقت گرسنگی کم شود
از بخاری باشد پس تنقیه دماغ نافع است و غرغره کردن و بعد از فصد باسلیق شیاف مرارات کشند و از شوربا و
میوه با دسم و لبنیات پرهیز نمایند و قلیه و کباب بطبخند و نان خشکار خورند و بر تشنگی صبر کنند و اگر مستحکم گردد منع دیدن کند
قدح باید کرد و آنکه قابل قدح بود سفید و رقیق باشد و آنکه علیل چراغ احساس کند و آنچه قابل قدح نبود همچو
و زیبقی و جصی و آسمانگونی و بنفشی یا رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و همه را قابل قدح گردانیدن ممکن است
و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد و بر خیالات مذکور خوف از نزول آب نباید داشت

فصل در عشا یعنی شبکوری علاج آن آنست که بعد از تنقیه دار فلفل را به آبی که از جگر بز که کارد بر آن کشیده باشند
بسایند و بر آن آتش نهاده باشند و آب بیرون آمده باشد بسایند و در چشم کشند شبکوری زایل کند
فصل در جهر یعنی روزکوری نافع است آن را شراب عناب و شراب تفاح و هریسهٔ گوشت گاو
فصل در ضعف باصره دوای هندی متخذ از رتن جوت و توتیای هندی و بیخ زعفران و سنگ بصری
همه را از هر یک جزوی کوفته بیخته کحل سازند

باب سوم در امراض اذن

فصل در بیان وجع الاذن یعنی درد گوش قطور نافع از برای درد گوش حادث از گرمی صفت آن لعاب اسبغول

ولعاب بهدانه نیمگرم بچکانند نافع بود ضماد نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاهو
تازه برگ غرفه کوفته از بیرون گوش نهاده نمایند قطوری نافع برای درد گوش از سردی صفت آن دهن لوز مر
روغن شبت یا روغن انجیل که دران جند بیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیمگرم در گوش چکانند و گوش را ببخار گرم از
آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درین قسم درد گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید
اکلیل الملک شبت سداب نیمکوفته با پخته ضماد نمایند انکباب که گرانی گوش را که از عقب مسهل پیدا شده باشد
وسبب آن بخارات بود زایل گرداند صفت آن بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک ۵ درم تمام مغز نگوش از هر
پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس گلسرخ هر یک پنجدرم در ده آثار آب بجوشانند تا بسه آثار آب آید و گوش را
ببخار آن دارند و تشبیه حوالی گوش به نحوی سازند که آب اندر صماخ نرود

فصل در قروح اذن علامتش تقدم ورم اذن است و خروج مده از وی وقت نرود با عسل سرشته فتیله با آن
آلوده در گوش نهند بسیار مجرب است دوا اسی جهت درد گوش که بسبب تولد یا دو برودت بود صفت
آن برگ آک یعنی مدار تازه بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب سازند پس بمالند
و بفشرند و چند قطره در اذن بچکانند

فصل در دود الاذن یعنی کرم گوش قطور نافع برای آن صفت آن آب برگ شفتالو و آب
برگ آلو بچکانند قطور دیگر صفت آن صبر سقوطری آب برگ سداب در گوش چکانند فتیله مفید
صفت آن صبر سقوطری بسرکه سوده در گوش نهند و این همه تدبیر کشتن کرم بود و بعد از آن عطسه آرند تا بیرون افتد

فصل در دوی وطنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه با نسخه مناسب خلط بود صفت آن
بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت در آب بجوشانند هر گاه ربع کم شود بخار آن را بگوش رسانند چادر بسر
پیچیده که بخار بیرون نرود و بعده قدرے ازین آب در گوش بچکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال
کنند و مداومت بر اطریفل کشنیزی نمایند و اگر از خشکی دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه
نمایند و روغن بنفشه یا بادام و روغن کدو در گوش چکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند

فصل در دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد درینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پا
که جانب آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف نهاده چند مرتبه بجهد تا آب بیرون آید یا فتیله در گوش نهند و یکسر
یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یکطرف آنرا در گوش گذارد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازند تا نشف آب گوش کند

فصل در طرش یعنی کری آنکه مولود سے بود یا عارض بود از پیری یا از تشنج عصب مفروش یا بواسطهٔ ضربه یا سقطه
قابل علاج نیست و آنچه [illegible] باشد و بواسطهٔ [illegible] صفرا یا بلغم باشد علاجش مسهل صفرا یا بلغم باشد مثل [illegible]
و تمر هندی و مطبوخ هلیله و قطوری نافع درین قسم طرش روغن گل با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند
در گوش چکانند یا روغن مذکور را با روغن کدو یا روغن بادام شیرین و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب تمر هندی
بنوشند و آنچه از ریختن اخلاط غلیظ باشد [illegible] باشد علاجش نضج ماده است شراب اسطوخودوس پیش از تنقیه است یا ایارج فیقرا و حب ایارج

فصل در دخول الحجر والحنطه والحمص فی الاذن یعنی در آمدن سنگ ریزه یا گندم یا نخود در گوش باشد که کر کنند
گوش را علاج آن روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط در گوش چکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند
تا بیرون آید و آنچه از ثولول و گوشت زاید بود علاجش بریدن است اگر ممکن باشد

باب چهارم در امراض انف

فصل در رعاف یعنی آمدن خون از بینی و اگر در بحران باشد منع جایز نباشد الا وقت افراط و آنچه از امتلا
و غلبهٔ خون باشد منع نباید کردن و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک اندک آید و خون
رقیق و با حرارت بود و بعد از فصد قیفال و تسکین و تغلیظ خون بشربت عناب یا آب انار ترش و از چیزهای گرم پرهیز
نمودن و آب سرد بر پیشانی و سر ریختن طلاهای نافع برگ امرود و برگ بید و سفرجل کوفته بسرکه بسرشند و بر پیشانی
بمالند یا گل بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند. دوائی که رعاف بند کند صفت آن هلیله گل سرخ انار خام برابر سوده
بآب سعوط کنند از هر قسم که باشد بند شود و دوائیکه بدبوی بینی دور کند صفت آن جوز بوا دارچینی بسباسه قرنفل هر یک
یک درم کوفته بیخته با شهد بخورند دوائی که جراحت بینی دور کند صفت آن آب برگ چقندر آب هلیله و بلیله و آمله
در بینی مالند ریش بصحت آید ذرور دیگر که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازو تخم
افیون گرد آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را اول بگلاب بشویند و قدرے از آن
در سر قلمی کرده در بینی دمند و اگر نسیج عنکبوت را بآب بادروج یا سیاهی دوات تر کرده از ذرور مذکور بر ان پاشیده
در بینی نهند آمدن خون بند کند و چون سرگین تازهٔ خر را بیفشارند و آبی که از وی بیرون آید در بینی چکانند و بازو را
محکم ببندند و حجامت بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند اگر جانب چپ بود و بستن بیخ ران منع رعاف کند

فصل در خشکی بینی یا از حرارت و یبوست بود یا از خلط لزج که دران حرارت اثر کرده باشد و خشک شده باشد و آنچه
از خشکی یا گرمی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند

و بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام چرب کرده خیار و هندوانه خوردن و بوی کردن کشنیز تر نافع بود
و اگر خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند

فصل در نتن الانف غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج و حب صبر نافع است **صفت آن** خردل کوفته سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و صبح بینی را به بول شتر بشویند **نشوق نافع** فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نمایند عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن اگر از گرمی دماغ باشد باید که از گرمیها پرهیز کنند و از دود و غبار نیز و طلاهای خنک بر پیشانی و سر مالند و بوهای خنک مثل کشنیز تر و صندل ببویند

فصل در قروح الانف مرهمی بجهت قروح رطبه بینی **صفت آن** مرداسنگ سفیداب قلعی اقلیمیا از هر یکی یک درم کوفته بیخته موم سفید یک مثقال بروغن گل پنج مثقال گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده استعمال نمایند اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه **صفت آن** مغز قلم گاو بروغن بنفشه گداخته اندک اندک لعاب بهدانه داخل کرده بر هم زنند و اگر خشک بود موم روغن کافی است

باب پنجم در امراض فم و حلق

فصل در بثور فم اگر از صفرا بود علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله است و بعد از فصد و اسهال با آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند **ذروری نافع**
صفت آن تخم خرفه طباشیر سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان دارند و بپاشند

فصل در بخر یعنی بوی بد که از دهن آید آنچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت تناول غذا و شستن دهان بود علاجش هر صبح آب آلو و زرشک که همه را در آب خیسانیده و صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده باشد علامتش آنست که بشستن دهان و طعام خوردن ساکن نشود علاجش تنقیه معده باسهال قوی است و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن مداومت باطریفل کشنیزی نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبات یعنی رطوبات عفن از سر مضمضه نافع درین قسم بعد از تنقیه دماغ با ایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و حب مشک در دهان نگاه دارند و اگر از فساد و عمور نباشد فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه کنند مضمضه نافع درین قسم برگ مورد و گل سرخ و سماق با آب گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی نمایند و اگر بجز از فساد دندانها باشد از شستن و پاک داشتن و خوشبو در دهان گرفتن و در فشردن دندانها ابا کنند

فصل در اورام الشفتین یعنی ورم لبها علامت هر خلط را دریافت کرده استفراغ آن کنند ضماد نافع از برای
اورام شفت که از خون و صفرا باشد صفت آن آرد عدس و کشنیز تر کوفته بلعاب اسبغول سرشته ضماد نمایند
ضماد نافع از برای اورام بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی بزر کتان تخم مرو ضماد فرمایند
فصل در اورام عمور لثه یعنی اماس گوشت دندانها و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت
باشد علامت آن بشناسند اگر دموی بود فصد قیفال نمایند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله دهند مضمضه
که درین قسم مفید است صفت آن آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند
و هر گاه از رطوبت و برودت باشد علامتش سفیدی لون ورم و سردی است که بزبان محسوس شود و مضمضه
درین قسم نافع صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده و روغن گوسفند و روغن مصطگی و خل نموده مضمضه نمایند
فصل در لثه دامیه یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد
مغلظات خون نوشانند مثل شراب عناب و مضمضه نمایند بطبیخ مبردات قابضه که نافع بود مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره نوشند و عدس پخته غذا کنند سنون نافع از برای این قسم لثه صفت آن
گزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید گل سرخ سماق پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته
سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در استرخای لثه اگر بسبب رطوبت باشد علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه
و لرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است سنون نافع چون استعمال کرده شود و بعد از ترک سردی تری
صفت آن قرنفل و مصطگی سعد هندی گل سرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا کوفته بیخته
بوزن مساوی بر بن دندان پاشند

فصل در درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون بود
فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا باشد مطبوخ هلیله دهند تریاق الاسنان و حبیست مجرب درد دندان را که از سردی
بود دور کند صفت آن جند بیدستر حلتیت فلفل زراوند مدحرج زنجبیل میعه افیون بزر البنج مساوی
کوفته بیخته بسرشند و پنبه را بدان آلوده بر دندان نهند یا حب ساخته در دهن گیرند مضمضه نافع از برای
درد دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده
سرکه و گلاب و روغن گل داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بموضع درد نهند و قدری هم

بالا ــــ آن بندند و اگر از سردی باشد این مضمضه که نافع ست بعمل آرند صفت آن فوتنج صعتر عاقرقرحا بزر البنج
در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدرے عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری تریاق بخورند
و بر موضع درد نهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آن را لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سستی
باشد و دائم قبول آن ماده میکرده باشد و از آن خون بر می آید کندن در این صورت مضر ست و اگر لثه قوی باشد و
آماس نداشته باشد و درد در ورای دندان بود و سوراخ و پوسیدگی در آن پیدا شده باشد بر کندن آن مفید بود
و اگر درد در عصب بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیابد و گاهی باشد که سبب درد دندان
دود باشد یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخور نافع از برای کرم دندان صفت آن تخم پیاز و تخم گندنا و بزر البنج
کوفته با پیه بز یکجا کرده و بر آتش نهند و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان بکنند بی آنکه
آهن بدندان برسانند قدرے عاقرقرحا یکماه در سرکه یکساله اندازند تا مثل خمیر شود بر دندان نهند
و دندان های صحیح را محافظت نمایند و بآن نرسانند

فصل در ضرس یعنی کندی دندان برگ زردآلو و خرفه و برگ سرو بخایند که زائل میکرد و دوم با مغز بادام
نیز همین عمل کند و صعتر و بادروج و روغن و نمک مالیدن همه مفید بود و مضمضه نمودن بشیر تازه گرم نیز مفید ست
و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالت پدید آید که چون چیزے سرد بآن رسد درد کنند
زردهٔ تخم مرغ گرم و نان گرم کوفته بر دندان نهند چند کرت چنان گرم که از گرمی آن آب چشم بیرون آید ــ

فصل در صریر الاسنان فی النوم یعنی دندان بر هم سودن در خواب روغن قسط بر فکین مالند و بابونه و قیصوم طلا کنند

فصل در تحریک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل اصلاح نیست و آنچه از طول مرض باشد
یا از کثرت رنج و ریاضت یا آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذا های طیب و سمین ست
چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخای لثه باشد علاجش گذشت
سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین
ایرسا کوفته بیخته بر بن دندان بپاشند

فصل در انشقاق اللسان یعنی شکافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی دماغ می باشد علاجش بزر قطونا و
بهدانه و برگ خرفه در دهان گیرند و بادرنگ را ببرند و در هم سالند و گفت از اینجا که بیرون آید بر زبان مالند
و اگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذا های گرم و خشک احتراز نمایند و تعدیل معده کنند

فصل در اورام لسان اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان و درد با تمدد و باقی علامات غلبهٔ خون است
مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب
عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفهٔ تر آب کاهو و آب شاه توت مضمضه نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش
زردی و سوزش و شدت درد است و بسا باشد که زبان یا وجود ورم جوشش کند مضمضهٔ موی که مذکور شد بعد
از اسهال صفرا بمطبوخ هلیله نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت لعاب دهان است مضمضه
نافع درین قسم بعد از تنقیه نمودن سحفنه که دران ترید و شحم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده بماء العسل سرشته مضمضه نمایند
و اگر سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از
اسهال سوده بمطبوخ افتیمون صفت آن آب انجیر زرد و گل خطمی و روغن بنفشه بدستور مضمضه نمایند

فصل در اوجاع لهات یعنی درد های ملازه که بفارسی کرک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و
درد گلو و باقی علامات خون باشد باندک دردی زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از فصد
صفت آن سماق بسرکه و گلاب خیسانیده صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر از صفرا بود علامتش نخس بود
یعنی سوزن دران موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی دهن و درد زیاده غرغره درین قسم بعد تلیین طبیعت
به هلیلهٔ سیاه و تمر هندی که شیرخشت دران حل کرده باشند صفت آن آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب
آب خرفهٔ تر آب شاه توت دران حل کرده غرغره نمایند بعد غرغره و دیگر فلوس خیار شنبر بآب عنب الثعلب حل کرده
صاف نموده غرغره نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ و درد بنهایت اندک
غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته بآبکامه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از
سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از
اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حاشا بزرکتان انجیر زرد و تخم خطمی در آب جوشانیده صاف
نموده آبکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند

فصل در استرخای لهات یعنی فرو آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد آنچه در درد لهات بلغمی مذکور شد
علاج نمایند و بسماق و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بردارند و گاهی سریش و سبوس گندم را بسرکه
سرشته بر یافوخ طلا نمایند و بعضی این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نباشد

فصل در خناق یعنی عسر النفس و عسر بلع و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف اندرون و بیرون

حلق ست و این قسم خناق را خناق مطلق گویند پس این اماس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و پری رگهات
و ضربان و علامت غلبهٔ دم بر تمام بدن غرغره نافع درین قسم چون استعمال کنند بعد از فصد قیفال و حجامت تسکین
و تلیین طبیعت بحقنهٔ نرم صفت آن آب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب در سرکه حل کرده غرغره نمایند
چون ورم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت و یا آلتی بر وی بمالند تا بگشاید و اگر از صفرا بود بهمین غرغره تغرغر نمایند
و بعد از فصد قیفال و تلیین طبیعت بآب نقوع عناب و آلو و تمر هندی و شربت بنفشه که دران شیرخشت غراسانی
حل کرده باشند بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ و بسیار رفتن آب
و لعاب از دهان و درد اندک و شدت تنگی حلق و دشواری طعام و دهان ست غرغره نافع درین قسم بعد از حقنهٔ حاده
که دران تربد و شحم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی آب کامه حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر رب الجوز بآب
طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عنصلی و سکنجبین عسلی بآب مربی حل کرده خردل سوده داخل
کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل و
خشکی و ترشی دهان و غرغره که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع ست چون استعمال کرده شود و بعد از فصد باسلیق
و حقنهٔ متوسطه میان حاده و لین و یا سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق ست یا بدر رفتن مهرهای پس گردن
از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطهٔ مواد یا ریاح که در میان مهرها آید یا تشنجی که در عضلات پشت حادث گردد
و این را اختناق کلبی گویند از این خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد
بیشتر از جهات و بر کشادن دهان البته قادر نباشد دران خناق که از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد
از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان دهان کشادنش و اگر از ورم عضلات باشد تنقیه
نمایند بفصد و حقنهٔ متوسطه ضماد نافع از برای خناق که حادث گردد از رفتن مهرهای پس گردن از موضع
خود چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنهٔ متوسطه در و فقرات بموضع خود با صفت آن منات بغدادی
که بهندی سیده لکڑی گویند و صمغ عربی صافی اقاقیا صبر سقوطری سریش ماهی کوفته بآب برگ مورد و روغن سرشته ضماد نمایند
فصل در ذبحه که ورمی باشد در عضلات اندرونی جانب حلق که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات میباشد و در عضلات
که بر دهن مری و حلقوم نهاده شده علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر جهد کند از بینی بیرون آید
و سخن نتواند گفت و چشم مائل به بیرون شده باشد و آب سیلان کند و گاه باشد که سرخی و ورم هلالی تا یک گوش
و دیگر از گوش دیگر در پیش حلقوم بکردار طوقی پدید آید و این مرض را بهمین سبب ذبحه گویند غرغره نافع

چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنه نرم کنند صفت آن
آب شاه توت یا آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد نمایند و اگر مرض احتمال
کند تا سه روز اعاده فصد میتوان نمود

فصل فی تعلق العلق فی الحلق اگر دیده شود بگیرند با آهستگی و برفق بیرون آورند و اگر بسبب اخراج و امتلا
علق منقش بشد بحلق چون دور شود غرغر نماید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه داخل کرده غرغره نمایند
و چرعه جرعه بنوشند تدبیر دیگر بجهت اخراج علق بندنا فی طویل چابر آتش کنند و بحمام رفته در پیش دهان قدری
ثلج یا برف نهند تا آن میل کند و بیرونی آن بیرون آید

باب ششم در امراض حنجره و قصبه ریه و صدر و جنب و قلب

فصل فی بحة الصوت آنرا بفارسی بزبان گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله بقصبه ریه میباشد
علامتش احساس درشتی و سوزش و در حلق این موضع ست پس باید که منع نزله کنند بخوردن شراب خشخاش
غرغره که منع نزله کند صفت آن خشخاش بزر البنج عدس پوست گلنار یا گل سرخ در آب جوشانیده
صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته بیخته خشک بلیسند نیز نافع ست و یا از سوء مزاج حار حنجره
می باشد و این اکثر در تبها می باشد از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط و هوای گرم علاجش نوشیدن
ماء الشعیر و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه یا لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و لعاب
خبازی و آب عناب ست و یا سوء مزاج بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برف یا از
تنفس در سرما در هوای خشک بود و در این حالت در بحة الصوت بکار آید صفت آن سعد فلفل
علقیت خردل زعفران بالسویه کوفته بعسل سرشته بعد از تنقیه برابر بخورند حب نافع این قسم چون پیوسته
در دهان گیرند صفت آن خردل زعفران سنبل الطیب قرنفل و بسباسه و دار چینی از هر یک جزوی
صمغ عربی ربع جزو مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره می باشد علامتش
عدم احساس خشونت و درشتی و تقدم مرطبات ست غرغره نافع درین قسم صفت آن سیون بادیان صعتر اسپانوشه
با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره نمایند و نافع ست این قسم را زنجبیل مربای عسلی و سیاه دانه خوردن و انجیر و پسته بریان
کرده و لوبیا و یا از سوء مزاج خشک می باشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک می باشد علامتش
آنکه درشتی درو بیشتر و حدوث این حال از گرد و غبار و دود می باشد علاجش روغن بنفشه تازه یا روغن کدو

یا روغن بادام اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا یا لعاب بهدانه و قند سفید و شکر باید کرد و یا از اخلاط
مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن گفتن احتراز کنند و یا از ورم [illegible] و باید دانست
علاجش حمام معتدل الماء باشد و ریختن آب سرد بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربا
و هلیم گندم و باقلا و اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند و نبات سفید با تخم ریحان و بزرقطونا
و یا لوو و قند یا ترنجبین و با روغن بادام خوردن نافع است

فصل در ضیق النفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علامتش خرخره در سینه و در سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس
در وقت حرکت و اگر بلغم بر بنا یابد خوف استسقا است شراب منضج مستعمل درین قسم صفت آن زوفا خشک
سه درم انجیر زرد و مویز منقی از هر یک ده عدد صعتر و بادیان و تخم خطمی از هر یک پنج درم ایرسا اصل السوس
خراشیده از هر یک ده درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور قوام شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه
بعد از نضج تنقیه و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل
بواسطه کثرت بخارات باشد علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت
قلب است باید که استعمال کرده شود این بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل یا شراب نیلوفر
بعرق کاسنی یا بعرق گاوزبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای که چون بر سینه بمالند نافع بود
صفت آن صندل سفید با آب کشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سینه بمالند و اگر از استرخای عضلات سینه
و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لین نبض و نفس مثل کسی زند که گریسته باشد و تا راست ننشیند
و گردن راست ندارد نفس بر نیاید قسم اول را النفس البکا و دوم را نفس انتصاب نامند علاجش علاج فالج است
و روغن قسط مالیدن بر سینه و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک کم شدن آواز و سرفه خشک کم النفث
از خوردن ترشیها است علاجش خوردن کشک با گوشت بزغاله و بره و مغز کدو تیار زده داخل کرده باشند و قند سفید
یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و شفتالو میتوان خورد

فصل در سعال یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامتش
مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک و گاهی تر می باشد و سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه
از نزله رقیق و نزلات می باشد که پیوسته از سر فرود آید علامتش آنست که در شب وقت خواب یا [illegible]
و سر قصبه ریه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید و اگر [illegible] و علاج آن [illegible]

سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس دو توله
خشخاش دو توله گل سرخ دو توله خرفه دو توله عنب الثعلب دو توله گلنار فارسی دو توله جوشانیده صاف نموده
غرغره نمایند حب سعال که ماده را غلیظ کند و منع سیلان نماید صفت آن خشخاش سفید چهار ماشه
و بزر البنج دو ماشه تخم کاسنی چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین هر یک چهار ماشه کتیرا شش ماشه صمغ عربی
شش ماشه افیون یک ماشه زعفران دو رتی کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب ها سازند پیوسته در دهان گیرند
و چیزی درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع ست دیگر سرفه از مزاج گرم و خشک و خشکی سینه می باشد علامتش
سرفه است در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا یا لاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن از خشک
و مسهل و امثال آن علاجش خوردن کشک شعیر ست با مغز تخم کدو و اسفاناخ و آشامیدن شراب بنفشه
و شراب نیلوفر با لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و عرق کاسنی و گاوزبان و از میوه ها انار شیرین
برای سعال که این از خلط غلیظ لزج محتبس در ریه صفت آن اصل السوس سه درهم پرسیاوشان زوفای خشک
هر یک سه درهم سپستان ده درهم بجوشانند و صاف نموده شکر سفید سه درهم داخل کرده وقت صبح بخورند تا نفع
ظاهر شود در نفث حب هندی که جهت سرفه شدید که از کثرت آن طعام بقی بر آید نفع دارد و ضیق النفس را نیز
نافع صفت آن فلفل سه درهم دار فلفل شش درهم انار دانه دوازده درهم قند سیاه بیست و چهار درهم جوکهار
یک و نیم درهم ادویه کوفته و بیخته بقند سرشته حبها سازند طلای نافع درین قسم صفت آن صندل سفید
سوده برگ خرفه کشنیز تر و تراشه کدو با گلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و اگر از سوء مزاج سرد می باشد
علامتش ضد آن چیزها ست که در بحث مزاج [illegible] مذکور شد علاجش خوردن گلنگبین ست و عسل و از میوه ها
انجیر و مویز منقی و مغز پسته و بادام و [illegible] و باقلا و لوبیا [illegible] مطبوخ زعفران و دارچینی و [illegible]
گرم چرب نمودن و یا از [illegible] قصبه ریه ست و این از زبون ترین انواع سعال ست علامتش آنست
که از چیزهای گرم خوردن و غبار و دود الم پاید و نیز از هوای گرم و [illegible] علاجش فصد باسلیق و خوردن
مسهل صفرا ست و تدبیر سوء مزاج حار ریه نمودن یا از خشونت قصبه ریه و دود و غبار و بسیار گفتن ست
علاجش اول لعابها و شوربای چرب [illegible] آنست که با آن چیزی بر آید و این سرفه
یا از امتلای خون و یا صفرا می باشد علامتش [illegible] نبض و حرارت بدل و تشنگی و سرخی روی و [illegible]
[illegible] یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی سرخ بر آید و گاهی چیزی زرد بر می آید و این از قسم مراری می باشد

علاجش فصد باسلیق ست آنچه در سرفه گرم گفته شد از شربتها و غذا و ضماد و عمل باید کرد و یا از اخلاط
غلیظ می باشد علامتش خرخر سینه و برآمدن چیزهای غلیظ علاجش علاج ضیق النفس بلغمی ست و باید دانست
که در سرفه اگر ترشی دهند سرفه زیاده میکند و اگر شیرین دهند بعضی را تسهیل میکند و دهن تلخ می شود و پس
شراب نیلوفر که دران خاصیت آنست که بعضی را تسهیل نمی کند و باید دانست که در بعضی اشخاص مشاهده شده که ترشی
ازاله سرفه نماید پس اگر بدادن ترشی در بعضی سرفه که از صفرا بود از صواب بعید نیست

فصل در نفث الدم یعنی برآمدن خون بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه ریه باشد علاجش
تغرغر بقابضات ست و پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن و از گریه و نعره زدن پرهیز نمایند
و اگر بسیار آید و رنگ خون سرخ بود از سینه و اگر تیره رنگ بود از شش ست و در جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق
یا اسلیم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا برنج و باقلا با شیرهٔ تخم خشخاش دهند و اگر حدت باشد
و تپ نباشد با مرغ دهند و اگر تپ باشد با ماء الشعیر دهند و از میوه با امرود و انار شیرین

فصل در ذات الریه و آن ورم گرم در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم متعفن شود علامتش تپ دائم
و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت مایل باشد و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری
پلک چشم و خشکی زبان و نبض موجی و سبات و در بلغم سرخی روی و چشم و حرارت کمتر باشد لیکن گرانی و سبات
بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق ست و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه و غذا آش جو
و از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین یا عرق گاوزبان و وقت غلبه حرارت
شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ تخم کاهو دهند و بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس مقشر از هریک سه درم
جوشانیده و صاف نموده یکی از اشربهٔ مذکوره داخل نموده بدهند ضماد نافع در ابتدای ذات الریه صفت آن
آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیمگرم بر سینه ضماد نمایند و قیروطی و دوا رسوم روغن که از موم سفید و روغن
گل بنفشه سازند بر سینه ضماد نمایند و در آخر بر ضماد مذکور تخم کتان زیاده کنند حب سعال که در دهن گیرند
صفت آن مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خشخاش سفید مغز بادام شیرین مقشر از هریک سه درم
گل بنفشه رب السوس از هریک یکدرم ترنجبین پاک کرده [illegible] و ادویه کوفته بلعاب اسپغول سرشته
حبها سازند بوزن دو دانگ [illegible] انگشت زیر زبان نهند تا گداخته شود و بکار برند

فصل در سل و مرض سل ریش شش بود از آنست [illegible] بعضی کسانی باشند که اگر [illegible] شش ایشان [illegible]

لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان باشد و ایشان کسانی باشند که مده در سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را
تنگ و ممتلی گردانیده و سرفه و سبب لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست
چون در عوارض شریک است سل خوانند اما سل حقیقی که قرحه ریه است باشد علامتش لزوم تب دقیه و سرفه برآمدن
مده است و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون خشک ریشه بیرون آید و بد بوی بود خاصه اگر بر آتش
نهند و بعد از زمانی در ته آب نشیند و بدانکه مرض سل اگر ابتدا بود و هنوز به حد استحکام نرسیده باشد محققان
گفته اند که اگر معالجه و تدبیر بصواب اتفاق افتد ممکن است که صحت یابد و اگر به حد استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس
گفته علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه بعلاج او می شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصعوبت
نگذرد و علاجش در اول امر که چون برآید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند و آنچه از خون برآرند بتدریج کرت آرند
پس قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و تدابیر دق نمایند و بدانکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود
که اگر شکم روان شود هلاک گردد و قرص نافع که مسلول را وقتی که شکم گشاید باید داد صفت آن گلسرخ شش درم
و طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا سرشته قرص سازند شربتی یک درم با شربت
سفرجل یا بادوغ دهند و غذا عدس و ماش با شیره تخم خشخاش دو توله و شیره مغز بادام دو توله بدهند حب برای
سل صفت آن کافور قیصوری زعفران از هر یک دانق افیون و طسوج رب السوس تخم خطمی گل ارمنی از هر یک
دو دانق صمغ عربی کتیرا سرطان محرق نشاسته گل نیلوفر بنفشه تخم خشخاش مغز تخم کدو تخم خیارین مغز تخم
خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان پوست خشخاش از هر یک یک مثقال مغز بیدانه شیرین یک مثقال
آنچه کوفتنی باشد بکوبند و ترنجبین را گداخته ادویه کوفته بیخته انداخته با لعاب اسبغول حب ها بمقدار نخود
به بندند و پنج حب با سه وقیه شیر انجیر وقت شام و سه حب با آب به مقطر یا با آش جو بخورند

فصل در بیان ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی از افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن را در معالجه
زیاده مدخلی نیست و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا در عضلات داخل
یا عضلات خارج و ورم قسم خارج چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تب تیز لازم و وجع ناخس در پهلو
و نبض منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزاء در بلندی و پستی و صلابت مشابه به منشار و تنگی نفس و سرفه
خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش فصد باسلیق است از جانب مخالف وجع بعد از دوم یا سوم بار فصد
کنند از جانب موافق بشرط احتمال مریض و غذا آش جو با اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر

و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و مانند و طبیعت را نرم دارند ضماد و نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو با لعاب گل خطمی شسته ضماد نمایند ضماد دیگر تسکین وجع ذات الجنب کند صفت آن کندر آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش کوفته بیخته ضماد کنند

فصل در ذات الصدر ذات الصدر ورم حجابیست که سینه را دو بخش میکند اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود در دراز می سینه از لقبه نحر تا فم معده و عدم قدرت حایل بر نظر کردن بزمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلوهای و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد میان هر دو شانه و بر پشت تکیه و بجانب چپ و راست نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار و علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد و

فصل در خفقان خفقان طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساده می باشد یا مادی و علامات سوء مزاجات بتکرار مذکور شد و ساذج را تبدیل و مادی را تنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و مسهلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از دیدان می باشد و علامت و علاج دیدان خواهد آمد ادویه قلبیه گرم صفت آن مشک عنبر عود بهمنین ابریشم زعفران قرنفل شاهسفرم دارچینی جدوار کوفی ادویه قلبیه بارده صفت آن مروارید بسد صندل گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدله صفت آن گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی بارد و معتدل و گرم جواهر المسک حار و بارد و معتدل

فصل در غشی غشی معطل شدن حس و حرکت بسبب ضعف و چیزیست موذی که بدل رسد چنانکه در اختناق رحم یا خارجی چنانکه زدن خفیف و امثال آن می باشد و اگر سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح در وقت آن علاجش در آن وقت ریختن آب سرد بر روی و بوهای موافق و خوش بوئیدن و گل بگلاب تر کرده و دست و پا مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید

باب هفتم در امراض معده

فصل در سوء مزاج معده علامت سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و جشاء دخانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و گرمی و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است علاجش استعمال اشربه بارده مثل شراب زرشک و شراب غوره و شراب انار و شراب ریباس و شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده است مثل مزورات قشکیه و سماقیه و حصرمیه و لفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده صفراوی آنچه گذشت و تلخی دهان و غثیان و بیرون آمدن صفرا بقی و اسهال است علاجش تنقیه معده است از صفرا اول بعد از آن تدبیرات مذکوره

وعلامت سوء مزاج حار رطب باعتدال آرزوی طعام وبسیاری آب دہان وزبان خاصتہً وقت گرسنگی وتلخی
برآمدن صفرا یا بلغم یعنی صفراے محی علاجش قے کردن ست و اسہال بحب غاریقون وشراب لیمون دہ درم
در گلقند آفتابی پنجدرم سرشتہ بخورد وواہی نوشیدہ اند وپنجدرم درآب سفرجل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیہ
ہر صبح نباشتہ بخورد وعلامت انچہ از گرمی وخشکی باشد علامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان ودہان وخشکی
طبیعت ولاغری بدن وعلاجش خوردن آنچہ ست یا مرغ فربہ وگوشت بزغالہ وبرہ واز میوہ ہای انار شیرین
وسیب شیرین وہندوانہ وانہ واز اشربہ شراب انار شیرین یا عرق کاسنی وعلامت آن انچہ از سردی
سادہ بود ضعف ہضم ودیر گذشتن طعام از معدہ وتغیر آن بترشی ونرمی لب بسیار نفخ وآرزوی طعام علاجش
جوارشات گرم ست انچہ از سردی وتری با مادہ باشد کمی آرزوی طعام ومیل بغذاہای تیز وغثیان وتشنگی
کاذب وآروغ ترش ونفخ شکم ست وعلاجش تنقیہ معدہ بقی بآب شبت وعسل ست واسہال بلغم ومداومت
بانوشداروی وجوارشات وکلنگبین وعلامت انچہ از سردی وخشکی وبا مادہ سوداوی بود وبسیاری آرزوی طعام
است وضعف ہضم وبسیاری نفخ وسوزش معدہ وتری دہان پیش از طعام خوردن وبیرون آمدن سوداوی وتیرگی
سپرز علاجش تنقیہ معدہ است از سودا بمطبوخ افتیمون ومعجون نجاح پس مداومت بقویات معدہ مذکورہ
وانچہ از سردی وخشکی بود وبے مادہ باشد نہ وعلاج پذیرد واستعمال طلیہ گرم وتر بر معدہ است وعلامت
انچہ از تری وبے مادہ بود قلت تشنگی وتنفر از اشربہ واغذیہ تر وضرر یافتن از آنہا وبسیاری آب دہان وعسر
نزول غذا از معدہ علاجش اطریفل صغیر وقرص گل وعلامت انچہ از سردی معدہ بے مادہ بود ضعف ہضم وبطوء
نزول غذا از معدہ وتغیر آن بترشی ونرمی طبیعت وبادناکی شکم وبسیاری شہوت طعام علاجش استعمال جوارشات
حارہ است وعلامت انچہ از سردی وتری معدہ است علاجش چیزہاے گرم وخشک است

فصل در وجع الفواد یعنی درد شکم معدہ یا از سوء مزاج سادہ است علاجش تبدیل بدوا وغذا ویا از
اجتماع اخلاط ردیہ است وعلاجش تنقیہ است ویا از ورم معدہ وعلاجش علاج ورم معدہ است
چنانکہ بیاید ویا از ریاح است علاجش تکمید سبوس گندم ونمک وجاورس ست وخوردن جوارش
کمونی ویا از ضعف معدہ است علاجش تقویت معدہ است

فصل در بیکا کہ فساد شہوت ست آن آرزوی خوردن گل ومثال آن سببش اجتماع اخلاط ردیہ در معدہ ست پس طبیعت مائل باشد
بچیزیکہ ضد آن اخلاط بود وگاہ باشد کہ آرزوی او برای طلب ضد نباشد بلکہ بطلب آن خلط باشد مشابہ ومشاکل خود را وفرق میان

هر دو آنست که اینجا که طلب مشاکل ست صحت بآن محفوظ نیست و اینجا که طلب ضد ست برای رفع موذی که بآن
صحت محفوظ ست علاجش تنقیه معده است بقی و اسهال و تسکین این آرزو بمرغ بریان و بعض استخوان ها و قلیه مرغ
فصل در بیان هیضه و آن حرکت مواد غیر منهضم باشد که از بدن باز گردد و بعضی و شدت بقی و اسهال
دفع شود و گاه باشد که قی نشود لیکن خالی از تهوع و غثیان نبود و بدانکه هیضه چهار نوع می باشد یکی از خوردن
طعام بسیار که از احتمال معده زیاده شود و دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف بطئی الهضم
سوم تباهی جوهر ماکول در معده و تباه شدن و ترش گردیدن پس لازم ست هر شخص را که پیوسته از این اسباب
اعراض و اجتناب لازم داند چه گاه بود که این بغایت صعب گردد و نبض ساقط شود و رنگ مریض مثل رنگ اموات
شود و باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا در آن وقت طبیب را باید که نبض ساقط و دست از معالجه باز ندارد و چهارم اسباب
هیضه سوء مزاج معده است که تغیر و بد غذا را فساد و صفرا و اگر سوء مزاج حار باشد علامتش برآمدن صفرا باشد
بقی و اسهال علاجش قی ست بآب گرم و تنقیه معده پس شراب انار منعنع و شراب لیموی منعنع و گلاب و رب
سفرجل عارض نشود و یا متغیر گرداند غذا را سردی و فساد بلغمیه علاجش اخراج بلغم ست بقی و اسهال و علاجش
آب مطبوخ انیسون و زیره و مصطکی دهند و بگذارند تا شکم بند بحابس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود و شیرینی دهند
فصل در جوع کلبی یعنی زیادتی بآرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب می باشد و این مرض یا از
زیادتی سردی معده می باشد و علامت و علاجش گذشت و یا از بسیاری ریختن سودا بر فم معده می باشد
و علامتش آنکه شهوت اندک ست و ترشی جشا و سوزش و دغدغه معده بسیار و بی صبری ناخوردن و گرسنگی
علاجش اسهال سودا ست بمطبوخ بعد از فصد باسلیق و غذا های چرب دادن که این مرض بسبب اشتیاق تمام
باشد لهذا چنانچه حال تا جهانست غذاهای کثیر التغذیه دادن لازم بکرات و اندک اندک و بدن را از تحلیل
و طبیعت را از نرمی نگاه دارند و گاهی از دیدان میباشد و ذکر علاج دیدان خواهد آمد

فصل در بیان جوع البقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بنهایت بغذا محتاج باشند و طلب
و معده از آن متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است که قوت جذب را میراند یا نقصان غذا
و شدت شهوت اعضا بغذا علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت ست چون دست
بر فم معده نهند سردی محسوس شود و در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود که مسافرانرا که سرما سخت
قوی خورند خاصته اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی

تدابیریست که در غشی مذکور شد معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ
ضماد کنند چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت ترکرده بدهند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند
بهترست بگیرند گوشت گوسفند یکساله و چربی را جدا کنند و سیخی آنرا کباب کنند و در دیگ سنگی نهند و اندکی گلاب بران
بچکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بیفشارند
آبیکه از گوشت بیرون آید و آنچه بفشردن برآمده باشد یکجوش دهد که پخته شود و اندک نمک دران اندازند
بخورانند یا از حلوای مثل بلغم زجاجی می باشد که بفم معده آید و قوت و شهوت را نمی میراند و این بخلاف
بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود و فم معده را بگزد و شهوت بحرکت در آورد و آنکه
بسبب غشی گردد بسبب طعام لزج و غلیظ بود و علامتش علامات سوء المزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده
و سکنجبین آن بود و علاج این قسم خالی از اشکال نیست زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضاء و غشی مانع استفراغ
و یا ماده نیست جوع البقری از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است علامتش علامات سوء مزاج
گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد از ان
غذاهای سرد بالفعل و بالقوت و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب سفرجل و شراب زرشک
و شراب لیمو و انبج و ریباس و غوره که بر یخ خنک کرده باشند سرد کرده بنوشند

فصل در بیان عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه و شش می باشد علامتش آنست که از هوای خنک پیش از
آب خوردن تسکین یابد علاجش بوئیدن بوهای خنک است مثل خیاره و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیه و
اطلیه و ضمادات بارده بکار برند و یا حرارت معده است علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن
بآب سرد زیاده از هوای سرد علاجش نوشیدن شیرهٔ خرفا مقشر است یا سکنجبین یا شراب زرشک و انار
میوه ها خیار و هندوانه و سیب و امثال آن و یا از غلظت و لزوجت و شوری خلطی یا غذای که در معده می باشد
و ماهی شور جامع این هر سه صفت می باشد علامتش آنست که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کنند
از آب تحلیل پذیرد اول و چیزهای گرم خورند و مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علاجش
آنست که تنقیه کنند بقی و اسهال اگر بسبب غذا بود و ترک اغذیهٔ موصوفه نماید و گفته اند که اگر دو حبه لیمو گرفته آب آنرا
با شکر سنگ بخورند یا قرص سپید دهد تا دفع میشود و بقی و تهوع و غثیان که حرکت معده باشد بدفع چیزی
از طریق دهان که مقترن باشد با آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقع یعنی معده بی حرکت اندفاع و غثیان حالتی بود

که معده را بآن حالت اقتضاء تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالت یا صفرا است علامتش حرارت و تشنگی
و دفع صفرا است با قی علاجش تنقیهٔ معده است بقی و حقنه و تعدیل با شربه و اغذیه و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد
و یا از بلغم و سودا است و علامات هر یک معلوم شده علاجش تنقیه بقی و حقنه و اشامیدن شراب انار منعنع

فصل در بیان قی الدم یعنی بر آمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگیست از معده علاجش
فصد باسلیق ست و تجرع آب سفرجل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و عنزروت
و سماق نیز موافق ست و یا از آمدن از جگر و یا از سپر ست بمعده علامتش علامات آفات عضو اصلی ست علاجش اولا بجانب جگر

فصل در فواق دان حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود و این یا از حرارت است چنانکه وقتیکه بیماری
محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و ضمادهٔ بارده است و یا از برودت
حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد و علاجش آنست که معده را
از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و دو نوع ریحی و رطوبتی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن
و نفس نگاهداشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و شوربه در فم معده می باشد چنانچه از قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز
حادث میگردد و علاجش قی سکنجبین و آب گرم ست و استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمو و شراب انار و شکر
با لعاب بزر قطونا و یا از گرانی طعام بسیار و غایط و یا بلغم لزج غلیظ می باشد علاجش قی کردن ست با آب گرم و یا از بلغم
علاج با آب ترب یا سکنجبین عسلی ست و یا از بادهای غلیظ می باشد علاجش ماء الاصول است
و گلقند مقوی معده گی و انیسون طلای نافع و درین قسم صفت آن پودینه و شبت و بابونه کوفته در روغن مصطگی
داخل کرده نیمگرم بر معده طلا نمایند و یا از ورم جگر باشد علاجش بیاید یا از خشکی می باشد علاجش آنست
که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد از استفراغات و تبهای گرم عارض گردد و علاجش روغن بادام
خوردن ست و بر معده مالیدن و غذا آشبو با مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورند و قند یا نبات
سفید با آب بهدانه و لعاب بزر قطونا بنوشند

فصل در اورام معده و این اماس یا از صفرا و خون میباشد علامتش تپ و حرارت در معده و درد و ظهور ورم و
درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها است علاجش فصد باسلیق ست و نوشیدن آب انار ترش و شیرین یا نوشیدن
ماء الشعیر و شراب لیمو و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه

ضماد نافع از برای این قسم صفت آن در ابتدای آرد جو برگ خرفه لسان الحمل و آب سفرجل و آب سیب سرشته
بر معده ضماد نمایند ضماد نافع درین قسم بعد از تسکین حرارت صفت آن بابونه گل سرخ اکلیل الملک
گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و یا اشربهٔ مذکوره با آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده
از بلغم باشد علامتش تپ ملایم و بسیاری آب آمدن از دهان ست و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی
و زبان نضج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخوداب گوشت تیهوج که مزا پخته باشند و گوشت تیهوج را
بخورند و بران اقتصار نمایند طلای نافع در ابتدا صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده
طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده می شود صفت آن خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب
کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد استفراغ برفق نمایند صفت آن مسهلی که برفق
نمایند بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم در آن
حل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا باشد علامتش صلابت ورم
و افکار ردیه و فاسده و بدخلقی و خشکی روئیست علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود
فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز
مداومت نمایند ضمادی محلل مقوی صفت آن حلبه بزرکتان بابونه گل سرخ کوفته با آب سرشته ضماد نمایند
اگر تحلیل نیابد اسهال با ایارج فیقرا مقوی با افتیمون سه ماشه و غاریقون سه ماشه نمایند ضمادی محلل
که بعد این مسهل استعمال کرده شود صفت آن مغز فلوس تخم کنجد سنبل الطیب سعد کوفی اشق را
بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال

فصل در اورام کبد اگر از خون باشد علامتش تپ و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگرست
و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و سرفه و خشکی و فواق و اگر ورم عظیم بود و معده را از عظم
آن زحمت رسد و اگر در جانب مقعر باشد بان علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام بیشتر بود
و اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن بزیر باشد و جهت تحقیق فرق میان
ذات الجنب و اورام جگر و تفکیک در صدر پیدا باشد مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند
نگاه دارد و بعد از آن از وی سوال کند اگر در آن وقت درد در زیر بازو و زیر پهلو یابد ورم جگرست

و الا ذات الجنب علاجش فصد باسلیق ست و آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه برگ ترلسان اصل گل سرخ صندل سوده درهم سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از سه روز استعمال کرده شود و صفت آن آرد جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز اگر حرارت باشد استعمال می شود باید که برین ضماد ماقبل بابونه اضافه نمایند و بعد ازین برین ضماد اقتصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گل سرخ کوفته با آب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند و یا ورم کبد از صفرا ست علامتش زردی روی و زبان و یا جوشش آن ست و شدت تپ و حرارت و قی صفراوی مطبوخ مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزیکه ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزیکه اسهال کند بدهند و صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از بلغم ست و علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملایم بودن تپ ست ضماد نافع درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیرهٔ تخم خرفه استعمال کنند نیز صفت آن گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سودا ست علامتش ادراک صلابت در موضع جگر و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی درد و تپ و گاه با حرارت مزاج می باشد علاجش اسهال سودا ست بعد از انکه نضج ماده سکنجبین بزوری یا عنصلی یا افراهم عقل ماده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج از انچه ذکر کرده شد ترتیب دهند

فصل در سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج جگر را سوء القنیه گویند و این مقدمه استسقا ست علامتش زردی روی آمیخته با سفیدیست و تهیج روی و پلک ها و دست و پا و گاه باشد که همه بدن برسد و از لوازم این مرض ست بسیاری نفخ و قراقر شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم و گاهی

قبض و گاهی زود و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج استسقا ست

فصل در استسقا استسقا در لغت بمعنی بسیار طلب آب ست و در اصطلاح اطبا مرض مادی بود بسبب در آمدن ماده بارده غریبه تمامی اعضای ظاهری یا بمواضع تدبیر غذا و اخلاط این مرض بر سه نوع ست اول زقی و این بدترین انواع ست ایس همی لیس طبلی و علامت زقی گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم ا

وچون دست بر شکم مالند همچون مشک پر آب نماید و آواز مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلو
به پهلو گردیدن علاجش علاج ورم جگر ست اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج گرم باشد سکنجبین
و آب کاسنی و سرد و سکنجبین بزوری حار علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ مادّه مثل
کاکلانج بارد یا حار حسب حرارت و برودت مزاج علیل فرمایند و بعد ازان بمدرات و مقویات که با گرم
یا سرد مناسبت نمایند مدرات تخم کرفس و انیسون و زوفا و پرسیاوشان و بادیان و تخم بیده و تخم خیارین و تخم کاسنی
مقویات قرص انبرباریس بارد و حار و قرص گل و شراب بنادری و سکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض ست و علامت
لحمی ترهل و آماس جمیع بدن ست و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گو بماند و سفیدی بول و ترهل طبیعت
و گاه باشد که بول سرخ بود و بسبب عدم امتیاز میان خون و مائیت و پیش بعضی این نوع اسلم انواع
استسقاست علاجش تقویت و تسخین ست بانچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در زقی گرم و نرم
از گردن بزیر پنهان شدن و علامت طبلی عدم گرانیست چنانچه در زقی بود و هرگاه دست بر شکم زنند آواز طبل
مسموع شود و ناف بیرون آید و علاجش اسهال برفق است بچیزیکه احداث گرمی کند و تعدیل جگر و معده
چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث شود پس تحلیل بادها سکنجبین بزوری و حقنه و شیافات
و ضماد کنند ادویه موضعیه سرگین گاو و سرگین بز و کبریت و سرکه ترکیب کرده لحمی را بر جمیع و زقی را بر شکم
و طبلی را بر اطراف کماد نافع از برای طبلی صفت آن چادرس و سبوس گندم و نمک با هم گرم کرده کماد نمایند و
اغتسال چشمه‌های گرم و استعمال حمام بعرق استسقا را نافع ست و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب
بسیار ریزند خاصه آب جوشش مضر ست و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کنند عوض آب و غذا دهند
نهایت مفید ست و همچنین بول شتر و برگ قیصوم و درمنه ترکی خورده باشند وارد آمده که زقی را استسقا
عارض شد بول شتر چندان تا خورد که از ... آن شتر می آید خلاصی یافت

فصل در یرقان اصفر یرقان اصفر یا بسبب دفع طبیعت می باشد یا بسبب مادّه صفراء ظاهر بدن بطریق
بحران چنانچه در تپهای صفراوی علامتش زردی در روزهای بحران و اگر پیش از هفتم باشد نیکو نبود و
پس اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدتر و فسادش کمتر باشد علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی
قاروره و کف زرد ست علاجش مسهل صفرا دهند و شرابهائیکه جگر را خنک گرداند و غذا و ضماد
ازین قبیل دهد یا از گرمی جگر باشد و فرق میان هردو آنست که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود

واالاروی به تیرگی زند و بدن لاغر شود و طبیعت قبض شود و علاجش علاج گرمی جگرست و یا از سده جگر باشد
علامت سده جگر گرانی در موضع جگر بود بے درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد
و اگر در جانب مقعر باشد براز نرم و آب ناک و سفید آید علاجش اگر سده در می سبب بود مفتح و مدر دهند مثل سکنجبین
با آب بے از یانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکے لک مغسول و اگر در جانب مقعر بود استعمال ادویه
مفتحه مسهل کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب و یا از گرمی هوائے
باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود علاجش نشستن در جاهای خنک ست و انواع
و اغذیه و میوه هائے خنک و یا از ورم حاره می باشد و علامت آن تپ ست و گرانی موضع جگر
و درشتی زبان و تهوع علاجش مثل علاج ورم کبد ست و یا از ضعف حراره می باشد علاجش
مثل علاج ضعف جگر ست و یا سده مابین جگر و زهره است علاجش قے صفراوی با اندک ثقلی
در موضع جگر ست و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا ست و استعمال مفتحات
مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب سبز و تخم کرفس و بادیان و رازیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری
بسبب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد و تصرف نمایند و یا از سده مابین مراره و امعا ست علامتش
آنکه براز و فقیه سفید گردد و بیسر بیرون آید ممکن که قولنج تولد کنند علاجش آنچه گذشت و در کشادن سده
این مجری آب مطبوخ کرنب و چقندر که دران فلوس خیارشنبر حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کنند
بغایت مفید ست و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس در آن نمایند قوی تر باشد و یا از قولنج می باشد علاجش علاج قولنج ست

فصل در یرقان اسود یرقان اسود یا از سده میان جگر و طحال و یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و
علامت این هر دو آنکه یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت [illegible]
شود و گرانی و تمدد از جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا ست و یا از بسیاری [illegible]
جگر و سپرز ست که خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و یا علامات
سوء مزاج کبدی و طحالی تنک سیاه بود و یا سیاهی بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه
بے سبب و خبث نفس و علاجش فصد ست و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جگر
و ماسکه طحال ست علامتش کدورت سفیدی چشم ست و سقوط شهوت و خروج سودا والقی و باسهال [illegible]
علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بے تیغ زدن ست و ضمادی مقوی مالیدن و دلک و [illegible]

اگر از سکون و بطالت و دعت باشد و یا از بحران محرقه امراض سوداوی می باشد علامتش آنکه دران امراض
حادث میگردد و از حدوث آن خفقی حادث شود علاجش مداکردن بمفرح است یا از ورم سپرز میباشد و بیانش می آید

فصل در ورم طحال آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از ان دموی آن بود دی بسوداوی مستحیل میگردد
و بلغمی و صفراوی اندک شود نادر هی باشد و بیشتر اورام در زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم نفخ
که از دست مالیدن در ورم درد زیاده میگردد و در باد تسکین می یابد و نیست آواز قراقر مسموع شود و
و اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و تشنگی و تپ گرم و اشتها و در بعضی سیاهی قاروره
و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب عنب الثعلب
و آب کاسنی تازه است و ضمادهای خنک و غذا ماء الشعیر و اشربه که در اورام کبد ذکر شد و اما صفراوی علامتش
سوزش مفرط در سپرز و تپ حاد و اشتها و قی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته علاجش اسهال
بطبیخ ورم صفراوی جگر است و اما بلغمی علامتش نرمی یا دقی حجم سپرز و اندک درد و سفیدی روی
و زبان و تهبیج چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود و ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل
بعد از تنقیه بلغم صفت آن تخم اسفند که آنرا حرمل گویند با خاکستر چوب انگور بسرکه و روغن گلسرخ
سرشته ضماد کنند و اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و قراقر در شکم
و نفس منقطع و سرعت نبض و شریان که بهر دو جانب حلقوم است چنانکه به بصر دریافته شود و لاغری بدن
و علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق و اسیلم دست چپ است پس سکنجبین بزوری دهند و اسهال
بمطبوخ افتیمون ضمادی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده فودنج و سداب و بیخ سوسن
آسمانجونی کوفته بیخته با آن سرشته ضماد نمایند و قرص کبر و ایرسا سکنجبین نسخه از سرکه کنیز نافع است و اگر ثفل
در ابر سپرز طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد اگر یک درم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز را بگدازد و اگر سبوس
گندم بسرکه سرشته بمالند صلابت آن را دفع کند

فصل در ریاح طحال یا از سردی مزاج سپرز یا غلبه سوداوی ان میباشد علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم
غیر صلب چندانکه اگر دست بران نهند فرو نشیند و قراقر کند و بیشتر آید علاجش ماء الاصول است که دران تخم کاشنی
داخل کرده باشند و سفوف حرارت و اوقع صبر تشنگی بغایت مفید است و نهادن محجمه آتش و کماد و ضمادهای محلل بکار آید

باب ششم در امراض امعا و مقعده و اسهال

فصل در بیان اسهال هر اسهالیکه بود یا از ماکول بود و یا از اعضا یا از هوا مثل جنوبی و شمالی باشد یا از امتلا
است و آنچه از اعضاست یا از جمیع بدن ست و یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده
اما آنچه از ماکول بود و یا از ادویه مسهله می باشد که قوت او در معده و یا روده بماند علاجش خوردن بزرقطونا
است بریان کرده و بروغن گل سرخ چرب کرده با رب سیب بدهند و یا از خوردن بسیار است که موجب تخمه
و هیضه شود و یا چیزی مزلق مثل آلوی یا غذای که خوش طعام نبود و یا بغیر شهوت خورده باشد یا نفاخ بود
و تولید ریاح کند و آن مانع استعمال معده شود غذایش غیر منهضم بماند موجب اسهال گردد و علاج این
مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندهند و بعد ازان غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را
بسبب ضعف معده بهر مزلقی تقویت و آنچه از اعضا بود و یا از جمیع بدن ست و این اسهال بدنی گویند سببش
اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء بدن ست یا از جنس
استفراغی که عادت بود مثل حبس خون بواسیر و حبس طمث و امثال آنست و علامتش تقدم اسباب
مذکورست و علاجش تنقیه بفصد و اسهال و اگر بدن قوی باشد بریاضت و حرکت و دلک و حمام
معرق و یا از غلبهٔ صفرا از تمام بدن است و علامت و علاجش در اسهال مراری خواهد آمد و یا بسبیل
بحران می باشد و یا بسبب ذوبان گداختن اعضا پیدا شده و این در عقب حمیات دقیه اکثر عارض میشود و علامتش
التهاب و حرارت و نتن براز و اختلاف لون و عدم وجود آفت است در عضوی که موجب اسهال میگردد و اگر
ذوبان شحم بود اول صدید غلیظ چرب بود و در آخر مثل شحم متشابه القوام گردد و اگر ذوبان لحم بود نیز اول صدید بود اما
چرب نبود و در آخر سیاه و بی القوام گردد و یا از عضوی غیر معین بود و این اسهال مدی بود سببش انفجار دبیله می باشد
در عضوی از اعضای صدر و ریه علامتش تقدم ورم ست دران عضو و وقوع لرزه و نافض قشعریره
و علاجش آنست که شیرهٔ تخم خیارین با گلاب و قند دهند یا با سکنجبین یا با شراب زرشک بسبب اسهال
و غذا ماء الشعیر باشد یا جوزهٔ مرغ و دوامی که بعد از پاک شدن قیح دهند صفت آن گل ارمنی و طین یا طباشیر مسلول
دم الاخوین گل سرخ از هر یک یکدانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب سیب دهند و موضع را
بمقویات ضماد نمایند و در آشنجو قدری بنج داخل نمایند و اگر تب نبود بسبب حاجت نبود و غیر مدی می باشد چنانچه
فضله جمع گردد و علامتش آنست که دران عضو دردی ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال خفت و راحتی دران عضو
پیدا شود و معرفت نوع خلط به بول و براز و باد و از درد عضو و اسهال حاصل توان کرد اگر غلبه صفرا و

واگر رابع بود سودا و یبست و اگر موا ظبه بود رطوبت سست و این نوع را اسهال دوری گویند واگر دوری نباشد بلکه دایمی بود و در بعضی اوقات قوی تر گردد از فساد خون سست و علاجش تنقیه بدن سست از خلط غالب و تعدیل مزاج با نچه موافق باشد و تقویت آن عضو که دران مجتمع شود و تفها و است و آنچه از عضو سستی معین باشد پس از و مانع بود و این را اسهال ماغی گویند و کبیش فرو د آمدن نزله بمعده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول نوز که از خواب برخاسته باشد حیث مرتبه متوالی اثر اسهال شود پس ساکن گردد و با علامات نزله و فساد مزاج و علاجش آنست که تقفا تکیه نکند و بالین پست کند و پیش از انکه عادت از خواب برخاستن و بمجالس نشستن بود بسیار گرو انشد و قی فرماید و انچه بقی در بیا مده و در معده بماند یا فرو د آمده باشد بچیزی مزلق رفع باید کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ یا تخم مرو یا بزرقطونا یا شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب خشخاش و ادویه تا لیفه که اسهال بانه دارد نشاید داد دن و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانکه در باب نزله گذشت و یا از معده باشد و این را اسهال معدی گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی و علامتش بیرون آمدن طعام ست بی تغیری و احساس ثقل علاجش قی کردن ست و جوارش عود و جوارش خرنوب و جوارش کندر خوردن و یا از ضعف قوت هاضمه می باشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است و یا رطوبت لزج که میان طعام و معده حاجب گردد و هاضمه از کار خود بماند علامتش ضعف هاضمه و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن این بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و با دوا بتبرک چیزها سے نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبی را که علامتش غثیان و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون آمدن رطوبت به براز علاجش قی آوردن است بآب ترب و شبت و عسل و نمک و دوا و سست بجوارشات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت دافعه می باشد و این بنهایت قلیل الوقوع ست پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و انچه دفع کند منهضم شود و علامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از ده ساعت در معده بماند و سبب آن یبوست بود و علاجش بچیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت صفرا در معده بود و علامت و علاجش در اسهال حراری بیاید و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش شوری دهانست علاجش قی کردن و خوردن گلقند مقوی معطگی و آشامیدن شراب سفرجل و شراب لیموست

و یا از شوره و جوشش و قرحه و ریش در معده علامتش جوشش زبان و خشکی و حرارت ست و بعد از تناول غذا
در معده احساس سوزش و دردی شود و چون تسکین یابد در براز صدید و زرد آب رقیق برآید علاجش
اگر مانعی نباشد فصد باسلیق و غذا آشجو بریان کرده و عدس و برنج شسته با شیرهٔ خشخاش دهند و بزر
دو درم بزر قطونا بریان کرده و یکدرم صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ و دو درم چرب کرده با شراب صندل
دهند و اگر بعد از یکهفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل
شدن فعل معده می باشد سببش خلط اکال یا شرب سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل
فلغمونی و جمره و علامتش برون آمدن طعام غیر منهضم ست بی سببی از اسباب مذکور علاجش آنست
که معده را بقابضات قویه ضماد کنند و غذا آشجو بریان کرده بدهند اگر حرارت بود و الا شوربا گوشت کبک
و برنج دهند و گفته اند که حسوی که از شیر تازه و نان سپید خشک کرده بسازند انبات فعل کنند و یا از جگر باشد
و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت فعل معده تمام بود
و در معده ضررے نبود و اسهال کبدی و یا با قیح و ریم می باشد و سببش انفجار دبیله کبد ست و علامتش تقدم ورم
و نافض قشعریره است و علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر باشربه و ضماد ست و یا غسالی ست یعنی مانند غساله گوشت
تازه بود و سببش ضعف جگر باشد بسبب سده و یا سوء مزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند
و رفع کنند و ورم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی که از ضعف باشد بسوی غیر منتقی زائل شود و شک نیست که
هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود و یا دم صرف ست و این را دوسنطاریا کبدی گویند
و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا
زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا از امتلاء بدن بود و علامتش امتلای بدن ست و عدم علامات سبع ورده و
و خروج بتدارک و علاجش فصد اکحل ست ما دام که مریض ضعیف نشده باشد و قابض ندهند و چون ضعف
پیدا شود محاجم بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی می باشد از امتلاء جگر از صفرا
و صدیدی می باشد که این از انفجار دبیله ست و یا از انفتاح سده و یا از احتراق شدید و علامات و علاج
انفجار مذکور شد و علامات انفتاح و احتراقی و صدیدی و صفراوی آنست که با آن علامات تپ نبود و بخلاط
به براز و مریض را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا خورده
شود تسکین گردد و علاجش قابض ندهند که خوف هلاک حاصل ست بلکه تعدیل مزاج نمایند

و تعدیل اخلاط بماء الشعیر و اشربهٔ بارده لطیفه کرد و آن قبض بسیار بود و مثل شراب زرشک و اسبغول بریان
کرده با شربت مذکور ده بعد و گاه باشد که در کبدی پاره‌های جگر بیرون آیند علامتش آن بود که به آتش نهند
گداخته نشود و کیلوسی می باشد و سببش ضعف جاذبهٔ جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی
بسبزی زند بواسطه و قوت در ماساریقا و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ یا سفید می آمیخته و
بعلامات سوء مزاجات مضعفه معلوم شود اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل و تقویت
جگر نمایند و خلطی می باشد از سده که عارض شود در عروقی که معروف ست بجداول و علامتش
ثقل بجانب راست و لاغری و فساد قوت ست و علاجش تفتیح سده است بسکنجبین بزوری شربت
دیناری و یا از طحال باشد از امتلا شود و از بسیاری آمدن آن بمعده و علامتش غلبهٔ اشتها و سوزش فم
معده ست و ترشی دهن و سوداویت براز ست و علاجش اگر قوت باشد فصد باسلیق یا اسیلم با بادکرد
و بمطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را تکمید کنند و ضماد بالس بچسپانند یا از صفرا
بود و هرگاه صفرا از زهره بمعده زیاده از آن آید که جهت دفع ثقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود
علامتش وقوع تپهای غب و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر صفرا بسیار بود
تنقیه با هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آب انار ترش و شیرین مکرر تنقیه کنند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شربت [illegible]
و شربت زرشک ساده دهند و قند و ضع سنگ تاب و آهن تاب با ماء الشعیر بریان [illegible] با آب سماق یا انار دانه دهند
ضعف بود و تهیج [illegible] بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن گرد [illegible] آب سماق بریان زنند
و چون بریان شود سماق بران پاشند و یا از روده بود و این را اسهال معوی گویند و یا اکثر اسباب که در
معده گذشت توان بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش بر دن آمدن صدید با غذا غیر کامل الانهضام با اختلاج
حال معده و احساس درد وقت مرور غذا بروده باشد علاجش فصد باسلیق ست اگر مانعی نبود
و ماء الشعیر بریان کرده [illegible] یا روغن گل سرخ و شراب سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی
دهند و با آب برگ بارتنگ حقنه کنند و ترک ترشها صرف نمایند یا از بثور سطح خارج امعا می باشد و ریم
صدید نبود و درد و بالا و زیر در است و پیچ پیچ میل میکند و علاجش فصد تسکین حرارت و برگ
خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که در روده
جمع می باشد علامتش خروج رطوبات با طعام قلیل الانهضام ست و حسن حال معده و علاجش

تنقیه سست لقنه و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و از ترلی و سوء مزاج سرد و تری باشد که قوت ماسکه ضعیف
گرداند و علاجش آن چیزیاست که در طوبی گذشت غیر خروج رطوبات و علاجش استعمال جوارشات قابضه
است که در معده مذکور شد و از ضعف اسعامی باشد چنانچه اعصاب را که بآن آمده استرخا عارض شود
علاجش علامات استرخاست همچنین علاجش و این قسم اسهال قلیل الوقوع ست و از انفتاح عروق
در امعا در اسهال دموی حادث میشود و این را دوسنطاریا ی معوی گویند و در رودها سے غلاظ در رودا
دقاق می باشد در رودها سے شش ست اول متصل بمعده و آن را اثنا عشری گویند پس صایم پس لفائفی
و این هرسه را امعاء دقاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم و این هرسه را امعاء غلاظ گویند و اگر از انفتاح
عروق رودها سے غلاظ بود علاجش فرود آمدن براز بود اول باخون و آخر بے خون بے آنکه علامت
بواسیر باشد و اگر در امعای دقاق بود علاجش اول نزول غائط بود و پس نزول خون رقیق و کف ناک
باقراقر و باد و علامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد باسلیق ست و اگر غلبه خون بود در ب به خورد
در بیاس دسیب و حب الآس یا شراب اینها با گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی داخل کرده بازرده تخم
مرغ بریان کرده دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی نیمه
داخل کرده با زرده تخم مرغ نیم برشت ناپخته و صمغ عربی بریان بدهند و حقنه قابض از مثل هیچ و حب الآس
و گل ارمنی و دم الاخوین در انجا حل کرده هرگاه درم اغلیظ بود نهایت مفید باشد

فصل در قولنج چون اکثر وقوع این درد در روده قولون میباشد نام آن از ان مشتق کرده اند زیاده غلیظ باشد که میان هر دو تقعد
رودها بماند و چنان محسوس گردد که گویا بجوال دوز سوراخ می کنند و این باوجود نرمی طبیعت می باشد
و علاجش قی اقسر و انتقال در دار موضعی بموضعی و تقدم میوه ها و غذا ها ی سرد باد ناک علاجش
شافها و حقنها که طبیعت را فرود آورد و باد ها بشکنند و البته باید که لوله حقنه دو سوراخ داشته باشد
و این نوع قولنج را قولنج ریحی گویند و یا از ثقل ست که در امعا محتبس گردد و این قولنج را قولنج ثقلی گویند
و سبب آن احتباس اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا از صفرا سے می یا خشکی ثقل و بنادق شدن آن
از خشکی طعامها یا اندک آن یا از حرارت رودها یا از جذب حس آن یا بسیار می آمدن بول یا کثرت
تحلیل بدن از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا علاج همه تسکینی در دست بکماد ها و در آب گرم
نشانیدن و بعد از ان استعمال حقنه که شکم بیاورد حقنه بسبب ریحی و ثقلی و بلغمی و سوداوی

صفت آن بسفایج مستقی تخم کرفس زیره کرمانی بادیان از هر یک پنج درم سنای مکی مغز حب القرطم از هر یک
ده درم گل بنفشه حلبه بزرکتان از هر یک سه درم بابونه یک توله گل خطمی یک توله در یک من و پنج سیر آب جوشانیده
تا بپانزده سیر رسد بپالایند ده درم نمک شاده درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده ده درم روغن
بادام اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه دیگر که در حرارت استعمال نمایند صفت آن
آلوی سیاه عناب از هر یک پنجاه عدد سر بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنج درم برگ چقندر یک دسته رازیانه
سه درم گل خطمی سفید یک کف در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا بپانزده سیر باز آید بپالایند ده درم فلوس
خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده ده درم روغن کنجد اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و بجای
روغن کنجد یعنی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی ماء الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب
نیلوفر آب تمر هندی ترش کرده با عرق بادیان دهند تا کشاد نیابد غذا ندهند و اگر ضرورت دادن غذا
شود ماء اللحم و شوربای مرغ دهند و بعد از کشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه
می باشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم
گرم امعا می باشد و علامتش احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و تیزی رگها
دیگر ادویه ضربان ست و اگر دموی باشد حقنه بارده و ملین ست بشراب بنفشه و آلو و شیر خشت و فلوس
خیار شنبر اول راه روده وکشاده در قولنج بعده فصد باسلیق کنند خصوصاً باسلیق و سایر تدابیر از ضماد و ادویه
واشربه چنانچه در اورام معده و جگر گذشت و یا از التوای روده ها می باشد و سبب التواء یا پاره شدن رباطات
روده ها ست بواسطه حرکت عنیفه یا فتق و قرو یعنی آمدن امعا بکیسه خصیه و علامتش حدوث آن بعد از حرکتی
عنیفه یا سقطه یا ضربه می باشد و احساس نزول آن بکیس خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر شکم مالیدن
برفق و هموار بست و بحرکات مختلفه تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها می باشد و بعد از تلیین طبیعت
بدفع آن سعی نمایند چنانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد

فصل در زحیر بدانکه زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع براز بطریق اضطرار و بیرون نیاید مگر اندک رطوبت
که با خون باشد و گاه با [illegible] نباشد و صادق می باشد و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگر ست پس تحقیق
[illegible] این اشتباه باید داشت در صبح ناشتا شربتی و [illegible] تخم ریحان یا بارتنگ آخر روز
[illegible] نباید اگر کاذب است علاج آن تلیین طبیعت بشراب بنفشه و طبیخ [illegible] بیخ خطمی و گاه باشد که بشیر خشت

و فلوس خیارشنبر شش توله حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر یا اسفاناخ و شیره مغز بادام و مند اگر تنها آید علامت
آنست که صادق باشد والا نه علامتش دیگر باید جست که بران اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض و حبس ثقل در امعا ممکن است
که از جانب تنها بیرون آید خاصه اگر و بیرون آید پس تفحص نمایند که بیشتر از وقوع این مرض طبیعت قبض بود و یا لین
و بیرون شدن فضله گردد که صادق است اگر صفرا باشد علامتش بیرون آمدن آن بود با برازه و سوزش در مقعده و علاجش
آشامیدن رب سفرجل یا بارتنگ بریان کرده و غذا با ماهی شیر بریان کرده و برنج و چاورس بریان با شیر گاو
تخم خشخاش بریان کرده و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد یا چاشنی دارد و ضمادهای نافع درین قسم صفت
آن پوست خشخاش گلسرخ بزرالبنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گلسرخ داخل
کرده بر شکم نهند چنانچه ذکر شد اگر تسکین نیابد قرص طباشیر قابض دهند و اگر بلغم غلبه بود علامتش بیرون
آمدن بلغم بود با برازه و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس است یا تخم ریحان و تخم مرو بریان
کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیره بریان کرده دران انداخته بخورند و گاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر
ساکن نگردد سفوف مقلیا تا ده روز و بر شیاف شیافات زحیر شیاف ابیض نافع درین قسم صفت آن
حضض مکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بیخته با آب سرشته شیافها سازند هر یک
بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف در اکثر اقسام و اکثر اوقات زحیر را نافع باشد
و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سرما علاجش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد
نهادن و بر زمین گرم حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین صلب این مرض حادث شود
علاجش بره و تخم مرغ بروغن گلسرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای
سرد مضر است و اگر ورم گرده و امعاء مستقیم می باشد و علامت آن ثقل و ضربان در آن موضع است
علاجش [illegible] نمایند [illegible] نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و بنفشه از هر یک پنج توله در آب [illegible] کرده
جوشانیده در آب [illegible] کرده شیاف یافی نافع صفت آن گل خطمی تخم کتان خبازی کوفته
بیخته با آب سرشته شیاف ساخته استعمال نمایند

فصل در بیان مغص یعنی درد روده‌ها گویند این مرض از باد است یعنی در روده‌ها بغیر قبض از ریح
که در طبقات روده جمع شود و بغیر پیچش باشد علامتش قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون [illegible]
بیرون آمدن باد است علاجش آشامیدن ماء الاصول است و کماد سبوس گندم و نمک و [illegible]

آب گرم نشستن و یا از صفرا می باشد علامتش خروج صفراست و تشنگی و سوزش علاج شراب تمر هندی
و اسپغول و تخم لسان الحمل است و یا از سوء مزاج گرم امعاست علامتش علامت سوء مزاج گرم است
علاجش آب انار شیرین و ترش است یا اسپغول بگلاب و روغن گل سرخ بر هم زده و یا از بلغم غلیظ علامتش
گرانی و خروج بلغم و تقدم استعمال مولدات بلغم است علاجش تنقیه آنست بقی و حقنه و خوردن جوارشات یا از دیدان است و ذکر آن خواهد آمد

فصل در سحج یعنی ریش روده ها و این چنین بود که سطح روده ها ریش شود مثل آنکه پاره نموده باشد
تا حدت و مضرت صفرا و فضول که بران گذرد باز دارد پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد و سطح روده ها
ازان رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط حاده دران بیشتر تاثیر کند و ریش گرداند علامتش اسهال با درد و
پس اگر درد ناف و بالای آن بود سحج در روده های بالاست که امعاء دقاق و امعاء علیا نیز گویند و خون با براز
مختلط بود و این بد باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد زیر ناف بود در روده ها
زیرین است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید بعد ازان براز و این سلیم تر بود و علاجش آنکه شیر را
آهن تاب کرده که مائیت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر بریان کرده اضافه نموده بیاشامند و یا تخم
خشخاش نرم سوده یکدرم یا دو درم شراب حب الاس یا شراب انجبار دو توله یا شراب سیب [illegible] کنند و قرص
طباشیر و قرص کهربا با شربت مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با شربت مذکوره بدهند
و تخم ریحان بریان کرده و اسپغول بریان کرده بروغن گل سرخ چرب کرده و درد و ها ساکن گردانند و غذا کشتی
با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و برنج الیده بروغن بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت
بخورند و اگر ضعف غالب بود کباب تیهو یا چوزه مرغ بریان کرده بدهند

فصل در بیان دیدان یعنی کرمها آنچه دراز است حیات گویند و تولد آن در امعاء دقاق می باشد علامتش
درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی است و غثیان و در خواب دندان برهم زدن و از دهن آب رفتن
و در روز دهن و لب را خشکی کردن و بدخوئی و از سخن سخت خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه صرع
عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی کدو دانه مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است علامتش آن چیزهاست
که گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام چندان صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد ازان چیزی خنک
بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع علاجش چهار روز هر روز
قدری شیر دهند و در ناشتا پیشین نخود آب چرب کرده بعده ازان روز پنجم در صبح قدری چیزی گران

از جای سجاجی نقل کند چنانکه نفس پیاپی شود بعد ازان از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شربت مخلوط
کرده یکبار و کشند و تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد ازان نخود آب خورند اگر پیش ازانکه سفوف را بیاشامند اندک
کباب یا اندک شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن یکبار دوا را فرو کشد بهتر است
سفوف دیدان صفت آن ترمس و درمنه ترکی قنبیل بابی برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم تربد شاهی
تربد سفید مجوف تراشیده قسط تلخ حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته این مجموع یک خوراک ست و انچه شبیه
بکرمی که در سرگین متولد شود و در امعاء مستقیم بود علاج آن خاریدن مقعد و خروج آن باهر از ست و
علاج جنس حقنه کردن با آب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس و شحم حنظل ست و قبیل بروغن خسته شفتالو و
روغن خسته زرد آلو چرب کرده صبر سقوطری بسرکه انگوری حل کرده با آن آلوده نموده بکار برند و از
شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارند و چون تولد اینها از بلغم ست و رطوبات از چیزهای مولد بلغم و
از رطوبات اجتناب نمایند بعد از تنقیه و رفع آن هیچ ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید
فصل در بواسیر جمع باسور استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی هم می باشد و در رحم
و در مقعد اما انچه در بینی باشد بصورت ثولولی باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بآن موضع آید
و بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که ملین گردد و علاج جنس تنقیه دماغ است
و استعمال موم روغن و استنشاق با آب گرم و اگر تحلیل نیابد بدستگاه فند یا ببرند و بعد هم ببرد از نزد انچه در رحم بود
در امراض رحم خواهد آمد و اما انچه در مقعد ست یا دقی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا شود
و آن سه نوع بود ثولولی که صلب ست مشابه ثولولی و عنبیه که شبیه بدانه انگور و توتیه که بشکل توت شامی بود
و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و دامیه می باشد و صمیا علاج جنس فصد باسلیق ست و باسلیق و حجامت
ساقین و تنقیه سوداو اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح نرمی افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت
بخوری نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد دنباله بادنجان پوست بیخ کبر مرمکی صاف شحم حنظل
پوست مار اجزا برابر مقل ازرق نصف مجموع بخور بسازند و بر آتش گذارند و در زیر گذارند تا خشک گرداند
دوائیکه همین عمل کند صفت آن سیر سوخته با شیر بز یا قند چینی نرم کرده بران موضع ریزند همین
عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک
سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق ده درم کوفته بیخته به زرده تخم مرغ و پیه مرغ

و روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و کوهان شتر سرشته ضماد کنند اگر دامیه بود و حالا خون نمی آید و خواهند که بیاید زهرهٔ گاو و پیاز
طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص کهربا
و شراب انجبار و شراب حب الآس و شیاف کحلی نمایند صفت آن کندر گلنار عاقرقرحا مازو سنبر صمغ
اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیاف سازند هر یک برابر خسته خرما
و عمل نمایند و دستکاران بطریق بریدن علاج آن کنند لیکن اگر متعدد نباشد تمام را باید برید و اگرچه
این علاج کامل ست ولیکن خالی از خطر نیست والا با د بواسیر بادی بود و غلیظ و عسر التحلیل و درد
مثل قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده در آید و گاهی بجانب خصیه و قضیب فرود آید و گاهی تلیین
سبب بعضی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه و استحالهٔ آن بریاح
غلیظ علاجش تنقیه سودا ست و مداومت بدوائی کاسر الریاح مثل جوارشات و امثال
آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر بسبب ریاح ست که از بواسیر حادث میگردد و انفتاح عروق
بواسیر چنانکه انفتاح عروق امعا که ذکر شد سبب اسهال میگردد علاجش علامت بواسیر آنست
سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن تخم خرفه کهربا تخم گل مختوم از هر یک
دو درم کوفته بیخته با ماست چکیده بخورند و معجون خبث الحدید از برای اسهال بواسیر نافع است
و خوردن فلفل هندی و ورق الغنب ترا سهال بواسیر را نافع است و همچنین هلیلهٔ سیاه
با روغن گاو بریان کرده

فصل در نواصیر و آن قرحه بود حادث در میان مقعد و خصیه و از آن صدید و زرد آب سیر و نافذ می باشد
علاجش آنست که هر روز ریشه را زند و شیاف غرب که در امراض چشم مذکور خواهد شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن چکانند
فصل در او رام مقعد اما ورم مقعد یا از خون و صفرا باشد علاجش فصد باسلیق ست و روغن گل سرخ و سفیدهٔ
تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن بروغن گل و موم و زردهٔ تخم مرغ بعد از آن ضماد کردن بخطمی و بنفشه و خبازی
و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نیابد بکشادن آن بانتظار نضج نباید بود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناصور نشود
فصل در شقاق مقعد و آن از حرارت و یبوست می باشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ
و سفیداب و مردارسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید کشیر او نشاسته بکار برند و اگر خون سیلان کند
شادنج و دم الاخوین و ثبت سوده بر آن بپاشند

فصل در حکهٔ مقعد و آن خارش مقعد است از دیدان خردی باشد مذکور شده از اخلاط شوری و بورقی باشد
علامتش غلبهٔ اخلاط است علاجش تنقیهٔ این اخلاط و اجتناب از مولدات آن مسح مقعد بروغن گل سرخ و سرکه نافع است
فصل در خروج مقعد یعنی بیرون آمدن و این مرض کودکان را بسیار میشود و ذروری نافع از برای
خروج مقعد صفت آن برگ مورد و مازوی سبز گل سرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن
گل سرخ چرب کرده باشند پس باندرون فرستند

باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل

فصل در وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصات چنانچه
بیاید از موضعی بموضعی منتقل بود و گاهی آن در خلاء معده و نیکوئی هضم علاجش مدرات البول است که در آن تخم خربزه و
خار خسک ریوند خطائی و پرسیاوشان داخل نمایند و در آبزن نشانند که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک
جوشانیده باشند ضماد از سداب و بابونه و شبت و کما و از سبوس گل سرخ و نمک سازند و یا از ضعف است و
سببش یا از سوء مزاج گرده بود و یا از لاغری آن یا سنگ و قرحه اما سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی
قاروره و تشنگی بران دلیل باشد علاجش اشربه و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد
بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه دلیل آن بود علاجش حقنه کردن بروغن
بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن این روغنها در موضع گرده و بر اغذیه و اشربه گرم و معجون فلافلی
و ماده [illegible] مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه بدن کردن ست اما لاغری گرده علامتش سفیدی رنگ بول
و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلوا نافع از برای این قسم صفت آن
مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستور حلوا سازند نان سپید روغنی و کلهٔ بزغاله و گوسفند
یکسان نافع ست و اما سنگ و قرحه بعد ازین خواهد آمد و در جمیع اقسام درد گرده آبزن نافع است
فصل در عسر البول یعنی شاش بدشواری و تنگی آمدن اسباب بسیار دارد یا آماس مثانه است یا ماده غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج گرم چنانکه
در تپهای محرقه واقع شود و یا از سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و بازداشتن آن بسبب یا نفی سنگ
مثانه یا ضربه است که بمثانه رسیده باشد یا ورم امعاء مستقیم یا ورم رحم یا ثقلی خشک و رطوبتی لزج یا باد غلیظ در امعاء مستقیم
یا ریش و قرحه در مجری که هر گاه بول بآن میرسد درد میکند پس میل بمثانه میکند [illegible] یا بالا رفتن خصیه علامت
آماس مثانه اگر گرم بود تپ محرقه و درد صلب مثانه و انتفاخ مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان ست علاجش

آنست که فصد کنند و در آبزن نشیند از گل بنفشه و خبازی کوفته و بوقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند
و ضماد نشیند از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند بعد از تنقیه تقریباً ضماد بابونه و تخم کتان
و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و مده جمع شود و درد زیاده گردد در انفجار کوشند با نشستن
و نشانیدن در آب گرم و چون درد ساکن شود نشان پختگی بود جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه
ضماد نمایند و دست بر مثانه مالند و چون بکشاید در بول مده برآید شیر و تخم خیارین دو توله با شراب
بنفشه یا شراب انار شیرین هر یک دو توله و باقند سفید یک توله دهند و چون از مده پاک شود شراب
کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته دهند اگر آماس سرد بود علامتش عسر
بول و قاطیط و گرانی و شخص بود و صلابت در ساقها ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزن
نشانیدن که در آن بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها
سازند و علامت باد شدید درد بی آرامی و تقدم چیزهای باد ناک است علاجش بقانون علاج باد
کردن است که ذکر شد علامت بسته شدن خون در مثانه بیرون خون سبقت بول بوده و خون و بحوث سردی
اطراف و ضعف نبض و لقص عرق سرد است علاجش آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانیدن و سکنجبین
عنصلی نوشیدن و قدر [illegible] پنیر مایه خرگوش در احلیل چکانیدن است و علامت و علاج سوء مزاج
از مباحث گذشته معلوم شده هرچند بول خواهد آمد و سوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن و روغنهای
گرم بر زهار مالیدن و علامت سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر بزرگ بود و بحرکت کردن بجانب راست چپ
از مجری دور شود بول بگشاید و اگر خرد باشد مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که
بنفشه و عنب الثعلب و مشکطرامشیر هر یک پنج توله در آن جوشانیده باشند نشانند و روغن گل سرخ و
روغن بنفشه مالند و علامت و علاج ورم امعاء گذشت و ورم رحم خواهد آمد و علاج ریاح بیشتر و باد در قولنج
ذکر شد و در آب گرم نشانیدن در همه انواع نافع است علامت قروح در قبل یعنی موضع استخوان که از
بیرون پیشتر و تمیز گرانی و تمدد و خروج مده و خون و قشور قرحه در بول و گاه باشد که مثل گوشت پاره پاره برآید
و قروح مثانه از قروح گرده بآن ممتاز میشود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با
سلسل بول و قروح مثانه با عسر بول و بوی فتیح و ریزه های [illegible] است و علاجش تعدیل اخلاط و اما
از مزاج پدید [illegible] سفید و سیاه است و اگر غالب بود بفصد و تنقیه امهال شراب کاکنج و شراب خشخاش

کنند و شیاف ابیض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه
در آبزن کوران بزرگتان خطمی جوشانیده باشند بنشانند

فصل در بیان حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بورقیت آن بود و بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا
و علامتش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره **علاجش** آشامیدن
شراب بنفشه تمر هندی ترکرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال اینها و قرصی
درین قسم نافع ست **صفت آن** مغز تخم خیار و بادرنگ و مغز تخم خیار دراز و مغز تخم کدوی شیرین
و تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزا مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند و هر روز دو مثقال آن را با یکی از شربتهای مذکوره بنوشند و طلا با زعفران بر موضع جگر
کنند و اگر صفرا غالب بود شیرخشت با آب تمر هندی یا آب انار ترش و شیرین حل کرده و امثال آن
استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبتی که بران مخلوق ست باشد سببش
یا بسیاری مجامعت است یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور و علامتش تقدم این احوال ست
علاجش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل ست و غذا یخنی بره و بزغاله و مرغ فربه
و حلیم گندم و اسفاناخ و زرده تخم مرغ نیمبرشت و اگر سببش بیماری مثانه و جرب آن هم باشد علامتش
نتن بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و لاغری بدن بود علاجش چیزهای ست که در قرحه ذکر شده

فصل در تقطیر البول یا بسبب حدت بول می‌باشد که در مجری سوزش کند پس دفعش معلوم بود و چون
تقلیلش نیز **علامتش** سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم **علاجش**
دادن شراب آلو است بشیره خشخاش و شیره تخم خرفه مقشر و شیره تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست
که بدرقه باشد و ادرار بول روان چه ماسکه بول را باز دارد و درین مناسب ست و بسبب سردی مزاج
مثانه و ضعف ماسکه آن می‌باشد پس نگاه نتواند داشت تا جمع گردد و قادر نباشد یا ضعف دافعه پس دفع
نتواند کرد الا اندک علامتش خروج بول بود بی سوزش و سفیدی و تقدم تدابیر سرد علاجش ضماد
اطریفل کشنیز و جوارش کندری و تقوی به آب آس ست و نقل هم ازین اسباب عسر تقطیر نیز می‌باشد
علامتش عسر یا تقطیر ست علاجش اسهال پس ادرار ست بقانون که گذشت یا از سردی مثانه و استرخای عضله آن
می‌باشد علامتش عسر است و علاج آن آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط یا بیدانجیر یا زیت یا روغن گوشه که

و ران خرمیان یعنی جند بید ستر و شنگ سل کرده باشند یا از حرارت مثانه باشد که آب بسیار نبود و بسیار کند و مجاری فراخ میگردد و مثانه ضعیف میشود علامتش حرارت مزاج ست و اگر میبا ضر یافتن قرص نافع درین قسم صفت آن طباشیر سفید و گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر خشخاش کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند اگر ربع کنجد و زعفران اضافه نمایند قوی تر باشد و در قسمی که سردی بود برشعثا بنهایت مناسب است و مفید —

فصل در بول در فراش از اشترخار شقله بسبب رطوبتی می باشد بر علاج سلسل بول که از سردی بود مداومت نمایند و در وقت خواب از استعمال شراب و طعام و میوه ها نگاه دارند و سم ملیش که آنرا بگه گویند و سم خنازیر سوخته و بعسل مصفی بسرشته و یا آب بنوشند مفید بود و دماغ و گرده را نیز نافع ست

فصل در بول الدم انچه خون صرف باشد از کشودن رگے بود در گرده و از مثانه بسیار نیاید از گرده بسیار آید و کشودن رگ از ضربه و سقطه می باشد و از تمدد و گرمی باشد و گاه باشد که بعد از ان بیاید چنانچه از مقعد بر می آید و قبل از آمدن درد و قطن حادث میشود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق ست الا آنکه از گزار بود و قرص کهربا یا شراب حب الآس در همه اقسام نافع است و یا از ضعف گرده و ضعف جگر می باشد علامتش آنکه بول غسالی بود و آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و مخاطیت بود غالب بود و انچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت ست و یا از ریش می باشد علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و نتن بول ست علاج او علاج قرحه است

فصل در حصی الکلی سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال و سبب مادی خلط غلیظ لزج ست و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و دافع آنرا دفع کند تبعاریق ریگ شود علامت سنگ گرده درد و گرانی پشت و قطن ست و چنان نماید که چیزے از ان آویخته است خاصه که بران تکیه کنند و هرگاه اعالی ثقل متقلی شود و در موضع گرده درد پیدا آید و صفای بول از کدورت و رسوب ریگی که سرخی و زرد سے زند سنگ گرده بود و گاه بود که در خصیه و جانب چپ آن گرده بود پیدا شود و در پای که از ان جانب بود و درد می بقدر می حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق میان آن این بود که درد قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکجا لازم بود و بجانب پشت اندکے مائل باشد و صاحب قولنج بر ملا خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه درد زیار ست و نقاهی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخاء بے سببے ظاهر و رسوب ریگی

و درد قوی باشد علاجش آبزن بنفشه و پرسیاوشان و خشک سازند و در آبزن اگر درد قوی باشد
دفع شود و اگر سببش خون غالب بود فصد باسلیق و فصد صافن کند و استفراغ صفرا و ترک گوشت
است طلای نافع درین قسم صفت آن آرد جو عنب الثعلب کشنیز سبز کشنیز خشک یا تر کاسنی تازه کوفته
بسرکهٔ انگوری و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند طلای دیگر مستعمل بعد از طلای ماقبل صفت
آن آرد جو آرد باقلا آرد عدس بآب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتهای آن صفت
آن آرد باقلا گل خطمی تخم کتان گل بابونه اکلیل الملک کوفته بآب عنب الثعلب و روغن گل سرخ
بنفشه تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک است علاجش
قی بآب ترب یا بسیر و شبت نیم پاو عسل شش توله ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزر کتان
است و یا از سودا بود علامتش صلابت و کموت است علاجش تنقیه سودا است و اگر با آن غلبهٔ
خون بود فصد اسلیم کنند مطبوخ افتیمون دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و حلبه مرکبا
شش ماشه و مقل ازرق یک ماشه مغز ساق گاو دو توله کنند

فصل در بیان فتق و قیله هرگاه که برغشاء صفاق یعنی پوست اندرونی شکم انسان دو مجری که در انثیین
آمده اند و اطبا آن را کیس انثیین خوانند کشاده شود بسبب رطوبت مرخیه یا حمل بار گران یا
رفع صوت یا ارجاعی جستن یا باد غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی اگر ثرب یا حجاب یا روده بان فرود آید
و بکیس انثیین رسد و اگر امعاء فرود آید آنرا قیلة الامعاء گویند و اگر ریح فرود آید آن را قیلة الریح گویند
و اگر آب فرود آید آنرا قیلة الماء گویند و قیلة الادره و قرو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و آنجا
غلیظ تر شود آنرا قرو لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب است و اگر کشادگی چنین نبود که بکیس
انثیین تواند رسید پس در گوشهٔ ران باشد آنرا فتق الاربیتین گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ شود و در برابر
ناف یا زیر یا بالا شود چیزی از آن بیرون آید آنرا فتق مراق البطن و فتق اربیتین گویند تا نزا نیز عارض شود
و علاج در بیان درست شدن فتق و شق ممکن است اما در غیر ایشان غیر ممکن پس غرض محافظت بود تا زیاده نشود
از حرکات قویه و رفع صوت و مجامعت ناصبر احتراز از طعامهای غلیظ و میوه و خمیر و هرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب
گرم نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود و
[illegible] ضماد از این ادویه کنند صفت آن برگ مورد یک توله گلنار فارسی یک توله

مازو می سفید یکتوله صبر سقوطری مرکی کندر جوز السرو زفت رومی مقل ازرق اهل سرشم ماهی هر یک یک توله و در
قیلة الریح جند بیدستر روغن فرفیون فرفیون بارد ذن با همین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة الماء آب گشتر
خورند و ضماد ازین ادویه کنند صفت آن حلبه سرگین گاو پشک گوسفند سرگین کبوتر قاقلی و اگر آب بسیار بود
بزل باید کرد بموضع و در سه چهار روز آب از بیرون آورند تا غشی حادث شود و حاصل نشود قوت بحال ماند
پس موضع بزل داغ کنند

فصل در نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب استرخاء آلت و ضعف شهوت
از ضعف بدن می باشد علامتش لاغری و زردی رنگ و قلت خون ست علاجش تدبیر ملک تا
تدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا آن از قلت منی می باشد
علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن ست و سبب قلت منی خشکی آلات منی باشد و علامت غلظت
و انتفاع بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است علاجش ترطیب بدن است
با اغذیه و اشربه و فواکه و یا از برودت ست علامتش خشک شدن آلات منی می باشد و نیز بدشوار
بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت نیز ست علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است
مثل مادة الحیات و معجون زرعونی و معجون لبوب کبیر و معجون حب الشفا صفت آن حب الشفا
زنجبیل یکجز و ریوند چینی دو جز جوز ماثل سه جز کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک نخود و معجون
حافظ الباه صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوزبوا مشک مصطگی کندر جوز ماثل اجزا مساوی
کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی بمقدار نخود و یا از حرارت می باشد علامتش غلظت منی و بسهولت
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در انوقت و انتفاع بمبردات است علاجش بمبردات
مثل شیره تخم خرفه و شیره دوغ گاو ست و یا از رطوبت می باشد علامتش رقت منی و ضرر یافتن از
ترطیب و علاجش معاجین و اقع رطوبت ست و یا از ترک مجامعت و فراموشی نفس ست و قلت اهتمام
بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه ست و نظر کردن بتسافد حیوانات و استماع
و حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصوری می باشد مثل زهد و تعشق و یا منفر شدن از زن
بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در انوقت ضعیفی ظاهر شود یا آنکه کسی او را سحر کرده باشد و بسته باشد علاجش
رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و گرده است

و بدلیل و علامات ضعف آن اعضا معلوم باشند و بتقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخای آلت
و ضعف بدن است و علامت و علاجش ذکر شده و آنچه از ترک مجامعت است در عضو ضمور پیدا میشود
و علاجش پیوسته مالیدن قضیب است در شیر و آب گرم نهادن است و یا از قلت نفخ در اسافل بدن میباشد
علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود و آب و یا از سردی اعضا و قضیب است و علامتش بسیاری
رقت منی است و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف حس و حرکت و فتوری و لاغری و علاجش
اگر مزمن باشد معالجه فالج کنند و تقویت دل و شادی و لباسهای خوش در تقویت باه مطلقاً اثری تمام
دارد و اغذیه با هریسه قلیه پیاز مغز کله بره قلیه گنجشک تر و گوشت بزغاله مرغ فربه هریسه شیر برنج بیضه نیم برشت
ماهی بریان فواکه مثل [illegible] خیار بالنگ خیار یا شفتالو کدو و فواکه سبز و مثل انگور و خرما و مغز پسته
و مغز گردکان و انجیر و ادویه [illegible] سقنقور خصیة الثعلب پنیر مایه شتر اعرابی قضیب گاو خشک کرده
[illegible] سوده شقاقل خولنجان بهمن بوزیدان زرنباد سورنجان دارچینی [illegible] مغز حبة الخضرا
کنجد بزرکتان و از ترشیها اجتناب نمایند

فصل در بیان سرعت انزال اگر از حدت منی باشد علامتش حرارت و سوزش وقت
انزال است و زیادتی از چیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف
قوت ماسکه است بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی
منی بخوردن چیزهای سرد و تر است و علاجش استفراغ بدن است از رطوبت به اسهال و قی
و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه و یا از ضعف اعضا رئیسه است چون معده و گرده و علامتش نقصان
باه و قلت شهوت جماع می باشد و علاجش تقویت آن اعضا است و یا از [illegible] و رقت منی
می باشد و فی الجمله چیزهای قابض کم شود و علاجش [illegible]

باب پانزدهم در امراض ثدی

فصل در اورام ثدی بدانکه در پستان ورم حادث میشود چنانچه در سایر اعضا چنانچه [illegible] ذکر شود
و اورام [illegible] شیر [illegible] مخصوص است بآن علامتش انتفاخ و صلابت
و [illegible] سرخی لون است علاجش آنست که خرفه تر را کوفته بگیرد که حدت آن را آب شکسته باشند
[illegible] ضماد نمایند [illegible] آرد جو آرد باقلا آب کشنیز تر آب برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از

تسکین حرارت محللات مثل خطمی بابونه واکلیل الملک بآب گرم سرشته ضماد نمایند واگر بسبب ضربه وسقطه ورمی
دران پیدا شود مویز وماش را کوفته بآب برگ مورد وآب برگ سرو سرشته ضماد نمایند ضماد برای
ورم ثدی صفت آن آرد جو آرد عدس آرد باقلا گلسرخ مساوی در روغن گل چرب نموده در سرکه
خمیر کرده نیمگرم بر پارچه طلا سازند وبر پستان بچسپانند ضماد دیگر چوب بیده پوست کچنال تخم حلبه
پوست بیخ ارند گیر و همه را کوفته وبیخته ضماد کنند ضماد برای خردی وسختی پستان صفت آن بیخ
کندوری مولسری خام هر دو را برابر در عرق سهجنه تا چهار پاس کهرل نمایند بعد از ان ضماد کنند

فصل در قلت اللبن یعنی نقصان شیر یا از کمی خون بود وبسبب بیماری یا خروج
آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن غذا یا استعمال چیزهای که از آنها خون کمتر
متولد شود علاجش تقدیم این اسباب ست وعلاجش منع واستعمال اغذیه واشربه محموده
که خون از آنها بسیار تولد کند ویا از کمی خون میباشد بغلبه یکی از اخلاط ثلثه وعلامت صفرا زردی
شیر ورقت وحدت وعلامت بلغم شدت بیاض ومائیت ومیل بحموضت در بوی وطعم وعلامت
سودا غلظت وقلت شیر ست وعلاجش تنقیه بدن از خلط غالب وتغذیه بضد آنست ضماد
که شیر در پستان زیاده کند صفت آن تخم باورنج بیخ بیدهم آرد باقلا ده درم کوفته بیخته بآب باورنج
ضماد کنند ضماد دیگر شیر غلیظ را باصلاح آرد صفت آن بنفشه خطمی جوشانیده بر سینه وپستان ضماد کنند ضماد که شیر را
که بسبب گرمی وخشکی منجمد شده باشد منحل گرداند صفت آن مونگ برنج ساٹھی بآب سائیده اندکی گرم نموده ضماد کنند

باب دوازدهم در امراض رحم

فصل در اورام رحم حدوث آن یا از ضربه وسقطه میباشد یا احتباس طمث یا سقوط جنین یا زیادتی
یا از کثرت جماع علامت ورم تپ گرم بود ودرد سر ودر میان ناف وعانه آن موضع را تنه گویند ودرد پس
آن از پشت وآنرا قطن گویند وعسر بول وبراز وتواتر نبض وضیق نفس و علاجش فصد باسلیق
واگر قوی باشد فصد باسلیق کنند پس صاف ضماد نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا گل
گل خطمی هر یک یک توله سوده بآب کشنیز تازه وآب کاسنی تازه وآب خرفه تازه سرشته
ضماد کنند وحقنه بر هم بلعابها وروغنها رسیده کنند وآب گرم وبرگ خرفه وامثال آن
در آبزن که دران بابونه واکلیل الملک وخطمی جوشانیده باشند نشانند واگر تحلیل نیابد

وجمع شود و منضجات مثل بزرکتان دو تولہ خبازی و حلبه چهار تولہ ضماد نمایند و چون منضج شود بشیر و نبات حقنه
نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گل سرخ رقیق کرده در قبل حقنه
نمایند و بعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین هر یک دو تولہ و اندکی کندر بقدر
ششماشه در روغن گل سرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی سبب آن انتفاخ
موضع و ثقل و عدم درد معده و تهبج اطراف است علاجش سفید کردن است و مسهل بلغم دادن
ضماد مستعمل در ابتدا صفت آن کشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند ضماد
که ورم انتها گذشته بود بزرکتان حلبه انجیر زرد اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند
علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین ست و گاه باشد که شکم
مثل مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط غلیظ و اخلاط سوداویه است و روغن حنا و روغن شبت و
روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل و خارج بکار بردن و لطول از
تخم خطمی و خبازی و تخم حلبه و بابونه و بزرکتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار دارند —
فصل در بیان کثرت سیلان طمث بسیاری طمث یا از امتلاء بدن از خون و دفع کردن طبیعت آن را
بطریق طمث ست و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم ست و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ
و تا ضعف و تغیر رنگ پیدا نشود حبس کردن آن جایز نباشد و چون با فراط انجامد فصد باسلیق باید کرد
تا ماده از انجانب برگردد و اما خون بسبب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه نبض صاحب معلوم میگردد
تا طبیب ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد جرات ننمایند و محجمه بالنار بر زیر پستان نهند و قرص کهربا با شربت
حب الآس بدهند و شیاف کحلی که صفت آن در بواسیر گذشت استعمال نمایند یا از حدت و رقت خون
می باشد و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رقت و سوزش ست در آنچه سیلان میکند و سرعت
خروج و زردی آن و علاجش استفراغ ست بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی با شیر خشت و
اشامیدن قرص کهربا با رب شکر و رب انار شیرین و شراب ریباس اگر هر صباح دو دانگ بزر البنج کوفته
با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر ست و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته
با آن ضم کنند صواب بود و اگر از بلغم بود بر خون و از ارخاء قوت ماسکه افواه عروق با غلبه سودای تیز که موجب
تفتیح آن گردد می باشد بعلامات معلوم گردانند و اگر قدرے پنبه در روز و شب بردارد و در سایه

خشک گرداند رنگ خلط غالب معلوم کرده و علاجش بعد از تنقیه بر حالیات مذکوره مداومت نمایند
و یا از بواسیر رحم می باشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب مشیمه
و جنین مرده یا انصباب خلط حار مراری یا کشادگی دم می باشد و علاج انفجار مذکور شده و آنچه از اسباب باقی ماند
فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرمکی و شب یمانی و پوست انار سوخته حمول نمایند و اگر دوا بدان کفایت نکند
بآن نرسد این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس
یا شراب انجبار دهند و اطلیه قابضه بر قطن و عانه گذارند و پنبه در همه انواع لازم دارند
فصل در احتباس حیض سبب آن اگر کمی خون باشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ
و تقدم اسباب کمی خون ست مثل امراض استفراغ و تعب و ریاضت علاجش دعت و سکون و غذای
موافق و خواب و راحت ست و اگر از غلظت خون می باشد بسبب سردی یا اختلاط بلغم یا سودا
علامات سردی یا بلغم یا سودا بران دلالت میکند علاجش بعد از تنقیه و تعدیل اخلاط ادویه مفتحه ملطفه
مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فودنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوزبوا کوفته بعسل
ادویه سرشته معجون سازند شربتے دو درم شیافی که حیض بکشاید صفت آن اصل سوسن
از هر یک یکجز و مویز جبلی دو جز و حلبه را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار
بردارند حیض بسته را بکشاید شیاف دیگر که همین عمل کند صفت آن اشنان
فارسی ناقرقرحا فوة الصباغین سداب فرفیون اجزا مساوی کوفته بقند سفید سرشته شیاف ساخته
و بر دارند و یا از خشکی می باشد علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن ست علاجش مداومت بشراب
و حمامهای رطوبت افزا ست و روغن بنفشه و کدو و پیه بط مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول نمودن —
فصل در اختناق رحم این مرض چون شبیه بصرع بود و بنوبت و دور آید و فرق دران این باشد که صاحب
آن مرض چون بهوش آید از آنچه بروی وارد شود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و نیز بدو کف بردهن چنان
نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود و هرگاه لطول انقطاع یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی
علاجش اگر در وقت نوبت غشی بود و عطر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن
مناسب بود و روغنهای گرم که دران مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و
اگر از احتباس طمث ست بمعالجه ادرار آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود

وایارجات تنقیه نمایند و در تزویج اگر در معرض تغیّر باشند تأخیر نکنند

فصل در عسر الولادت یعنی دشواری وضع حمل و استفراغ مشیمه در آبزن حلبه و بزرکتان و خبازی هریک
نیم پاو نشانند تا ناف و شوربای چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل از آن چرب نمایند یا
آن حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیارشنبر را نیم کوفته در نیم من و چهار سیر آب بجوشانند تا به هشت سیر رسد
بپالایند و نقند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آورند و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیرون بیاورد و هرگاه در
زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضماد دیگر درین وقت مفید است شحم حنظل
برگ سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند گاه باشد که بدستکاری قطع جنین احتیاج
افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد در زهار و قطن پدید آید وضع بسهولت خواهد بود و اگر
درد صلب و پشت بود بعسر بود پس در تسهیل آن اجتهاد باید نمود بی تأخیر

باب سیزدهم در اوجاع مفاصل و ظهر و خاصره

فصل در درد پشت اگر آن یا از سردی و بلغم خام بود به علامات معلوم کنند و علاجش نمایند باسهال و
معجون سورنجان و حب سورنجان و روغن قسط بمالند و اشربه و اغذیه موافق دهند و یا از تعب کثرت
مجامعت است علاجش راحت و ترک مجامعت است و استعمال حمام غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه
ممزوج نموده بمالند و یا از خشت کرده است بعلاج آن اشتغال نمایند و یا از امتلاء رگ بزرگ که بر
صلب است می باشد علامتش ضربان و حرارت است یا علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و
تسکین حرارت است اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن به درد پشت نزدیک بود و اکثر آن سببی بلغمی و تنقیه و استعمال شیافات سخت نمایند [illegible]
فصل در اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع مفاصل درد و ورم بود که در بندگاه های اعضا پدید آید اگر در مفاصل
قدم بود و مثل کعب و اصابع آن را نقرس گویند و بیشتر در ابهام می باشد و اگر در مفصل ورک بود و تجاوز نکند از موضع آن را
وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند اکثر از جانب وحشی بود امتداد یابد تا بزانو یا کعب بحسب کثرت و قلت
ماده آن را عرق النسا خوانند از خواص این اورام است که پخته نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض
[illegible] انصباب مواد است و این مواد خون می باشد یا صفرا یا بلغم یا سودا یا مرکب از اینها می باشد
و اکثر از بلغم و سودا [illegible] آن شود نادرست و ازین اسباب کودکان و صبیان و زنانی
[illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] نمیشود و نه پیران که مره صفرا در ایشان کم باشد

بکنند و گاه باشد که داغ کردن آن موضع احتیاج افتد لیکن بافونی که در ترکیب حمل یاد کرده است نه بطریق
عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب‌تر باشد

فصل در عرق النسا گاه باشد که پای را لاغر می‌کند و عرج حادث می‌شود و از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در مرض نکس و بازگشت زیاده است و اصناف عرق النسا و وجع الورک مثل اصناف و نقرس بود **علاجش** مثل علاج آن الا در آنچه استثنا کرده شد و در قسم دموی نقرس و عرق النسا اگر فصد کنند از باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب ایسر نادر افتد در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثریست

باب چهاردهم در حمیات و در بحران

فصل در حمی یعنی تپ و آن حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود و باشتعالی که بافعال ضرر برساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی حمی یوم آنست اول که روح گرم گردد پس گرمی آن بدل رسد پس بسائر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه باعضاء اصلیه بتخصیص دل تاثیر کند پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا منتشر کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم شوند بعفونت پس گرمی آن بدل رسد و اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و بعضی اخلاط را نام عروق است یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بسبب عفونت می‌باشد الا خون که گرمی آن بغلیان بغیر عفونت نیز می‌باشد و بعضی حمی دموی را منحصر بغلیان می‌دانسته‌اند و حدوث این تپ یا از سبب بادیه بدنیه است یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فزع و فرح مفرط و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال بآب و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله که یم علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر بنافض و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث می‌شود و بعرق اندک مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته‌اند و این قول بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطوله مسطور است و علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشابه آن در همیه و تسلی در غضبیه و استفراغ و استنشاق مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ باسهال و قی در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات بآب گرم در استحصافیه و این است

که از انفصال آب سرد حادث می شود و در همه اصناف حمی یوم التخمیه غذا باز بگیرند و اغذیه لطیفه صالح الکیموس بنهند
بتخفیف بعد از انقسام تپ یا نضج یعنی حمی یوم جوعی و آن کسانیکه در ابدان ایشان مرار بسیار بود و جه توسیع در غذا این
جماعت نا مطلوب بود و حمی دق از اسباب سابقه می باشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی گذشت حرارت آن
در رطوبت اعضای اصلیه تاثیر کند مثل ورم گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب
بادیه می باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم و محرور مزاجان را و نزلات
حاره حدت افزا و پیکه دایم از سر بر سینه انصباب کند خصوص در هوای گرم علامتش نبض دقیق و صلب متواتر
ضعیف الست و هرگاه دست بر وی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگهدارند قوی تر گردد و اندکی
سیل تعظیم کند و این دلیل قوت باشد برین تپ و این تپ بر صاحبش بیکبار محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی
گردیده باشد و این تپ را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن
دو جنس رطوبت گردند یکی را رطوبت اولیه اصلیه گویند که اتصال اعضا بآن می باشد و دوم را رطوبت ثانیه
گویند آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور می باشد در عروقی که غذا با عضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی گویند
دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه منتشر است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبت که بر اعضا پراگنده
شده باشد و مثل شبنم بران چسپیده باشد آنرا رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی ست که قریب الانعقاد آمده
باشد و این را رطوبت قریب الانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروق کند و شروع نماید در
افنای رطوبت طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و شروع با فنای رطوبت قریبه العهد بالانعقاد
کند مسمی بذبول باشد و مریض که باین انتهای مرتبه رسد کمتر خلاصی یابد و چون این قسم را نیز فانی کند و شروع بافنای
رطوبت اصلی کند باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق گویند و آنچه در مرتبه اول بود معالجتش سهل
باشد و علاجش آسان و آنچه از مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن بود معالجتش آسان و علاجش
مشکل باشد و مرتبه سوم را علاجش نباشد مرتبه اول بترتیب ترتیب اغذیه و اشربه بارده
مرطبه چون ماء الشعیر ست و مرغ بچه و گوشت بزغاله خصوص پاچه بزغاله و شراب عناب و شراب
نیلوفر و شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان یا شیره تخم خیارین و
کدو و هندوانه و شفتالو و زردآلو دهند و آنچه مرتبه دوم بود یا نزدیک آن محتاج بود بعلاج
قوی تر باشد پس در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه بنکور

با قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یکشیره کافور قیصوری داخل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب
پنج سیر ماء الشعیر با نیم درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت در آبزن نشانند که در آن کدوی تازه و جو
مقشر نیلوفر و بنفشه و برگ کاسنی تازه و برگ خرفه تازه جوشانیده باشند و باید که آب نهایت ملایم و معتدل بود
همچنانکه بودن در آبزن موجب عرق نشود و احداث حرارت نکند و دیگر نباید بود که بدن ضعیف را نشاید و در آب سرد نشانیدن
شبیکه علاج بود و آبزن در زمستان کمتر باشد و احتیاط تمام بجا آورند تا زکام نشود و بعد از مدتی که بیرون آید
روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که
در آب جوش داده باشند و مزغاله و بره و یا آب ماش مقشر و اسفاناخ که در آن پخته باشند
بدهند بحسب قوت هاضمه و منفعت در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد
بر تقدیر میتوان داد که بعضی استعمال نکرده والا از آنجمله عنبر اشهب بیاورند و نتوان داد الا سکنجبین و شراب حماض
و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال آن چنانکه بسیار ترش نباشد با لعابها و شیره‌ها سرد دهند
و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنیه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی همراه نباشد شیر بز دادن نهایت
مفید است و بهترین شیرها شیر آدم است پس شیر خر که هم‌دم دوشیده باشند و در شیر خر شرایط لازمند
اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف او جو
و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار و خیار بادرنگ بود و همراه او کره خواهند دوشید
به بیمار آورند چنانکه دور بود و شیر بگیرد و قدحی پاکیزه اندر ظرفی که پر آب گرم باشد نهند و شیر در آن قدح
دوشند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول نیم سکرجه بدهند و هر روز نیم سکرجه زیاده کنند تا روز
هفتم سه سکرجه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سکرجه کم کنند و سکرجه مطابق بسنگ جراحت چهار سیر و ربع
یا سیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یکساعت نبض را ببینند اگر قوی‌تر شده و بغذا میل کرده
شیر فاسد نشده و اگر نبض ترشده باشد شیر فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد
در آن روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع را به ریاحین و فواکه خوشبو معطر گردانند
و لباسهای کتان بگلاب و صندل خوشبو ساخته و جای در نزدیک آب روان اختیار کنند
و در تابستان در غایت روز خرقه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه
و کتفها اندازند و چون گرم شود تازه گردانند تا چهار بار روز سه کفایت بود و زیاده کنند

دق شیخوخت است از دق هرم نیز گویند هرچند از قبیل حمیات نیست اما عادت اطبا بایراد آن در ذیل دق
جریان یافته استیلای یبوست بود بر مزاج بے تپ و حرارت نبض یا استیلای برودت ست یا ضعف بدن
و حرارت غریزیه انسان که غافیه از فعل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد یا استیلای حرارت است
که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد و اخماد حرارت غریزیه و باین سبب سردی و خشکی عارض شده
باشد یا فراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ بی
اشتها و التهاب و گاه بود که ملمس سردی محسوس شود و نبض صغیر و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد
ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود علاجش ترطیب و تسخین بدن باشد
فصل در حمی دموی که آن را مطبقه گویند و آن از غلیان خون بے عفونت پیدا شود و تقسیم را سونوخس خوانند علامتش سرخی رو
و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت و بے قشعریره و نافض
ابتدا کردن ست علاجش فصد کردن ست و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا ریباس
و انار شربه شراب عناب و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب
انار ترش و شراب نارنج یا از عفونت علامتش تشنگی نفس و عظم نبض و بعضی این قسم را مطبقه خوانند و حمی دمویه
عفینه سه صفت بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیر بود زیاده از آنچه تحلیل رود و متساویه یعنی متعفن آنچه ساوی
تحلیل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود علاجش علاج سونوخس ست اما دموی خارج عروق
حمیاتی بود که حادث شود در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات نفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آنها مذکور شد
فصل در حمی صفراوی اگر صفرا خالص بود در خارج عروق متعفن شود غب خالص نامند
علامتش آنست که یک روز بود و یک روز نبود با نافض شدید و قشعریره یعنی لرزه چنان نماید که
سوزن در بدن میزنند و ثلث زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب
و قلق و قے مراری و باقی علامات صفراوی علاجش آنست که روز اول و دوم شیره تخم تربز
و هندبه یک توله یا لعاب اسبغول شش ماشه و عرق عنب الثعلب ده توله و شربت نیلوفر دو توله و
خاکشی چهار ماشه پاشیده بدهند و غذا و بهر آشجو مقشر با شربت نیلوفر دو توله و شام دال مونگ
مقشر با خشکه نرم دهند و روز سوم شیره مغز کدوی شیرین یک توله دهند با لعاب بزرقطونا
شش ماشه و شراب نیلوفر دو توله و روز چهارم بعوض شیره تخم کدو شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین دو توله دهند

باین نسخه صفت آن رازیانه پنج درم پوست بیخ بادیان هشت درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنج درم
سرکه نیم سیر قند سفید دو سیر بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبتے تخم ترب و شبت با سکنجبین قی نمایند
و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند
حب مسهل نافع از برای حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یکدرم مصطگی یک دانگ تربد سفید مجوف
نیم درم شحم حنظل یک دانگ کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یک شربت است اگر مقدم برین مسهل در
طبیعت قبض واقع شود طبیعت را حقنه که دران قطعه ریوند دقیق و سر سوق دانه و لبلاب و سنا مکی و گل خطمی
باشد نرم سازند و اگر در وقت خواب ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخود آب باشد
که دران رازیانه و مرغ و کباب تیهوج انداخته باشند و قتی باید داد که چون نوبت در آید معده سبک
شده باشد و اگر تغذیه برین وجه میسر نشود با خر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل عروق بود
تپ بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علامتش علامت بلغمی دائره است الا آنکه با این تپ
نافض نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تپ به تپ دق شبیه بود و در شبانه روز
شش ساعت فتور داشته باشد علاجش علاج مواظبه است الا آنکه بملطفات و چیزهاے
گرم تبدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمو با چیزهای
و گرم که ادرار کند مثل تخم خیارین یک توله و تخم خربزه یک توله و پرسیاوشان یکتوله میداده باشند و بعد ازان
سکنجبین بزوری و مالیدن بدن در تپهای بلغمی مناسب بود و اگر نسیج عنکبوت را در تپ بلغمی بمالند بخاصیت فائده دهد

فصل در بیان حمیات سوداویه اگر ماده در خارج عروق بود ربع دائره حادث شود و یکروز گیرد و دو
روز نه و آن یا از سودائیست که از سودای طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم و یا صفرا یا خون و علامت
هر یک ازین اقسام اربعه علامات آن خلط بود که ازان تولد کرده باشد و اگر حدوث این بعد از مطبقه بود دلیل آن بود
که از احتراق خون ست و اگر بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود
دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر از احتراق خون بود باید که فصد باسلیق کنند و بعد از نضج
ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری دهند مطبوخ تخم ترب و سکنجبین
عسلی قے فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد سفید و بسفایج و غاریقون و لاجورد سوخته بدهند
و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین سادج و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق گاؤزبان در همه اقسام

نافع است و قی بسکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند مسهل از سنا رنگی و تمر هندی و شیرخشت مقوی باشد یا بمطبوخ
یا روغن بادام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق
باشد ربع دائره حادث شود و این قلیل الوقوع ست و علامتش صغر نبض و بطوء و متفاوت و وجع مفاصل
و زیادتی حرارت بر بلغمی و اندکے آن از صفراوی و اشتداد او ربعی بود علاجش فصد باسلیق است و
فصد صافن اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات شود و علاج عام در همه اصناف ربع آنست که
روز نوبت هیچ نخورند و اگر صفراوی باشد سکنجبین دهند و با بتدای آن قی فرمایند و در میان لرزات
ندهند و در میان تپ اگر آب خورده باشد در معده جمع شده باشد البته قی کنند و در آخر تپ سکنجبین
یا شراب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاؤزبان دهند و در روز دیگر نخود آب که در ان سرکه یا آبکامه و مویز و
و تمر هندی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص ماده و آنچه لایق و انسب در ان انداخته باشند باید داد و اگر در
یوم راحت که فترة النوبت خواهد بود و بمزوره یعنی بے مرغ اقتصار کنند شاید خاصه کسی را که بدن قوی
و اشتهای ضعیف بوده اما در روز متقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد مگر
آب انرا بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بز غاله تخصیص وقتی که علامات
از مان ظاهر شود و در روز مسهل خوردن و روز دوم راست بود.

فصل در بیان حمیات مرکبه هرگاه دو تپ مثلا دق غلطی یا دو غلطی مثل صفراوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند
آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مداوله می باشد چنانکه یکے بگذرد و دیگرے بگیرد یا مداخله چنانکه یکی بگیرد
و در میان دیگرے بگیرد و یا مشارکه چنانچه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از جمله مرکبات آنچه آنرا مشتهر
یافته شده شطر الغب ست و این تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه از همه مشهور باشد و در تپ غب غیر خالص
هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده آنرا نه چنان ست پس هر دو یا دائره بود یا لازمه و یا صفراوی
دائره و یا عکس بود و هرگاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب بود
علاجش غالب و انقص علامات شطر الغب آن ست که در یک روز قوی تر باشد و روز دوم ضعیف تر
علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد و باید دانست که در معرفت مواد حمیات
اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه تپی شاید که غب باشد یا ربع بر سبیل مداوله مرکب
گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بطریق غب آید پس توهم شود

کہ صفراوی بود و ظاهر خطا بود و پس علاج آن بعلاج صفراوی مشابه بود و اما در معرفت ماهیت بعضی
حمیات و عدد و ماهیت باشد بعضے مرکبات بدو استدلال باید کرد و چنانچه در ربع و خمس و سدس
و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد چنانچه در ربع و غب و سه ربع بدور نوائب عدد آن
معلوم گردد و چنانچه اگر دو روز گیرد و یک روز نگیرد معلوم گردد که مرکب ست از دو ربع و اگر دو روز
نگیرد و دو روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو خمس ست و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت
دو سدس باشد پس درین سه صورت آخر بدو بماهیت و عدد استدلال شده باشد و در صورت
دوم بعدد و در صورت اول بماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع ست بزیادتی
غلظت و علاج آن مثل علاج ربع بود بزیادتی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج
ماده مسهل نباید داد مگر بسبیل ضرورت و بعضی گفته اند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده
ساکن باشد متوجه بعضوی شریف نباشد که اگر این چنین بود قبل از نضج مسهل دادن واجب بود که در آن
مسهل پیش از نضج موجب طول مرض ست و انتظار موجب هلاک مریض و در جایی که انتظار نضج واجب
نبود و اگر طبیعت را قبض باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل
نباید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است

فصل در بیان دادن مسهل در حمیات صفراوی و بهترین ایام در حمیات صفراوی از برای

مسهل دادن هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست در ایام بحران و غیر ایام بحران و روزهایی که در آن ایام
از ایام بحران نیک واقع شود و ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و هفتم و چهلم و روزهایی که بآن بحران ضعیف واقع شود و این ایام را ایام بحران
ردی گویند سوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهایی که در آن بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد
ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزهایی که در آن ایام بحران
واقع شود جمله بیست و پنج روز ست و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر عادت اصلح بحرانهاست
خصوص در حمیات و سوی و نزد یک قصد باشد پس اسهال پس قی پس عرق پس ادرار بول پس اخراج

باب پانزدهم در اورام و بثور و امراض که در جلد حادث شود

فصل در بیان حصبه و جدری

حصبه را بفارسی سرخچه گویند سبب غلیان خون و دفع فضلات ست

که از خون یا در وقت حمل و یا از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیرهٔ انگور تا غلیان
نکند صاف نگردد و سلیم آن سفید بزرگ بود و بعده اندک بآسانی کرب و اضطراب و بدترین حصبه سیاه بود پس
بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از چیدری آنچه پهلوها داشته باشد یا مضاعف بود یعنی متصل بدیگر باشند
و علامت این هر دو مرض تپ مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و
بیداری بود و علاج اگر بلغمی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت و غذا شوربای عدس مقشر دهند و از اشربه شراب
عناب یا عرق گاوزبان و دو درم خبه یعنی خاکشی که آن را بشیرازی شفترنگ گویند مخلوط کرده با شراب عناب
بدهند و قدری خاکشی در جامه و بستر بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند حلبه و لک و بادیان و عنب الثعلب
و کشنیز از هر یک یک درم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم خبه یعنی خاکشی بدهند
و قدری آب گرم در زیر دامان نهند تا بخار آن مسامات را گشاده گرداند و بسهولیت برآید و از برای حفظ اعضای
باطن بقدر یک دانگ مروارید ناسفته سوده بخورانند و از برای سهولیت بروز و تسکین الم بروز این یک دانگ گل شقایق نعمان
بدهند و در ایامی که بروز مطلوب است یعنی از چهارم تا هفتم نخود آب یک توله و مطبوخ عدس یک توله و کدو یک توله
و گندم یک توله بدهند و اگر درین طبیخ چند عدد انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت بر معمول یا قدری نرم بود تقبیض کنند
اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب بود قبض نکنند و الا زود تقبیض آن بشراب صندل یا شراب سفرجل
چاره نمایند و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند
قبض زیاده کند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانده صاف نموده یا شیرهٔ انار
ترش در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم کند و اگر پا را با آب حنا که باب گرم خمیره کرده باشند به بندند نجات
این عمل کنند و صندل را بگلاب سوده در بینی چکانند مانع برآمدن آبله در آنجا شود و بشراب توت شامی غرغره کنند
یا بآبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مقشر جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله
بسیار بزرگ بود و پرآب و بر جامه خواب تحمل نیاورد ضرور است که برآرد جو یا آرد برنج خوابانند و دیگ که بغایت
نرم بود انسب است و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بریزند و اگر آبله دیر
خشک شود قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند تا زود خشک شود و از نیم تیر آنکه عدس و گل سرخ و ترشه و چوب گز در آب بپزند
پس قدری نمک لاهوری در وی افگنند و پاره پنبه بآن تر کرده بر آبله ها نهند و از جاهی که آبله ها شگافته بود نمک آب ...

فصل در شیرهٔ شیر با باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سر این بیشتر پهن بود و قیمه دار شود

باخاریدن و کرب یا از خون می باشد علامتش بسیار سرخی بود بسبب حرارت و به وه
ظاهر گردد و در روز بیشتر بود و علاجش فصد اکحل ست در وقت مهلتی که در میان برون
آن می باشد و تلیین طبیعت بآب آلوی سیاه و تمر هندی و زردآلو و در وقت آن آبها و غاسے
بر بدن ریزند و سرکه با آب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش
و عدس و تمر هندی باشد و از میوه‌ها آلو و هندوانه و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم باشد و
علامتش میل آن بسفیدی و هیجان آن وقت شب ست و علاجش آنست که مطبوخ ملینه از زرد
مقوی تبرید دهند و غذا شوربای ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد
دهند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر مسام بدن مالند

فصل در ماشرا اماس سرخ بود که بیشتر در روی و پیشانی حادث گردد علامتش سرخی اماس و درد و ضربان
درد سر و دوار است و علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت ست بشیرخشت
و تمر هندی و در وقت تلیین و صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرو نشیند
و غذا شوربای ماش و ماء الشعیر و عدس با تمر هندی ترش کرده دهند و از اشربه شربت [illegible]
تمر هندی ترش کرده و صندل سرخ با آب گشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر بشگافد و زرد
آب بیرون آید و موم سفید و روغن گل سرخ و مردار سنگ مرهم ساخته بگذارند

فصل در جرب یعنی گر یا خشک ست یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه
بالجمله جرب از فساد خون می باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور
یا سودای سوخته علاجش اگر مانع نبود اول فصد اکحل نمایند پس بسبب هر خلط مسهل مناسب
آن دهند و شاهتره و سنا مکی و حب ایشفیر و [illegible] اقسام الاهم دارند و صبر را در دفع جرب
اثری بین ست هر روز نیم مثقال خورند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز نخورند دیگر روز
بخورند تا دو مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزها ست جرب
و حکه را بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار برند طلائے نافع برائے جرب رطب صفت آن
زراوند مدحرج و چوبه مامیران [illegible] مردار سنگ [illegible] خبث الفضه نوشادر شماره یعنی [illegible]
کبریت [illegible] کوفته بیخته اجزا مساوی الوزن بروغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند

طلای نافع از برای خشک و تر صفت آن توتیای کرمانی مغسول مرداسنگ زنجار مغسول هر یک
از هر یک دو مثقال سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند و بار دیگر همه دوا را سائیده باهم سوده
با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در بیان قوبا بفارسی کرپون گویند و بهندی داد نامند و آن درشتی بود بر پوست اگر بسیار
باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود بتنقیه حاجت نیست مگر آنکه مزمن باشد روغن
گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصلهٔ آهن را پهن کنند و تودهٔ گندم بر روی
آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مرداسنگ را و
ضمغ آلو و حفض را کوفته بسرکه و روغن گل سرخ سرشته طلا کنند سیماب هم در دارهای مذکور مناسب است

فصل در سعفه چیزی است که متقرح گردد و بر سر و روی بود و بر کودکان بسیار بهم رسد علامتش اگر غلبهٔ
خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم یا سودا بود آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع
صفت آن توتیا و سرب و سفیده و مرداسنگ کاغذ سوخته همه را نرم کوفته بروغن گل سرخ
و سرکهٔ انگوری سرشته طلا نمایند طلای دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه مرداسنگ پوست انار کوفته
سرکهٔ انگوری و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند

فصل در بیان داءالفیل گاه بپا آمدن و ثقل که اگر بسیار بود فصد باید کرد و بعد از آن مناسب خلط
غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله و بعد
و از میوه‌ها انار ترش و ریباس یا غوره یا تمر هندی مناسب است نقوع نافع از برای داءالفیل صفت آن
زرشک منقی آلوی بخارا خربانی عناب شب بخیسانند و صبح و آب آن شراب عناب داخل کرده
بیاشامند و در ابتدا حدوث درم روادع بران استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده شود
صفت آن صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزر قطونا یا آب خرفهٔ تازه و کاسنی تر و گلاب سرشته
طلا نمایند و اگر روادع نفع نکرد و خواهند که جمع شود گل خطمی سفید و خیارزه با سفیدهٔ تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود گندم
خاییده یا انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بران نهند و چون بکشاید و از ریم پاک شود مرهم از مرداسنگ
دو درم و سفیداب قلعی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم همه ساخته بگدازند

فصل در داحس ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علامتش ضربانی قوی بود و کند

وگاه بود که تپ شود و علاجش فصد و تلیین طبیعت است و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا
مازو می سفید بسرکه سوده طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده بمالند یا اسبغول بسرکه سرشته ضماد نمایند و اگر ورم
قوی باشد بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بران برف و یخ نهند اگر دفع شود فبها و الا روغن گرم
نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد پیاز را پخته در زیر خاکستر گرم نهند پس شگافته بران نهند یا گندم را
خائیده بران بندند یا تخم مرو و انجیر در هم کوفته بران نهند تا پخته شود پس بشگافند به نیش و مرهم نهند
فصل در ثالیل یعنی مسه آنرا زخ گویند سبب زخ یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب
از هر دو بود علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود بر مسهل
اقتصار کنند و اگر عدد آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا کندر یا شج یا سرگین بز بسرکه سوده طلا نمایند
زائل گردد و ذرنیخ زرد یا مویز دانه بیرون کرده طلا نمایند زائل گردد
فصل در بیان حمره میان عوام بسرخ باد معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت
بالای زائل شود و باز بزودی سرخ شود و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی بموضعی از جا
بجای شود و این قسم را خالص گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا آشجو از اشربه
شراب عناب که به تمر هندی ترش کرده باشند طلا نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه
و برگ خرفه و لسان الحمل و اسبغول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج بمحلل نباشد و غیر خالص
آن بود که صفرا بچیزی مختلط باشد پس از پوست تجاوز کند و درد کند و از موضع بموضع رود و بلغمونی که ذکر
خواهد شد شبیه بود علاجش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلا های
رادع پس طلاء محلل مثل خطمی آرد جو
فصل در بیان حمره جمره بهیم و آنها بود و پهن و متفرق می باشد و مجتمع هم باشد و نهایت سرخ میباشد پس
خشک شده گرد و در آن نهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند علاجش فصد و اسهال صفرا
پس ورد و سرکه را بر مهین بریزند تا بجوشد پس قدری کافور قیصوری بران بریزند و بموضع جمره طلا کنند
فصل در بیان نار فارسی و آن مثل جمره بود الا آنکه آبله ها ظاهر شود و خطهای سرخ مثل زبانه آتش
پیدا شود علاجش مثل علاج جمره بود و بعد از فصد و اسهال هر چیزهای که رطوبت و مائیت در خون
احداث کند مدار او است نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و خیار و شفتالو و کدو طلای نافع از برای نار فارسی

صفت آن مانند سبز فام نفخ کی کافور و نیلوفری سوده بسیار که لعاب اسپغول و آب برگ لسان الحمل
و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند

فصل در بیان فلغمونی و آن ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان [illegible]
علاجش فصد است و در ابتدا طلا سازند از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده بسیار که
و آب کشنیز تازه و اگر این طلا درد زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا بر عضوی که بالاتر است
نمایند و در روز دیگر آرد جو و کشنیز تازه خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون بینند که کمتر میشود و طلا [illegible]
از بابونه و اکلیل الملک و برگ کتان و حلبه کنند و در همه اورام از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در
ابتدا رادع و در تزاید جمع کردن میان رادع و مرخی و در انتهای مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نمایند
و اگر بینند که تحلیل نیافته و جمع مده شده و مرده و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال این تا پخته شود
و تدبیر گشادن آن کنند بمثل سرگین کبوتر و اشق یا بآلت

فصل در بیان اورام مغابن [illegible] عضو بود که هر یک مفرغه عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی بغل که
مفرغه دل باشد و اربیه یعنی ران که مفرغه جگر بود و خلف الاذنین یعنی پس دو گوش مفرغه دماغ بود و سبب [illegible]
درین اعضا ورم حادث گردد از آن جهت که اعضای رئیسه مواد را بآنجا دفع گردانند یا بر اطراف ریشی [illegible]
و از آن موضع متوجه بعضو [illegible] شده باشد چون بآن اعضا رسد در آنجا بماند [illegible] گوشت فرو [illegible]
و آن را لحوم رخوه گویند علاجش تنقیه بر حیات از ابتدا [illegible] بدن نمایند و استعمال
مثل آب گرم ریختن بآنجا و مسکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع
جائز نبود درین موضع

فصل در بیان خنازیر و سلعه خنازیر ورمی صلب و غلیظ بود و بیشتر آن گره ها هموار پیدا باشد
و بر گوشت بسته بود و ورم رخوه خاصه بر گردن حادث شود و بیشتر متعدد بود و در یک کیسه و سلعه [illegible]
مختلف باشد در جثه بمقدار نخودی تا مقدار خربزه بزرگ و او را کیسه بود و در گوشت بسته نباشد و بانگشت
بتوان گرفت و بهمه جوانب حرکت توان داد و آن چهار قسم است [illegible]
یعنی در اندرون آن مثل انجیر باشد و غده ورمی صلب بمقدار فندق و یا جوز [illegible] پیشانی [illegible]
واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و علامت [illegible]

و از کلفت رنگین تر بود و سرخی دران بیشتر ست و برش نقطهای سیاه بود گاه بود که بسرخی و کمودت مایل باشد و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثل این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود دفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سودا و بعد ازان پس طلا کردن تخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا و خردل و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را سوزن در زنند و بسرکه و گلاب بشویند و بادویه مذکوره طلا کنند

فصل در بیان صنان یعنی بدبوئی بغل و امثال آن تغیر رایحه و نتن ابطین و زیر پستان و درمیان انگشتان پا سبب و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط حادث میباشد علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان به صندل سفید و برگ مورد و گلاب سوده طلا نمایند و ضروری جهت نتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مرداسنگ گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه سرشته خشک نمایند و نرم کوبیده بکار برند و جهت آن مرهم نیز مناسب ست و اگر بسر کودکان و پیران باشد بآن ادویه پوست درخت مازو و جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه بهق سفید گفته اند سبب برص ست و خفیف تر است ازان علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و املس نبود و موی که ازانجا برآید سیاه بود علاجش اسهال ست با ایارج فیقرا و شحم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و بر گلنگبین مداومت نمایند طلا نافع از برای بهق ابیض صفت آن ترمس شامی پوست بیخ کبر شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته در شب طلا کنند

فصل در بهق سیاه بهق سیاه تغیر پوست عضوست بسیاهی سببش مخالطت سودا بود بخون و علامتش آنست که چون دست بران مالند سبوسه ازان ریخته شود و موضع سرخ نماید علاجش فصد است و مسهل سودا و حمام های مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن ست بطلای مذکور و نوعی غیر از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تقشر مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود با شیافتی اسهال و ترطیب مزاج

فصل در برص برص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بران خونی که غذا های آن عضوست یا بواسطه سوء مزاج

ضعفوست از برودت و رطوبت وگاه بود که بر موضع حجامت شبیه آن برص حادث یعنی نمود اگر بود اسطحه ضعف
عضو بجراحت علامت برص سفید براق و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازکی بودن
پوست آن بود و اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که هم انگشت فرو برند بیشتر در گو افتد چون سوزن
در وزنند خون بیرون نیاید علاج حبش هر چند آن مرض را گفته اند که بود از اعیاء عسر البرء لا سیما و ان
پیر ای یعنی مرضیست که اطبا از علاج آن خسته اند و نزدیک نیست که نیست شود اما چون امکان
صلاح دارد و متوجه علاج شده اند و علاج حبش اخراج بلغم ست و تبدیل مزاج بمعاجین گرم خوردن
تریاق و مثرودیطوس طلا نافع بجهت برص صفت آن نفط سفید زفت رومی خردل سرخ
خربق مویزج کندش شونیز مورد سرخ بوره سفید پیاز عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا
پوست بیخ کبر زراوند آطریلال کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا آطریلال را با دانگی عاقرقرحا
بسایند و بعسل سرشته بنهند دیگر و ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند و باشد
که همان روز تازه روز دیگر آبله وآب روانه شود و صحت یابد

فصل در جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار بود چنان باید
که در بستن تا لغر آن تمام بر هم بپیوندد بنشینند بر هر جای رفاده نهند پیر باطلی دو سر به بندند چنانچه لبهای
آن درست بر هم نشیند و چیزی را اندرون فرو دادن موی و غیر آن و اگر تازه نبود دو سه روز بران
گذشته باشد لیکن با چرک و ریم نگرفته باشد آنرا بخراشند تا خون آلوده گردد و پس به بندند و اگر جراحت
عظیم و فراخ بود از چیزها ادویه ذرور سی ساخته بر اسنجار بریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته
بیخته ذرور ساخته بر اسنجار بریزند بر بالای آن صندل سرخ و فوفل با آب کشنیز تازه و آب کاسنی
تازه و آب خرفه تازه سوده طلا کنند و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسیده و فراخ
و اگر غور داشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد تا قعر اجزای آن بر هم نشیند و
در میان فضا داشته باشد و ... در ان جمع خواهد شد پس بادویه که تخفیف رطوبت کند
و جلا و ... تواند کرد احتیاج باشد ذرور که درین قسم و در ... نافع است صفت آن
کندر صبر سقوطری زراوند طویل ایرسا توتیای کرمانی مغسول اقلیمیای نقره مجموعه را نرم کوفته
بر اسنجار باشند و به بندند باید که بستن جراحت آن محکم تر و سر وی پست تر باشد و عضو را ... دوز ند

گذرد و آب از آن بآسانی بیرون تواند آمد و هرگاه که خواهند پاک گردد و پنبهٔ کهنه تر کنند و بگذارند مرهمی
که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال کرده شود صفت آن مردارسنگ انزروت سفید دم الاخوین توفت و گل
گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد و بروغن گل سرخ گداخته ادویه را بآن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن
مغز قلم گاو کنند انسب است مرهم مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاو سیر مرکی سرخ دو درم روغن کنجد
نیم سیر کندره بهروزه نیم دانگ موم سفید پیاز سفید پاو سیر اول پیاز را در روغن کنجد تیز باید سوخت پس
صاف نموده موم را در آن بگدازند پس ادویه را در آن کوفته بیخته داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند
تا سرد شود پس نگاه دارند و بکار برند این مرهم چرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل میسازد و چون گوشت
تازه برآورد با ادویه مدمل و خشک کننده و آن ادویه این است مردارسنگ سوخته برگ آس
بلیله مازو سبز گلنار فارسی زردچوبه صبر سقوطری) و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و
کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول
بتدبیر این اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن
گوشت بد و فاسد و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و چرک خواهد بود
و اما جراحت عصب را چندان نگذارند که از ورم کردن ایمن باشد چه ورم جراحت عصب را
خوف تشنج است و وصول جزء آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کند پارچه
باقلا و بزرکتان سوده بزیت سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که نمد بپیچند
ببرند و بروغن بنفشه تکمید کنند پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ خانگی بمالند و اگر
جراحت استخوان شکسته بود ضماد و مرهم باید گذاشت و اگر شظایا از عظم یا عصبی پیدا شود بر آورند
بتدریج ضماد کنند تا بیرون آید پس کندر و مرکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد
آن بفساد گوشت معلوم می‌شود زرد و گوشت را بمرهم زنگار دفع کنند و استخوان را بتراشند و اگر جراحت
بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید بدرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر روده باد ورم کرده باشند
و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دستهای و پایهای علیل را گرفته او را بردارند
تا پشت او بجنبد گرده در روده باندرون رود و اگر باین عمل نیز باندرون نرود دهن جراحت را
بمقداری که روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر روده قرار شد که ثرب سبز

یا سیاه شده باشد آن مقدار که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که دران بود بر پیشانی باریک ببندند
و باندرون لفر بسند و غایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن گرم و غیره و
آب گرم و از آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نزند طلاهای خشک مثل صندل و خرفه
و برگ کاسنی تازه و برگ بید تازه و پوست غلیظ درخت بید کهنه که آنرا بفارسی بید بیده گویند سوده
طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر کنند و مرهم
اسفیداج بران بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود و مرهم نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب
نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند
چهار جزو از این شش جزو از روغن گل سرخ دو جزو موم سفید یک جزو سفیداب قلعی شسته
مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن بروغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است
باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت که ترتیب داده بران بگذارند اما علاج سوختن آب گرم
پیش از انکه آبله کند آب انار بر انجا بزنند و خرقهای خنک بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده
تخم مرغ سرشته بران بمالند و اگر از آفتاب پوست بدن بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را
سفیده تخم مرغ طلا نمایند از آفتاب متاثر نشود

باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا

اگر کسی چیزی مثل دیواری بروی افتد یا ضربه بر سر او زنند یا کسی از بلندی بیفتد یا عضوی از و
شکسته گردد علاج مشترک میان این مجموعه فصد و حجامت نمودن ست هر چند در بدن غلبه خون نبود
مگر دران موضع که تفرق اتصال شده خون بسیار آید پس بر تابعین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه لینه
نمایند یا با ب عنب الثعلب و قنطوریون دقیق و فلوس خیار شنبر بعرق کاسنی و روغن بادام شیرین
دهند از برای خوردن و ضماد بران عضو نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی که آنرا
سیده لکڑی گویند برگ مورد از هر یک سه درم برگ سرو و گل سرخ از یک پنج درم
صبر سقوطری دو درم باش هفت درم با آب برگ مورد سرشته ضماد کنند

طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک دو درم
طلا کنند و غذا ماش و برنج بشیره بادام و دهن یا زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر مومیائی خالص میسر آید
نهایت نیکو بود یک قیراط یعنی چهار جو و بیش یعنی یکدرم بیست قیراط است و بیش بعضی بیست چهار
قیراط و آنرا در طبیخ داده مناسب بود و زراوند نیم درم قوة الصباغین یکدرم عنب الثعلب دو درم
گاو زبان چهار درم بجوشانند و صاف نموده و قند شیرین کرده بدهند و اگر ضربه و سقطه بر سر
واقع شود برگ مورد و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته و بروغن گل سرخ و گلاب سرشته
طلا نمایند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم و باقی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین
و گل ارمنی و نقیع عدس دهند و اگر کسی را بچوب و تازیانه و امثال آن زده باشند بهترین چیزے
پوست گوسفندے بود که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب پوشند و تا دو یکروز بر ندارند
و اگر قدرے خاکستر آن بران موضع پاشند پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر مرداسنگ
و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ مرهم سازند و بمالند نافع باشد

فصل در خلع و آن بیرون آمدن زائده استخوانست در نهن تمام بر آمدن از مغاکے که در استخوانست که میان
هر دو اتصال موضع یافته وقتی آنکه بیرون آمدن باشد نه تمام و دیگر وهن کوفتگی بود که از وهی نیز گویند که باستخوان و آنچه بگرد
آن آمده است برسد. علامات انخلاع ظاهر شود از تغیر هیکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو
از مقابله دست علیل با دست صحیح معاینه کنند لیکن خلع بازو و مفصل در رگ را دشوار توان دانست زیرا که
سر عضله هرگاه منخلع گردد در بغل افتد پس ظاهر نبود و سرین بیرون اربیه و ناحیه در رگ افتد و انجا
گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد علامت لازم بازو نتوی مستدیر ست که در زیر بغل پدید آید
و ممکن نبود رسانیدن به سبب ورم آن دست بزندها و پهلو و علامت بیرون شدن آن و دراز تر
شدن این پا بود از دیگر پا بجانب پیش یا ظهور ورمی در ران بند و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه
ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر ست و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو
افتادن اربیه و کاسه شدن آن و علامت وثے آن بود که در مفاصل اندک تغیری نتوی
از جانب دیگر پیدا شود و بعضے حرکات ممکن نبود و در وهن جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود و علاج
خلع را بمدارا در فوق الشکل طبعی باز آرند طلای نافع صفت آن ماش مقشر ده درم

گل ارمنی مرکی یا خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته
بکار برند و وقتی که دهن را همین طلا موافق و کافی بود با کسر ان شکستن استخوان ست عضو را شکستن
استخوان را برفق مساوی گردانند و گاه میباشد که بعضی از پاره ها استخوان که صلاح آن افتد توان
داشت و دور باید کرد و استخوان شکسته باشد عضو را باید بست بر باطها و معتدل و در سختی
و محکمی در ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالای آن باشد و موضع کسر را
محکم پیچند و پس بر فاوه دیگر هم آن موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار گرد متوجه زیر آن شوند
و در پیچیدن وی ابتدا محکم پیچند چندانکه می پیچند در آخر اندکی سستی میل کنند پس باو دو
جبائر طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلئین طبیعت را تا دو سه روز نکشایند تا آنکه مگر
درد قوی حادث شود و یا دون رباط سرخ گردد پس باید کشاد و سبب نرمی ست و اگر خارش
قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بکشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند خاریدن ساکن شود و
دیگر بار استراحت نموده باز ببندند و رفاده را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر کرده دارند
اگر چند روز بگذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند ببندند و
بکشایند الا در چهار پنج روز باز باید و ضماد از صبر و کندر و سماق بغدادی و سماق هندی و
گل ارمنی آب مورد سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغابه و برنج یا بطون البقر و بطون بره و نرگاو
و در آخر امر در وقت انعقاد شبیه پیدا شدن خون ست بر فاوه و رباطات چه این دلیل ارسال
طبیعت است ماده چپیده را با آنجا که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک
قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب
زیر و دهن کشاده دارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد از ورم ایمن گردد و مرهم روغن
مانند نهند و اگر خون سیر و دمی ایستد از صبر و کندر و دم هافی و دم الاخوین ذرور می ساخته بران پاشند
تا خون بایستد بیرون آوردن خار پیکان را با تیر را موضع آن ابر و کید بر کشند اما خار و آنچه مانند آن
بود بیخ نی یا شلیم را کوفته ضماد سازند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و آرد شلیم و اشق
و زراوند و زفت رومی و علک البطم کوفته بعسل سرشته ضماد کنند و یا پیاز نرگس و آرد شلیم
بعسل سرشته ضماد کنند فساد اطراف بسیار بسبب آن توجه حرارت و خون و بخارات

گرمست باشد آنجا مختنق و محتبس شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم
نکرده باشد و فاسد نشده باشد لاکن در ابتدای گرما به سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بران
طلا نمایند و اماس کند در آبی نهند که دران شلغم و کاه گندم و سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک
و کرنب و حلبه و کتان جوشانیده باشند و چون بیرون از آب مذکور آرند روغنهای مذکور بمالند و اگر
سبز و سیاه شدن باشد نشترها دران کنند و نیش را نیک فربه برند و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی
و آسیا و سرکه بهم آمیخته طلا نمایند و بعد از دو سه ساعت بسرکه و آب نیم گرم یا شراب نیم گرم بشویند و اگر
وقتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشد چغندر و کرنب را به پزند یا روغن گوسفند یا روغن گاو و بکوبند
مثل مرهم بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده باشد یا سیاه گردیده بیفتد پس بعلاج قرحه علاج زخم آن کنند

باب هفتدهم در طرد هوام از مسکن و تدبیر نیش هوام و گزیدن سباع و غیره و علاج سقی سموم و ادویه سمیه

اما طرد هوام پس بدانکه در جایگاه داشتن کرب و لقلق و طاوس و خارپشت و ابن عرس و گوزن در
خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود
و اگر ریسمان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و گرد خوابگاه گردانند هوام در نیاید و بخور شاخهای
درخت انار و بیخ آن و تخم فنجنکشت در جای خواب نهادن همین عمل کند و از چیزهای که مار بگریزد بخور
پشم کوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و برنجاسف و گوگرد و خردل اگر بر مسکن مار نهند بگریزد
و طرد عقارب از بخور بعقرب یا کبریت یا زرنیخ یا سم خر یا پیه بز یا روغن گاو و از بادروج و
ترب و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراگنده
کنند و اگر چوبی را با پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند طریق روغن گاو با سرگین گاو یا سیاه فام
یا چوب مازو یا برگ سیر و جز آن و اگر روی را بروغن و دو چرب کنند کمتر ضرر رساند طرد زنابیر بخار
گوگرد طرد و فاره موش مرزا اگر پوست باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان
بگریزند طرد و سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذع و نیش
حیات باید که اول بالای آن را محکم ببندند و مجمه بسیار پیاپی بمکند و اگر مجمه
حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و ناشتا و معیوب نبود که دهن را بشوید

و چرب کنند و بمکنند و آب دهن را اندازند و بسیار بمکنند و نیش جمیع هوام اول عمل باید کرد و اگر از جنس
مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را ببرند تا استخوان
و اگر ملیس نشود موضع را بنشتر بشگافند و دهن زخم را کشاده گردانند و بعد از آن از استصاص و مکیدن
بسیار بسیچه یا دهن این ادویه را ضماد نمایند زرنیخ رطب فرفیون جاوشیر قند و اگر اینها حاضر نبود
سرگین کبوتر و فوتنج و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و آخر با او ملزه ندهد
و مقدار شربت تریاق جهت این نفع یک مثقال بود و خوردن ممکصه یک مثقال رفع جمیع زهرها
و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن ثوم با شراب و شراب نیز با پیاز یا گندنا یا چیزی دیگر
از برای جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر چیزی دفع آن نشود و مرتکب آن شدن خطای
محض بود و اصل حشیشی که در نواحی فارس مشهور است بادزهر و منفعت آن درین باب متواتر
رسیده مجرب است گزیدن عقرب بعد از بستن بالای آن و استصاص نمودن بمجرد
بدهان تخمه شیرخشه گرم کنند و بادروج کوفته و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید گردد
و عقرب را اگر میسر باشد بشگافند و ضماد کنند و منفعات خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی
که عقرب بسیار بود و اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج ضد کرفس است گزیدن
رتیلا و شکلا و سام ابرص اما رتیلا بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معهذا گزیدن
ولی مذکور شده اما شکلا و غیره با کراز جنس انست هر کدام از اینها اگر بگزد و دندانها در او در آنجا بماند و یا
سبب درد کنند بیرون آوردن آنست که بخاکستر چوب انگور و انجیر و روغن زیت یا کنجد
طلا کنند و یا فتیله از پنبه در آنجا بکشند تا دران آویزد پس بخاکستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر
درد ساکن نشود بمکنند و در آب گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام ابرص
که در جراحتها میباشد و نقطهای سیاه بر پشت آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از گزیدن
آن تب مطبقه و در میان آن لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که بافراط
و بهلاک کشد و موضع نیش سبز و زرد شود و زرد آب و رطوبت فاسد سیلان کند پس بطریقی
که گذشت دندانهای آن را بیرون آرند و قدری پشم مانند ابریشم مقرض نموده یا بزر قطونا
در آبی که دران صمغ عربی حل کرده باشند بپزند و ضماد کنند و یک روز بگذارند پس

برفق باز کشند تا باو بند انها بیرون آید و علامت بیرون آمدن زوال تپ و سبزی موضع و سیلان رطوبت زرد آب باشد پس بعد از ان بعض انچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند

فصل در بیان عضّ کلب عضّ کلب جنونیست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض میشود و گفته اند که بغل را نیز عارض میشود و این را از ان سبب کلب نامیده اند که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهان بیرون بر آوردن و افگندن کف و لعاب بسیار و سر بزمین نهادن و گوش بیک گردانیدن و دم را در میان هر دو پا می بر زمین میکشد و رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود نخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد و نیا شامد و بهر چیزیکه رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر بآن رسند خشوع و تملق کنند بحرکت دم وغیره چنانچه رسم کلب ست که این صفات بعد از استحکام کلب بودن ست و قبل از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده کلب شده را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه تا یکسال مدت تاخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چیزی بعد از سال شکوه نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن و یا آنرا نجس و پلید شمردن و باین سبب از شرب باز ماندن و هرگاه که باین مرتبه رسید امید صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی مثل او گردد و هرگاه چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و هر لحظه بر گزیدن مردم و هر کرا بگزد او را نیز این حالت عارض گردد همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول کند همین حالت شود و گاه بود که در میان بول معضوض اشیا بر هیئه مثل کلاب پیدا آید و اگر شبهه گردد که کلب گرفته کلب ست یا غیر آن پاره نان برطوبتی که از زخم سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر نخورد یا بخورد و بمیرد دیوانه بود **علاجش** موضع گرفته را کشاده گردانند بحجامت ممص بسیار خون را پس سیر کوفته بسرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد کنند یا جاوشیر بسرکه سوده با نفت گرم آمیخته مخلوط کرده ضماد کنند یا شیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب بر زخم کرده ضماد نمایند

و تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز در کشاده گردانیدن دهن جراحت فائده نبود
لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه بینند که آثار اندمال پیدا شد باز دوبیه که ذکر شد
ضماد نمایند تا بکشاید و بعده بر مالیخولیا تنقیه سودا اشتغال باید نمود و دواء الذراریح و دواء السرطان
بدهند نسخه دواء الذراریح گیرند ذراریح فربه بزرگ و سرها و پاها جدا کرده انداخته یک مثقال عدس مقشر
سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یک دانگ و شش سرخ نرم کوفته بآب سرشته
قرصها سازند و هر روز صبح دو دانگ بآب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود بطبیخ عدس
و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دواء الذراریح دهند در حمام روند و در آبزن
نشانند تا در آبزن بول کنند و از سرما نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش دسته باشد و شراب داون
گفته اند نسخه دیگر دواء الذراریح بگیرند ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانچه گفته شد یکشبانروز
در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از یک شبانروز بریزند
و یکبار دیگر چنین کنند پس ذراریح در سایه خشک کنند و بوزن آن عدس مقشر بسایند و
قرصها سازند شربته دو دانگ بآب گرم بدهند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دواء السرطان
بگیرند سرطان نهری ماده یعنی آب دریای شیرین و علامات مادگی آن آنست که چون دم وی بآن
فرو برند اگر از ان آبی سفید بیرون آید ماده است پس اطراف آن را ببرند و بخاکستر پاک شویند
بعد از ان بآب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن محکم کنند و یک شب در تنوری که در آن
نان پخته باشند نهند پس ده جزء ازین و پنج جزء جنطیانا و یک جزء کندر کوفته بیخته هر روز صبح و شام دو درم
بآب سرد بنوشند جالینوس گفته هر کس که ازین دارو خورد از ترسیدن آب ایمن شود و اگر جگر آن سگ را
بخورد از ترس و جزع و از خوردن آب ایمن شود و گفته اند که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان
جگر آن را خوردند سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند هلاک شدند و استعمال دوای جالینوس
و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و اگر فزع پیدا شود تدبیر آنست که از موم و شکر سفید اجواف سازند
و میان آن را کرده بشکل آن امرود باید با شکر پر سازند بسته تنگ و از ... دران نشانند و سر
در حلق نهند تا آب بحلق فرو برود و ده آب را نه بیند

فصل در بیان تدبیر و باد سموم مجملاً اما پیش فرار از ان اولی ست و اگر بسموم شود

تنقیه بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شرابها و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع ست مثل
خربزه و زرد آلو و هندوانه است بر مخففات ترشیها اقتصار نمایند و خانه را بکافور و صندل و مشک و عود
و عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب مطیب و مشش گردانند با تدبیر شرب سموم قی کردن
باب گرم ست بعکر روغن کنجد و زیت یا طبیخ بزرانجره و سکه و روغن گاو خوردن و طعام بسیار
نباید خورد و اگر زهر بقی بر آید فبها و الا کسر سمیت آن کنند تریاقی که زهر باقی بیرون آورد و آن را تریاق
العلیق نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال بزیت بسرشند شربتی یک درم و بعضی
گفته اند که خره الدیک فی الحال قذف سم کند و بعد از آنکه در معده استقرار کرده باشد قدری شیر و بنفشه و باز
قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضربت و المی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده است پس از
آنچه مخصوص آنست بآن معالجه نمایند چنانچه در مطولات مذکور ست پس از کتابها فخر اکبر ببینید

خاتمه در بیان جوارشات وغیره

جوارش آمله مقوی معده صفت آن منقی بیست مثقال در شیر یکشبانه روز تر نمایند و بشویند
و در آب جوشانیده صاف نموده در شکر سفید یک آثار بقوام آرند ایضاً برای تقویت معده صفت
آن آمله منقی نیم آثار گلاب نیم آثار عرق بید مشک نیم آثار شب بخیسانند صبح خوب سائیده صاف نموده
از پارچه گذرانیده نبات سه پاؤ عسل صاف نیم آثار در عسل کرده بقوام آرند و مروارید و دو تولہ صندل
سفید ابریشم خام گل سرخ گل گاو زبان دانه هیل پوست بیرون پسته مصطگی دارچینی هر یک یکتوله عنبر
سه ماشه ورق نقره نه ماشه بدستور تیار کنند **جوارش** لولوی مقوی باه و معده و اعضای رئیسه
و مصلح حال جنین از اسقاط **صفت آن** مروارید و درم عاقرقرحا نیم درم زنجبیل مصطگی هر یک چهار درم
زرنباد و درونج عقربی تخم کرفس شیطرج هندی فاقله جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک دو درم بهمن فلفل
دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی پنج درم شکر سلیمانی بوزن همه ادویه سرشته بقدر یک مازو
و در چنین دوا ست باین جوارش باید نمود **جوارش** کندر ضعف قلب و خفقان را نافع است
صفت آن کندر سفید شصت درم فلفل سفید دار فلفل از هر یک ده درم سپید سفید شصت درم
زنجبیل خولنجان از هر یک دوازده درم جوزبوا تمرهندی قرنفل از هر یک پنج درم مشک خالص نیم درم
همه اجزا را کوفته بیخته وزن نموده بعسل صاف بسرشند شربتی ... ترکیب ... هندی

گلاب بید مشک هر یک بیست دام قند سفید یکمن و نیم پودینه سبز یکمشت پودینه را طبخ بدهند از نیم پختگی
تا بهتا چون خوب بجوش شد برون آرند سکنجبین پودینا جهت گرم کردن معده و ازالهٔ تخمه و تفتیح سدهٔ جگر و تسهیل اطلاق
احشا و دفع بادهای و تسکین وجع معده و وجع دندان و تاکل آن و قولنج و عسر البول که از برودت بلغم بود نافع
صفت آن جت بید ستر دارچینی افیون اسارون و قو هرا حد یکدرم فلفل دار فلفل قسط هر یک
... شدرم زعفران نیم درم مر نیز اضافه کرده ادویه را کوفته بیخته و زعفران و مر را در عسل که سه چند
جمله باشد حل نموده بسرشند و بعد سه ماه بکار برند شربت از دو دانگ تا دو مثقال سهاگ سوخته با صمغ
و شتی صفت آن ناگر موتها زیرهٔ سیاه و سفید کشنیز خشک بادیان تخم شبت قرنفل تری
صندل سفید لوده گجراتی هوا بیر کرتسیلیه هر یک پنج دام ترکشا و دوا مزنجبیل روغن گاو هر یک
شانزده دام شکر تری چهار نیم آثار اول زنجبیل را کوفته بیخته در پنج آثار آب بجوشانند تا غلیظ شود
پس روغن انداخته یک کفچه زنند بعده شکر تری در اندک آب صاف نموده باهم بسرشند و
حلوا سازند و دارو ها حل نموده هر روز یک درم بخورند شربت حاشنی صفرا بشکند و تشنگی
باز دارد و معده و دل را قوت دهد و خفقان حار را نافع باشد صفت آن آب حامض نچاه مثقال
قند سفید یکمن بدستور مقرر شربت سازند شربت تمر هندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند
و معده را قوت دهد و قی باز دارد صفت آن نیم من تمر هندی را بجوشانند و شیرهٔ آن را بگیرند و بالای
و با یکمن قند سفید بقوام آرند شربت لیموی تسکین عطش معدی کند و هاضمه را قوت دهد
صفت آن آب به شیرین دو جزو آب لیموی کاغذی یک جزو قند سفید نصف یا ثلث جزو مجموعه
بدستور مشهور بقوام آرند ضماد یکه هرگاه ورم معده شروع به نضج کند و احتیاج تحلیل بکار آید صفت
آن آرد جو خطمی اکلیل الملک بابونه گل سرخ پنج جزو بآب کرنب ضماد کنند عرق بهجت تقویت
معده و قلب مجرب صفت آن برگ گاوزبان گل گاوزبان هر یک سه توله بادرنجبویه برگ [illegible]
هر واحد دو توله ابریشم سه توله تخم بادرنجبویه پودینه هر یک سه توله تخم خرفه بهمنک دو توله درونج دو توله
زرنباد دو توله کشنیز خشک سه توله برادهٔ صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان چهار توله
قاقله صغار چهار توله گل سرخ چهار توله نانخواه سه توله قرنفل چهار توله مومیائی [illegible] آمله کشمش [illegible]
تخم بالنگو نیم پاو پوست بیرون پسته سه توله طباشیر سه توله بهمن سفید سه توله گل بهار چهار توله

پوست ترنج دو تولہ پوست ہلیلہ زرد و برادہ آبنوس ہریک سہ تولہ شب در گلاب و عرق کیوڑہ ہریک جداگانہ
خیسانیدہ صباح عنبر اشہب سہ ماشہ مشک سہ ماشہ زعفران چہار ماشہ برادہ صندل سرخ نہ ماشہ
در دوا بعض یا و آثار بہ سرخچہ کردہ مفلطح سازند قرص گل رو معدہ و تپ ہای بلغمی را سود دہد صفت آن
مرجان سنبل سلیخہ گل مختوم پوست بیخ کبر پوست بیخ لفاح ورق گل سرخ ہریک شش درم
رب السوس چہار درم طباشیر دو درم عصارہ غافث دو درم کوفتہ بیختہ بہ مفرح سرشتہ قرص سازند
گلنار کہ در معدہ بہ یحیی را سود دہد صفت آن نانخواہ زیرہ رازیانہ از ہریک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال
کوفتہ بیختہ در خریطہ کرباس انداختہ نیمگرم بر معدہ گذارند لعوق ناردان جہت تقویت معدہ و دفع سقے
ضعیف بیعدیل صفت آن گل سرخ آلو بخارا پوست بیرون پستہ انار دانہ زرشک از ہریک پانزدہ
مثقال سماق ہفت مثقال نعناع تخم مورد ہریک سہ مثقال جملہ ادویہ در سہ رطل آب بجوشانند تا یک
رطل بماند صاف کردہ ہمراہ آب لیمو و آب غورہ و آب بہ و آب تمر ہندی ہریک بیست و پنج مثقال شکر
شصت مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آرند و اندک اندک بلیسند مقوی گشتہ بفراغت آرد صفت
آن شربت بیست درم در یک رطل آب جوش دہند تا بہ نصف رسد و جوز الفی یکدرم با نمک سائیدہ
و پلپل سرشتہ ہمراہ مطبوخ مذکور آمیختہ و بقدر حاجت آب گرم و قدرے عسل افزودہ بنوشند معجون افسنتین
جہت ورم معدہ و جمیع الغوا دکہ از مواد سوداوی باشد نفع کامل بخشد صفت آن افسنتین ہفت درم
انیسون تخم کرفس ہریک پنج درم سلیخہ دو درم افیون جند ہریک دو درم عسل دو چند ہمہ بطریق مشہور معجون
سازند معجون جہت تقویت باہ و قوت معدہ و اشتہا و قوت مجامعت سریع النفع صفت آن جوزبوا
قرنفل بسباسہ لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی زعفران عود ہر واحد ستہ مثقال قاقلہ کبابہ
وجعفار ہریک یک مثقال آشنہ دو مثقال قند و گلاب ہریک دہ مثقال قند را در گلاب حل نمودہ
عسل بقدر کفایت اضافہ نمودہ بقوام آرند و ادویہ مسحوقہ بدان بسرشند شربت یک و نیم مثقال
مربای ہلیلہ مقوی باہ و معدہ و دماغ و جگر و طبع را نرم کند و بواسیر را نفع دہد صفت آن صد عدد
ہلیلہ بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سفال نہند و آب آن قدر اندازند کہ آن را بپوشاند
و خاکستر یکصد و پنجاہ درم بدان پاشند و دو روز بگذارند بعد ہر سہ روز آب و خاکستر تغیر کنند و تا دہ روز
بعد ہلیلہ ہا بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعدہ در دیگ نہند و ہمان قدر آب کہ وی را

بپوشانند اندازند و یک کف جو مقشر مطحون نیز ضم سازند و بپزند که تا خوب پخته شود پس بیرون آرند و دیگ را
بشویند و بپارچه خشک کنند بنوعیکه بحال بماند و جدا نگردد پس هلیله را با تخمه مختلفه و حواله در دیگ بزنند پس
در ظرف سبز بنهند و عسل صاف در ان اندازند آنقدر که او را در پوشد و بست روز بگذارند و هر سه روز یکبار
عسل تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در هلیله هیچ مائیت نماند بعد خشک کرده
عسل جدید صاف اندازند آن قدر که در پوشد و در ظرف سبز اندازند و پس از چهل روز بکار برند
و اگر خواهند که ادویه سازند صفت آن دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا عود مصطگی مشک کوفته
بیفزایند و صد عدد هلیله را از ادویه مسطوره هر یک یک اوقیه و مشک نیم درم کافی ست و اگر بجای
عسل قند کنند قلیل الحرارت باشد و در حمیات مناسب تر بود و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن
در آب آهک جهت استمساک اجزای او و دفع گردید عفوصت می خیسانند و بعد طبخ سپید نهند
چنانکه معروف است و گویند اگر این مربا را یک سال تمام بخورند و از حموضات در اثنای خوردن مربا
احتراز نمایند موی سفید نشود و تریاق الطحال جمیع امراض اقسام طحال چون وجع و جسات و صلابت و
اورام و جز آن نافع و صفت آن مغز چلغوزه کرسنه تخم انجره هر یک ده و انگ زراوند هر یک ده درم
پوست بیخ کبر کزمازج بازرد اشق هو فاریقون بیخ کز بری زعفران بلوط میعة الرمان هر یک سه درم
سالیخ هندی قسط نانخواه جاوشیر مشکطرامشیع بیخ سوسن و دو قوانیسون سیسالیوس فو
و ج هر یک چهار درم حب بلسان حب البان اسقولوقندریون بیخ لبلاب عنصل مشوی
سنبل الطیب شامی فلفل سفید پوست بیخ جعده هر یک پنج درم ورق لسان الحمل ورق علیق
تربد کرمانی هر یک ده درم طحال حمار وحشی طحال ثعلب هر یک پانزده درم انچه کوفتنی ست بکوبند
و صمغها را در شراب بگدازند و با عسل معجون سازند بعد فصد و مراعات سائر قوانین با سکنجبین
بزوری و جهت تسبیح بار الاصول و برای اورام و سده صفراوی با سکنجبین ساده و نیز
و جهت ضماد برای تسبیح با سرکه حل نموده و جهت ضماد صلابت با آب کرفس گداخته یا بموم روغن
و جهت ورم صفراوی و دموی ضماد قدر قلیل آن با آب لسان الحمل و آب برگ بزرقطونا و حی العالم و
عصی الراعی مستعمل و اگر خواهند که جهت اورام و سده صفراوی بخورانند با آب کدوی مشوی
و اگر کدوی تازه نباشد کدوی خشک را سحق کرده اضافه نموده با سکنجبین و آب کاسنی

و آب عنب الثعلب مانند آن استعمال نمایند ادویه مستعمله در طلا صفت آن حب الفقد
سکنجبین کبر بوده بینه غافث طباشیر اسطوخودوس افسنتین فوه کک بوند جوز السرو جعده تربد سفید سقمونیا فوذنج
زعفران ایارج فیقرا غاریقون هلیله زرد فرنج اسیون تخم کاسنی بادآورد واشق مقل زراوند نمک هندی
تخم خرفه بیخ کبر سداب حرف شاهتره شونیز هلیله کابلی ثمر کاکرتخم کشوث زرشک فلفل اسارون مصطکی
حب البان کاکنج قسط جاوشیر اطراف الطرفا پیاز عنصل فافل سفید اصل السوس کمافریوس تخم خیارزه
ادویه که در ضمادات اوجاع طحال داخل شود صفت آن خردل بیخ کبر بیخ غافث برگ سداب اشق
مقل آرد نخود اکلیل الملک تخم کتان بابونه سنبل ترمس طین اسود اشنه کزمازک کندر صبر سکبینج جاوشیر
آبزن که زحیر بلغمی را سود مند است صفت آن شبت تخم کتان حلبه خطمی بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم
باشد مریض را بنشانند آبزن دیگر که زحیر ورمی را نفع بخشد صفت آن حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمی
در آب بپزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن سازند حب بواسیر که رفع قبض نماید
بواسیر ریحی را فائده دهد صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله
پوست آمله هر واحد دو مثقال حضض هندی یک مثقال انیسون یک مثقال تخم گندنا سه مثقال
مقل ازرق چهار مثقال عسل خیارشنبر هفت مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب ساخته و با دیگر
ادویه بکوبند و مقل را با آب گندنا حل ساخته حبها سازند مقدار نخود علی الدوام بعمل آرند حریره
جهت سحج و زحیر صفت آن لعاب ریشه خطمی لعاب بهدانه شیره خشخاش لعاب اسبغول شیره
نشاسته روغن بادام آب که دران کتیرا و صمغ عربی نیکوفته شب خیسانیده باشند نبات بقدر مناسب
گرفته تیار نمایند حریره جهت سحج خونی یا غیر خونی صفت آن صمغ عربی سه ماشه نشاسته روغن بادام
هریک نیم توله بارتنگ بو داده یکتوله با قدری نبات حریره کرده بدهند و اگر پیچش بسیار باشد بنبات
بعمل آرند حقنه که زحیر شدید را نافع ست صفت آن آب برنج مطبوخ بگیرند و تا نیکه شیر تازه بپزند
تا غلیظ شود و صمغ عربی قدری دران آمیزند و بنوشند و حقنه کنند سفوف که اسهال باز دارد
و اشتهای کهنه باز آرد صفت آن انار دانه بریان چون سرمه یا ریک نموده صد درم کرویا
در سرکه ترکرده و بریان نموده کشنیز خشک در سرکه ترکرده و بریان نموده هریک بیست درم خرنوب
نبطی سماق پاک کرده گلنار هریک ده درم کوفته بیخته شربتی یک و نیم درم با شربت ورد

یاربه شیاف سازند صفت آن زعفران مر افیون حضض کندر مساوی کوفته بیخته شیاف کنند شیاف
کندر قولنج را فایده دهد صفت آن بگیرند سداب زیره سیاه نانخواه بوره ارمنی برابر نرم کوفته بعسل آمیخته بر پاسوک
مقعده مالیده چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالیده رشته بر وابسته در اندرون روان کنند
و بعد از لحظه رشته را کشند تا خرقه بیرون آید و بدل آب گفته اند شراب ریحان [illegible] بر نهار خوردن
اندک اندک بمقدار شصت مثقال فائده دارد و بعد ازان ماء اللحم شاید و غالب اگر بناف گذارند فایده کند است
طلا جهت درد اعضا که از برودت [illegible] رسد صفت آن زنجبیل یک مثقال فلفل دو مثقال قاقله [illegible]
مثقال جلبه پنج مثقال [illegible] پانزده مثقال موم پنج مثقال در روغن گاو [illegible] بیست مثقال آمیخته طلا
نمایند طلا که بواسیر را تباه کند و از بیخ بر افکند صفت آن بوره سه درم زرنیخ دو درم سم الفار یک درم
و نیم زنگار یکدرم نرم کوفته با پیه مرغ بگدازند و قدری ازان آمیخته طلا کنند و اگر علت ضعیف باشد سه روز نهند
هر روز دوبار و اگر قوی باشد پنج روز نهند هر روز دوبار تا علت تباه شود پس مرهمی سازند از پیه مرغ و
روغن گاو و بر علت هر روز نهند تا هفت روز تا این مدت بدان جایگاه آب نرسد تا وقتی که بهتر شود و چون
علت افتاده باشد مرهمی کنند از انزروت و دم الاخوین و سفیده بیضه مرغ تا گوشت بر آید
فالوده برای اسهال دموی صفت آن بگیرند نشاسته سه مثقال صمغ عربی شش مثقال تخم قطونا
دو مثقال بارتنگ دو مثقال بطور معروف فالوده ساخته در شربت صندل حل نموده بخورند
ماء الاصول جهت ذرب سددی مفید اخلاط آن سنبل الطیب مصطکی اسارون هیل بوا قاقله هر یک
یک مثقال عود بلسان سلیخه هر یک سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه زیره کرمانی هر دو [illegible] از هر یک
پنجدرم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه اذخر هر یک پانزده درم [illegible] بیست درم همه را بسه رطل
آب بجوشانند تا به رطل و نیم آید هر روز ازان چهار اوقیه استعمال نمایند مرهم که شقاق المقعد را نافع است
صفت آن موم سفید یک توله حنا سه توله روغن گل بقدر حاجت موم را در روغن مذکور گداخته
حنای مسحوق داخل نموده مرهم سازند مرهم کافور شقاق مقعد و ورم حار را مفید بود صفت
آن موم سفید ده درم و نیم درم روغن گل ده درم مرداسنگ نشاسته از هر واحد دو درم افیون
درم کافور نیم درم همه را نرم سائیده در روغن موم گداخته ادویه مسحوقه آمیخته با سفیده تخم
مرغ مرهم سازند و اگر ورم نباشد مرهم مقل نفع دارد مرهم [illegible] روغن کنجد پیه بط مغز ساق گاو

مقل بگیرند و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی را گداخته مرهم سازند مرهم که برآمدن
مقعد و وجع آن را فایده دهد صفت آن عنب الثعلب عدس مقشر از هر یک سه مثقال گل سرخ دو مثقال
کوفته بیخته بلعاب کشنیز تازه بیخته و زرده تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرهم سازند مرهم نافع برای
بواسیر و شقاق مقعد صفت آن آب گندنا هشت درم مقل ازرق ده درم مغز قلم گاو روغن زرد هر یک
یک اوقیه مقل را بآب گندنا حل نموده روغن داخل کرده بجوشانند که آب جذب شود پس مغز ساق گاو
نرم کرده قدرے موم سفید داخل نموده مرهم سازند مرهم مجرب که بواسیر را نفع بخشد و اندمال جراحت
نماید صفت آن مرداسنگ گلنار زرچوبه خون سیاوشان شب یمانی سرمه سائیده اگر سرخ باشد
بهتر شاخ گوزن سوخته موم سفید هر یک یک تولہ روغن زیت چهار تولہ بدستور مرهم سازند مرهم که بواسیر
و شقاق مقعد را مفید بود صفت آن شادنه عدسی گل ارمنی عصاره لحیة التیس ده درم موم سفید چهار درم
موم را در روغن بگدازند و ادویه را کوفته بیخته ممزوج نمایند و با ده درم شیر خنزیر در هاون نیک بمالند
تا باهم مخلوط شود مرهم که بواسیر را نافع باشد صفت آن میعه سائله یک درم مقل دو درم مغز خسته خرما
زردآلو ده درم مقل و میعه را در روغن بگدازند و مرهم کنند مرهم دیگر برای بواسیر بادی بود خواه خونی
صفت آن بگیرند پلیم بقدر یک [illegible] و کافور بقدر [illegible] دام و روغن زرد بوزن دو فلوس باهم سائیده
در روغن آمیخته بحوالی مقعد طلا سازند مفرح یاقوتی در تقویت دل که مزاجش گرم باشد و مقوی
جمیع اعضاء رئیسه صفت آن یاقوت رمانی لعل بدخشانی یشب سبز هر یک سه مثقال بسد یک مثقال
مروارید ناسفته بادرنجبویه گاوزبان تخم فرنجمشک زعفران آمله مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاهو
بهمنین از هر یک پنج مثقال زرشک منقی سه مثقال ورق نقره سه مثقال ورق طلا عنبر اشهب
مشک از هر واحد یک مثقال کافور قیصوری سه مثقال طباشیر سفید هفت مثقال تخم کاسنی
ده مثقال شراب انار شیرین شربت سیب شربت حماض از هر یک چهل مثقال عرق کاسنی
بیست مثقال نبات سفید [illegible] مثقال عسل پنجاه و دو مثقال بدستور طیار سازند مفرح کبیر
معتدل است در کیفیات اربعه بهترین مفرحات است و موافق و معتدل جمیع امزجه و نفعی بخود
و مقوی اعضاء رئیسه و غیره دفع [illegible] مالیخولیا و صرع و جنون و توحش و خفقان و ضعف
قلب و اعیا و بلادت ذهن و بد فهمی [illegible] صفت آن شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان

هر یک ده مثقال بهمنین هر یک ترنج مثقال لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم زعفران درونج زرنب کبابه
زرنباد هر یک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته دانه هیل ورق زر ورق نقره
یاقوت رمانی هر یک دو مثقال مرجان مروارید ناسفته کهربا هر واحد مثقالی عود نیم مثقال شکر سفید
صد و پنجاه مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین گلاب آب انار میخوش آب باترنج آب زرشک
آب ریباس هر یک بیست و سه مثقال و اگر ترنج نباشد آب لیمو عوض اوست و گل مختوم اگر نبود
گل داغستانی بجای اوست انداخته بقوام آرند شربت از یک مثقال تا دو مثقال مفرح صغیر بارد
که ابخره را از متصاعد شدن بدماغ مانع آید و از خفقان حار دور کند و دل و معده حار را مسرور و
قوی گرداند صفت آن کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر هر یک درم کافور دو قیراط ادویه کوفته
بیخته بشربت سیب یا حماض بسرشند شربت دو مثقال مفرح که اعضای رئیس را قوت دهد و محرورین
مزاجان را موافق است صفت آن خولنجان بسباسه قرفه هر یک چهار درم قاقله کبار آشنه پوست
ورق قرنفل گاوزبان زنجبیل مصطگی گل سرخ مروارید ناسفته یاقوت کبود زعفران هر یک سه درم
جوز الطیب سنبل الطیب بهمنین خصیة الثعلب نارمشک فرنجمشک هر یک پنجدرم عاقرقرحا بسد
کهربا لعل هر یک یکدرم عنبر اشهب سعد هر یک دو درم مشک ترکی نیم درم ورق زر ورق نقره هر یک
نیم مثقال جدوار اعظم خوب سوده سی مثقال قند سفید بکمین و اگر بعسل خواهند نیم من بدستور تیار سازند
طریق استعمال ماء الجبن صفت استعمال آن بگیرند پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ
ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز
از زائیدن گذشته و پیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف برازیانه و عنب الثعلب و شاهتره
و جو و کاسنی و بقولات بارده باید کرد و همچنین در استعمال ماء الجبن در ظرف نقره یا سنگ
یا مس قلعی دار کرده بر آتش ملائم بجوشانند و در جوشش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت
یا سرکه انگوری یکتوله یا آب لیمو یا غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعضی
گفته اند که اگر در سرکه افتیمون و هلیله سیاه و نمک شب بخیسانند و صبح صافی نموده در شیر
بیندازند اولی است بعد از آنکه شیر بریده شود ظرف را از آتش فرود آرند و از صافی
شسته بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده صافی نموده شربتی نیلوفر

یا هرچه مناسب طبیعت مریض اندازه اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش لازم است که از چوب انجیر و اگر نباشد
چوب خرما پوست دور کرده و سرش چهار پاره نموده تحریک شیر میکرده باشند و هر روز یک
یک دو دو درم میفزایند تا بیک رطل برسد و بحسب قوت و ضعف مریض کم و زیاده از یک رطل
میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بیست و یک روز یا کم از این برای طبیب است و پیش از دادن
ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر ضرور باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و اگر کسی را
نزله و عوارض دیگر مانع استعمال باشد پس از جبنه شیر را بجز بندی طریق اینست که جبنه را از نمک شسته
صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری جبنه را سائیده در میان شیر
اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد قطع قطع کرده نمک اندازند و در صافی و وته کرده جای
بیاویزند تا آب قدری قدری بچکد بعد از آن بجوشانیده کف گرفته صافی کرده بخورند و دیگر طریق
بریدن شیر از سنگدان مرغ و غیره در کتب متداوله مرقوم است باید که ماء الجبن را سه حصه کنند و یک
حصه بخورند و راه روند بقدریکه نزدیک شود که عرق نماید و بعضی معین کرده اند که چند قدم و بعضی
چهل قدم بگردند بعد از آن دو حصه را هم همین طور بخورند و باید که نیمگرم بنوشند و در ماء الجبن رطوبت بسیار است
و گرمی باعتدال و غذا باید که بعد از چهار و پنج ساعت بخورند و غذا شوربای قلیه یا خشکه یا شوربای گوشت
یا با گوشت و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان تر کنند و شسته بپزند تا سیده و لزوجت نیارد
و نان در اثنای ماء الجبن اگر نخورند بهتر بود و اجتناب از لبنیات و مخللات و حلویات و حموضات و شیرینیها
و از بقولات لازم و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب و در تفریح بکوشند و بهترین
ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است و اگر بهم نرسد از شیر گاو و ماء الجبن شیر شتر بجهت سده و
استسقا مناسب و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و از مغز
حب قرطم که ماء الجبن سازند این طریق است صفت آن مغز حب قرطم ده اوقیه گرفته نرم کوفته
در دو رطل شیر منقی بیندازند و بچوب انجیر همین جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آرند و بگذارند
که سرد شود پس در پارچه و وته انداخته بیاویزند و آبیکه بچکد در ظرف چینی بیندازند بعده نمک قدری
انداخته بجوشانیده کف گرفته صاف نموده یا ادویه مناسبه بخورند و متفق اند حکما که ماء الجبن نافع ترین مسهلات
است و با وجود اسهال غذا بدن می شود و در علل سوداویه حاره و التهاب و جذام و داء الفیل

ویرقان و حرقة البول و ضعف کلیه و حصات آن و مثانه و قروح آن و دیگر قروح بدن و بثره و ظلمت بصر و ضعف
و اعصاب مواد بسوے چشم و پلک و استسقا و حرارت کبد و سخافت بدن و جرب و حکه و کلفت مستعمل شود
جوکراج گوگل جهت فالج و لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده و ماغی نافع صفت آن زنجبیل فلفل دراز
چیته حب بیل انگوزه برشته سرشف زرد و سیاه و سفید اندرجو تلخ بابی ڑنگ گج بیل کٹکی بتیس بیج موره
با جمیع اشیای تساوی گرفته مضاعف آن ترپهله گیرند به ترپهله و اشیای مذکوره مجموعه را وزن نموده
همون آن گوگل بهینسیه بگیرند و انگوزه را در قدرے روغن زرد بریان کرده مجموعه را در کهرل سائیده
بقدر سه ماشه یا پنج ماشه با آب نیم گرم وقت شب بقدر یک توله بخورند جوکراج دیگر برائے فالج و لقوه
نهایت نافع صفت آن بهنگره فلفل دار فلفل هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ و یودارهو و بیرنا قرحا
فلفلموییه زرنباد از هر واحد شش درم تج بل جند بیدستر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم کاسنی
از هر یک سه درم پودینه پنج درم گوگل سه درم مثل کل اجزا کوفته بیخته نگاه دارند گوگل را نرم بکوبند و بعد
با دام چرب کنند و باز بکوبند تا که باریک و نرم شود آنگاه اجزا را سائیده قدرے داخل نمایند و قدرے
روغن بادام بیامیزند و بکوبند تا که اجزا تمام شود و یک ذات گردد شربت یک توله بیان دیاقوزا
که منع نزلات کند و سرفه خشک را بغایت نافع صفت آن خشخاش سفید با پوست بیست عدد
تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس بیست درم اسبغول دو درم
همه اجزا در شش رطل آب باران و دو شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس بآتش نرم بپزند تا نصف شود
بعد از آن جمع کرده و یک من قند اضافه نموده بقوام آرند نسخه دیگر صفت آن کوکنار نیم پاؤ گل بنفشه
اصل السوس هر یک یک و نیم توله تخم خطمی پرسیاوشان هر واحد چهار درم عناب ولایتی پانزده عدد و
صمغ عربی کتیرا هر یک یک و نیم توله زوفای خشک سه درم مغز تخم خیارین پنج درم بهیدانه شش درم
خبازی دو درم مویز منقی سی دانه ادویه را در نیم آثار آب باران یک شبانه روز بخیسانند بعده بآتش
ملایم بپزند و صاف نموده باز بقوام قند آرند و هرگاه قوام درست شود ترنجبین سفید هشت توله خشخاش
سفید چهار توله شیره کدو یک توله همه را شیره کشیده در قوام مسطور بآتش ملایم کم کم شیره داخل نمایند
و قوام را حرکت داده باشند تا که شیره ها جذب شود و قوام بآن حد رسد که در انگشت بچسپد
بعده رب السوس صمغ عربی کتیرا نشاسته باریک سوده در قوام اندازند و تبرزده نگاه دارند

مقدار شربت از یک درم تا دو درم نسخهٔ دیگر بسیار نافع برای سعال خشک و ملیح الصبیان
مادهٔ نوازل طرف قصبهٔ ریه و صدر و تلیین صدر می نماید صفت آن پوست خشخاش مع
خشخاش بیست عدد تخم خطمی کتیرا سفید صمغ عربی تخم خبازی بهدانه از هر یک پنج درم اصل السوس مقشر
مرضوض از هر یک بیست درم در آب باران دو روز تر سازند و بجوشانند بآتش ملایم تا مهرا شود و آب نصف
بماند مالیده صاف نموده با دو رطل قند سفید بقوام آرند خوراک پنج مثقال و بعضے بعوض قند منقح
میکنند و بعضے یک رطل عسل می اندازند بیان مرض ثالث و آن مرضیست از امراض شش که
چون اطفال را عارض شود نفس زود زود برود علاج بگیرند تربد تراشیده پودینه تج خراسانی وزن
برابر گرفته کوفته بیخته نگاه دارند در شیر زن دختر زائیده حل نموده بقدر سن و مزاج بدهند علاج دیگر
آنکه سینهٔ مریض را از هوای سرد و از اغذیه بارده محفوظ دارند و چون کهنه شده باشد ماده را پزانیده
مسهل باید داد و الا انتظار این نباید نمود و زود ماده بمسهل و شیاف دفع باید نمود دوای
مجرب که درین مرض بکار آید صفت آن اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی
عنب الثعلب بقدر مناسب جوشانیده صاف نموده قدرے نبات داخل کرده باید داد و روز دوم
اگر مرض قوی باشد در روز اول زوفا هم ایرسا اضافه باید کرد و روز سوم مسهل سنا و خیارشنبر باید
افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم و گل گاوزبان و بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوشانیده
صافی نموده شربت زوفا اضافه کرده بدهند دوای دیگر که درین باب نهایت مفید است صفت
آن تخم کتان زوفا لب حب الصنوبر انجیر جوشانیده صافی نموده رب السوس نبات سفید اضافه نموده
بخورانند و سینهٔ مریض را از منقیات مثل آرد نخود مالیدن بسیار مفید دوای دیگر صفت آن
قرنفل خراطین تخم پنبه برابر گرفته مقدار حبهٔ فلوس بندند یک حب با آب بدهند حب برای مرض ثالث
نهایت مفید صفت آن بگیرند توتیای سبز بریان نموده یک جزو سوهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را در آب
سائیده یا در شیر زن حل نموده بقدر دانهٔ باجرا یا ارزن پاده از آن حب سازند وقت احتیاج یک حب یا دو
حب در آب یا در شیر مرضعه بدهند حب دیگر صفت آن قرنفل بیخ خراسانی فلفل دراز چوک
مساوی بگیرند حب مقدار یک سرخ یا نخود سازند وقت حاجت یک حب بدهند و بقدر
یک سرخ فلوس خرگوش را در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند بیان انوش دارو

بدانکه انوشدارو لغت فارسی ست بمعنی آب دار و یا آب دارو با ضم سست بعضی گویند نوشش لفظیست موضوع
برای بلیله بلیله آمله و بهیشتا اسکند بید و عسل لهذا ترکیبیکه ازین جزو سازند فقط نوشش نیز گویند و چون درین نسخه
عمده ترین اجزا آمله است لهذا باین نام مسمی گشته و در نسخه نوشدارو تفاوت بسیار است اکثری از
اطبا نوشدارو را جوارش کبیر هم گویند استعمال آن ابتدا از چهل روز باید نمود و قوتش تا دو سال باقی ماند شربت
از یک مثقال تا سه مثقال و پیش از طعام و بعد از طعام بشیر یا ن خورد و محرور مزاجان را با شیاف بارده باید داد و
بالجمله این معجون در تقویت باه و اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و مجفف رطوبت غلیظه و محلل سریع النفوذ
و مفتح سده و مسهل مواد غلیظه و مدر بول و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح و جروح و جرب مزمنه و ام
و علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و نواسیر و وجع المفاصل و سرطان
و بهق سیاه و باکثر امراض بلغمی یا نفع نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنومیم و
تسمین بدن و رفع سمیت و غلظ و قطع عادت افیون بیشتر نسخه انوشدارو ی لولوی صفت
آن مروارید بسد محرق یشب طباشیر سفید سانج سنبل الطیب ابریشم مقرض شیره آمله از هر یک مثقال
سعد زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال قند سفید عسل صاف از هر یک نو مثقال بدستور تیار کنند
نسخه دیگر صفت آن ابریشم مروارید سنبل کهربا گل سرخ هر یک شش مثقال زعفران مصطگی
قرنفل هر واحد چار چهار مثقال دارچینی یاقوت رمانی یشب سبز مرجان عنبر اشهب مشک اذفر ورق
طلا ورق نقره ریوند چینی سنبل الطیب صندل سفید از هر یک پنج پنج مثقال عود هندی سه مثقال [illegible]
اسارون سعد زرشک تخم بادرنجبویه پوست اترج سانج هندی درونج هر یک دو مثقال آمله شصت
مثقال عسل یا قند و نبات صد مثقال بطریق معروف تیار کنند نسخه دیگر صفت آن کهربا مروارید
هر دو سه مثقال مرجان سه مثقال یشب سبز شش مثقال قرنفل سعد سانج هندی از هر واحد شش مثقال مشک
چهار مثقال آمله یک آثار عسل یک و نیم برابر او و یا قند سفید یک نیم برابر او دوا بدستور بقوام آرند نسخه دیگر
صفت آن مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض
طباشیر سانج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیره آمله سی مثقال
عسل و قند ایضا صفه معجون سازند نسخه معجون ساده صفت آن گل سرخ هشت درم سعد کوفی
پنج درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار و کبار زرنب بسباسه [illegible]

قرفه زعفران از هر یک دو درم آمله یک رطل قند و عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال آمله را در شیر
خیسانیده یک شبانه روز پس بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت غربال
بیرون کنند و با قند و عسل صاف بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند ـ

بیان استعمال شیر شتر در امراض کبد و طحال باید که بگیرند شیر شتر جوان
صحیح المزاج که بعید العهد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و اقل آنکه
هفت روز پیش از شروع شیر باید که شتر را بخورانند چیزیکه ملطف و مدر و مسهل باشد مثل قیصوم
و شیح و کشوث و کاسنی و عنب الثعلب سبز و امثال آن و شیر شتر اعرابی جهت این کار بهتر
و از چهار درم تا شش درم و هشت درم شروع نمایند و سه روز بر همین قدر اکتفا کنند
و شربت دینار یا گلنگبین یا دیگر مرکبے مناسب اضافه نموده بخورند و بعد سه روز هر روز هفت درم
بیفزایند در زیادتی وزن شیر و مقدار استعمال آن بیست و یک روز تا چهل روز یا زیاده از آن
موقوف بر رای طبیب است و باید که هرگاه شروع شیر کرده شود در غذا قلت باید کرد
و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدرے تقلیل نمایند یا آنکه یک وقت شیر و یک وقت غذای مناسب
استعمال کرده شود و اگر معدهٔ مریض ضعیف بود و اشتها کم باشد غذا موقوف کنند اکتفا بر شیر
نمایند و هرگاه که حمی یا مرض کبد جمع شود استعمال شیر جائز نیست تا مرض مستحکم نشود و شیر
نباید داد و اگر با شیر بول شتر بیامیزند در ازالهٔ استسقا نافع تر خواهد بود و هرگاه که ورم احشا باشد
روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب و بعد سه روز بباست که شکم نرم
میشود و بباست که قبض میگردد و اگر استطلاق نمود معلوم باید کرد که بدن اغتذا میکند یا شیر
متجبن می شود و در صورت تجبن فکر انحدار ضرور است و اگر شکم نرم شود ربوب و اشیاء قابضه بکار برند
یا شیر را یک دو روز موقوف سازند و باید که همان وقت شیر دوشیده شود بخورند و نگذارند که سرد شود
و اگر از پستان شیر بخورند مناسب است و اگر این سفوف بعد هفتم روز همراه شیر داده میشود نظیر و عدیل
نخود ندارد و صفت آن عصاره غافث فاریقون نرم سفید تربد سفید گل سرخ از هر واحد یکماشه
ریوند چینی سنا مکی بلیلهٔ کابلی از هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند

بیان آب دادن مستسقی بدانکه آب خالص و آب سرد صاحب استسقا را ضرر میدهد پس

طبیب را لازم که آب کم دهد و آب آهن تاب و آب طلا تاب بصاحب این مرض مناسب بود و عوض آب اگر عرق گاوزبان یا عرق عنب الثعلب یا عرق کاسنی و عرق بارتنگ و عرق سافج هندی و امثال آن تاب نموده دهد بهتر است و مستسقی که آب خورد باید که اندک اندک از کوزه که او لوله تنگ داشته باشد بخورد و بعضی نوشته اند که در آب برادهٔ چوب گز و خشت آهن بینداز ند و یک روز بگذارند و صاف نموده بر سر هر رطل آب مذکور دو رطل سرکه انداخته بجوشانند تا دو ثلث بماند و در سبوی مشغول پر کنند تا سر شیع گرد و آن سر شیع مستسقی خورد و بعضی هشتم حصه آب سرکه داخل میکنند و اگر برادهٔ چوب گز و خشت آهن به آب باران داخل نمایند بهتر خواهد بود

بیان دوای که ادرار حیض کند صفت آن آب سداب ده استار بگیرند و یک اوقیه روغن بجوز یا روغن لوز یا روغن خروع آمیزند و بنوشند نسخهٔ دیگر صفت آن پوست درخت نیم کهنه قند سیاه کهنه هر یکی دو توله زنجبیل چهار ماشه پوست نیم نیکوب ساخته بجوش و بهند و قند سیاه آمیخته بنوشند نسخهٔ دیگر صفت آن اجواین ابهچنان ثابت بکف دست تا چند بخورند نسخهٔ دیگر که در رحم که در ایام حیض معتاد شده باشد دفع کند صفت آن ریوند خطائی کوفته بیخته و برابر وی نبات آمیخته قدر نیم توله از شروع حیض تا دو روز بیشتر شروع بخوردن کنند و سه روز بخورند نسخهٔ دیگر که ادرار حیض کند و درد رحم و درد پشت را که پیش از حیض پدید آید دفع سازد صفت آن تخم کرفس یک مثقال حلبه هفت مثقال تخم سیاه دین نیکو فته چهار مثقال بادیان نیکوب تخم شبت رونا س هر یکی دو مثقال بجوشانند و هفت مثقال قند بقوام آرند و هفت روز بنوشانند نسخهٔ دیگر که ادرار حیض بفراغت کند صفت آن تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس انیسون رازیانه هر یکی دو مثقال نیکوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز بخیسانند پس هر روز یک رطل با یک مثقال روغن بادام بنوشند او و بعد که درد رحم بنشاند صفت آن اذخر بجوشانند و آب وی بنوشند دوای که منع حمل کند صفت آن فلفل بعد جماع زن بردارد و نعناع قبل از جماع فرزجه سازد ادویه که بچه مرده و زنده بیفگند و دشواری زائیدن آسان کند صفت آن کنجد در آب تر کرده یک شب بگذارند و صباح بمالند و آب وی زن بنوشد در حال بچه بیندازد

دوای که سیلان رطوبت رحم را نافع است صفت آن شیر گاو پنج آثار شاهجهانی مائین کلان مائین خرد هر یک دو ماشه گل سپیاری گل دهاوه هر یک پنج دام بیخته صمغ ڈهاک که بهندی کمرکس گویند نیم پاو سپیاری سنخ یک پاو شکر سپید نیم سیر شاهجهانی شیر را بر آتش بجوشانند و سپیاری کوفته بیخته اندازند و کفچه بهمین زنند تا جوب پخته شود بعده شکر آمیزند و بزنند که بقوام آید پس دیگر اجزا

بعد فرود آوردن آمیزند و خوب حل نمایند و قدر حاجت بدهند ادویه که فرج را تنگ کند صفت آن گل کدر در ظرف چینی و مانند آن یا در کاغذ بیفشانند و اشیاء از میان او عبیر مانند برون افتد بگیرند و اندکی از آن در فرج بیفشانند نرمی و تنگی آرد دوای اگر کسی را که از فرجش بوی بد آید زائل کند صفت آن برگ مورد و جامن برگ درخت انجیر و برگ درخت کیت و برگ درخت ترنج جمله برابر بگیرند و بنایند و اندر آب بیا بجوشانند که آب خشک شود پس این اجزا را خشک سازند در آفتاب و باز بسایند و قدری جوز بوا نیز آمیزند و بروغن گاو سرشته بغیر آیند که صبح و شام زن در فرج بمالد و تا یکماه اگر برین مداومت نماید بوی بد تمامه زائل شود

از فضل ایزدی که بود حامی و معین	مطبوع شد کتاب انیس المعالجین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین زمان صحت اقتران مجموعه کتب طبیه مستنده اعنی الفاظ الادویه مصنفهٔ افلاطون ثانی نور الدین محمد عبد الله حکیم عین الملک شیرازی و میزان الادویه مولفهٔ کامل الاوحد حکیم تابع محمود و فرهنگ نعیمیه در حل مطالب مخزن الادویه که بمثل دریا بکوزه خزیده و انیس المعالجین که قرابادینی است خیلی نادر و مستند — پس هر یک کتاب از ینها در بیان اسامی ادویه مع طبیعت و مضر و مصلح و بدل و قدر شربت و افعال و خواص جمله ادویه بسی خوب و نادر الوجود است و بسبب شهرت و متداول بودن خود بین الحکما مستغنی عن التعریف — اگرچه این مجموعه سوای قرابادین انیس المعالجین سابق جابجا دیگر هم طبع شده بود لیکن دران مجموعه بعض کتاب در متن بود و بعض بر حاشیه ممن اجل ذلک نقادان فن طب را در تجسس و تکلفی پیدا میشد لهذا در مطبع نامی مشهور نزدیک و دور جناب منشی نول کشور لا زال بالفرح والسرور مجموعه مسبوق الذکر بترتیب شایسته مرتب گردید که هر یک کتاب حالت فرادی فرادی هم دارد و هم حالت مجموعی را شایان است بالجمله مجموعهٔ مسطور بمطبع نامی موصوف بمقام لکهنؤ محله حضرت گنج در ماه جون ۱۸۸۵ع مطابق ماه رمضان سنه ۱۳۰۲ه بار دوم بکتابت لاله کرشن سهای صاحب از قالب طبع برآمده بصیرت افزای دیده و دلهای مشتاقان گردید

حکیم علی الاطلاق مطبوع اهل عالم فرماید بمنه و کرمه فقط